

۱۱

تفسیر باران

سوره فصلت تا سوره فتح

نگاهی دیگر به قرآن مجید

دکتر مهدی خدایان آرائی

مجموعه آثار / ۵۱



سوره فُصِّلَتْ ۹

سوره شوریٰ ۶۱

سوره زُخْرُف ۱۱۷

سوره دُخَان ۱۷۵

سوره جاثیه ۲۰۱

سوره أَحْقَاف ۲۲۵

سوره مُحَمَّدٌ ۹ ۲۵۷

سوره فَتْح ۲۹۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

شما در حال خواندن جلد یازدهم کتاب «تفسیر باران» می‌باشید، من تلاش کرده‌ام تا برای شما به قلمی روان و شیوا از قرآن بنویسم، همان قرآنی که کتاب زندگی است و راه و رسم سعادت را به ما یاد می‌دهد. خدا را سپاس می‌گویم که دست مرا گرفت و مرا کنار سفره قرآن نشاناند تا پیام‌های زیبای آن را ساده و روان بازگو کنم و در سایه سخنان اهل بیت علیهم‌السلام آن را تفسیر نمایم. امیدوارم که این کتاب برای شما مفید باشد و شما را با آموزه‌های زیبای قرآن، بیشتر آشنا کند. شما می‌توانید فهرست راهنمای این کتاب را در صفحه بعدی، مطالعه کنید. مهدی خدّامیان آرانی

ارتباط با نویسنده و ارسال نظر: پیامک به شماره ۴۵۶۹ ۳۰۰۰

همراه نویسنده ۰۹۱۳۲۶۱۹۴۳۳ سایت نویسنده: www.Nabnak.ir

فهرست راهنما

کدام سوره قرآن در کدام جلد، شرح داده شده است؟

جلد ۱	حمد، بقره.
جلد ۲	آل عمران، نساء.
جلد ۳	مائده، انعام، اعراف.
جلد ۴	انفال، توبه، یونس، هود.
جلد ۵	یوسف، رعد، ابراهیم، حجر، نحل.
جلد ۶	اسراء، کهف، مریم، طه.
جلد ۷	انبیاء، حج، مومنون، نور، فرقان.
جلد ۸	شعراء، نمل، قصص، عنکبوت، روم.
جلد ۹	لقمان، سجده، احزاب، سبأ، فاطر.
جلد ۱۰	یس، صافات، ص، زمر، غافر.
جلد ۱۱	فصلت، شوری، زخرف، دخان، جاثیه، احقاف، محمد، فتح.
جلد ۱۲	حجرات، ق، ذاریات، طور، نجم، قمر، رحمن، واقعه، حدید، مجادله، حشر، ممتحنه، صف.
جلد ۱۳	جمعه، منافقون، تغابن، طلاق، تحریم، ملک، قلم، حاقه، معارج، نوح، جن، مزمل، مدثر، قیامت، انسان، مرسلات.
جلد ۱۴	جزء ۳۰ قرآن: نبأ، نازعات، عبس، تکویر، انفطار، مطففین، انشقاق، بروج، طارق، اعلی، غاشیه، فجر، بلد، شمس، لیل، ضحی، شرح، تین، علق، قدر، بینه، زلزله، عادیات، قارعه، تکاثر، عصر، همزه، فیل، قریش، ماعون، کوثر، کافرون، نصر، مسد، اخلاص، فلق، ناس.

سوره فُصِّلَت

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۱ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «فُضِّلَتْ» به معنای «روشن و شیوا بیان شد» می‌باشد. در آیه سوم این سوره چنین می‌خوانیم: «این قرآن، کتابی است که مطالب آن به روشنی بیان شده است». به همین خاطر این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، نشانه‌های قدرت خدا در آسمان و زمین، اشاره‌ای به هلاکت قوم عاد و ثمود، اشاره‌ای به ماجرای موسی علیه السلام، عظمت قرآن، ویژگی‌های انسان کافر، ناسپاسی انسان، سرانجام انسانی که راه کفر را برمی‌گزیند.

فُصِّلَتْ: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۱﴾ تَنْزِيلٌ مِنَ
الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿۲﴾ كِتَابٌ فُصِّلَتْ آيَاتُهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِقَوْمٍ
يَعْلَمُونَ ﴿۳﴾ بَشِيرًا وَنَذِيرًا فَأَعْرَضَ أَكْثَرُهُمْ فَهُمْ لَّا
يَسْمَعُونَ ﴿۴﴾ وَقَالُوا قُلُوبُنَا فِي أَكِنَّةٍ مِمَّا تَدْعُونَا إِلَيْهِ وَفِي آذَانِنَا
وَقُرْءٍ وَمِنْ بَيْنِنَا وَبَيْنِكَ حِجَابٌ فَأَعْمَلْنَا إِنَّنَا عَامِلُونَ ﴿۵﴾

در ابتدا، دو حرف «حا» و «میم» را ذکر می‌کنی، این دو حرف از حروف الفبا می‌باشند، قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. این کتابی است که از طرف تو برای هدایت انسان‌ها نازل شده است، تو خدای بخشنده و مهربان هستی و گناهان بندگان را می‌بخشی و توبه آنان را می‌پذیری.

این قرآن، کتابی است که مطالب آن به روشنی بیان شده است. تو در قرآن به شیوایی برای آگاهان سخن گفتی. کسانی که از فهم و آگاهی بهره دارند از نور

قرآن استفاده می کنند.

قرآن مؤمنان را به رحمت و بهشت وعده می دهد و کافران را از عذاب می ترساند، اما بیشتر انسان ها از این قرآن روی گردان می شوند و سخن حق را نمی شنوند.

تو محمد ﷺ را فرستادی و او قرآن را برای مردم مکه می خواند و آنان را به یکتاپرستی دعوت می کرد، اما آن مردم در جهل و نادانی گرفتار شده بودند و به خرافاتی ایمان داشتند که از نیاکانشان شنیده بودند. آنان بت ها را دختران تو می دانستند و در مقابل آن بت ها به سجده می افتادند.

محمد ﷺ از هر فرصتی استفاده می کرد تا با آنان سخن بگوید، شاید از خواب غفلت بیدار شوند و به رستگاری برسند، اما آن مردم به محمد ﷺ چنین گفتند: «ای محمد! به دنبال چه هستی؟ هدف تو چیست؟ چرا این قدر خودت را خسته می کنی؟ چرا برای ما دل می سوزانی؟ ما نمی فهمیم تو چه می گویی! ما به سخن تو گوش نمی دهیم، ما هرگز بت پرستی را رها نمی کنیم. این دین پدران ماست. به خودت زحمت نده! با ما سخن مگو! ما را به حال خود بگذار، تو بر دین خودت باش و ما هم بر دین خود!».

فُصِّلَتْ: آیه ۸ - ۶

قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ
إِلَهُ وَاحِدٌ فَاسْتَقِيمُوا إِلَيْهِ وَاسْتَغْفِرُوهُ وَوَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ﴿٦﴾ الَّذِينَ لَا
يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ ﴿٧﴾ إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَهُمْ أَجْرٌ غَيْرُ مَمْنُونٍ ﴿٨﴾

بزرگان بُت پرستان از محمّد ﷺ پرسیدند که هدف او چیست و به دنبال چه می باشد؟

اکنون از محمّد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین پاسخ دهد: «ای مردم! من هم مثل شما انسانی هستم ولی به من وحی می شود که خدای شما، خدایی یگانه است و هیچ شریکی ندارد، پس به او رو آورید و از او بخواهید تا گناه شما را ببخشد. بدانید که عذاب شدیدی در انتظار مشرکان است، همان کسانی که زکات نمی دهند و به نیازمندان کمک نمی کنند، همان کسانی که به روز قیامت ایمان ندارند و آن را دروغ می شمارند. ای مردم! کسانی که به خدای یگانه ایمان آورند و عمل نیکو انجام دهند، پاداش بی پایان خواهند یافت.»^(۱)

حکمت تو در این است که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همه قرار دهی. کسی که می خواهد الگوی انسان ها باشد باید از جنس خود آن ها باشد.

محمّد ﷺ انسان است، اما انسانی که برگزیده توست، او آن قدر شایستگی داشت که توانست با دنیای ملکوت ارتباط برقرار کند و وحی را دریافت کند. وحی، بزرگ ترین اتفاق جهان است و قلب پیامبر محلّ نزول وحی بود.

فُصِّلَتْ: آیه ۱۲ - ۹

قُلْ أَتُنْكُم لَتَكْفُرُونَ بِالَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ فِي
يَوْمَيْنِ وَتَجْعَلُونَ لَهُ أُنْدَادًا ذَلِكَ رَبُّ الْعَالَمِينَ ﴿٩﴾ وَجَعَلَ فِيهَا
رَوَاسِيَ مِنْ فَوْقِهَا وَبَارَكَ فِيهَا وَقَدَّرَ فِيهَا أَقْوَاتَهَا فِي أَرْبَعَةِ أَيَّامٍ
سَوَاءً لِّلسَّائِلِينَ ﴿١٠﴾ ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا

وَلِلْأَرْضِ إِيْتَابًا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ فَقَضَاهُنَّ
 سَبْعَ سَمَوَاتٍ فِي يَوْمَيْنِ وَأَوْحَىٰ فِي كُلِّ سَمَاءٍ أَمْرَهَا وَزَيَّنَّا السَّمَاءَ
 الدُّنْيَا بِمَصَابِيحٍ وَحِفْظًا ذَلِكَ تَقْدِيرُ الْعَزِيزِ الْعَلِيمِ ﴿١٢﴾

بُت پرستان چقدر جاهل و نادان هستند که قطعه‌های سنگ بی جان را می‌پرستند، بُت‌ها چه چیزی را آفریده‌اند تا شایسته پرستش باشند؟ فقط تو شایستگی پرستش را داری زیرا جهان با این عظمت را آفریدی. چرا گروهی از پرستش تو سر باز می‌زنند؟ چرا آنان قطعه‌های سنگ را همتای تو می‌دانند؟ مگر آن بُت‌ها چه چیزی را آفریده‌اند؟ تو آن خدایی هستی که زمین را در دو دوره آفریدی، تو پروردگار جهانیان هستی. در زمین کوه‌ها را برافراشتی تا مایه آرامش زمین باشند و مواد غذایی مختلف را اندازه نیاز انسان‌ها در زمین قرار دادی. برای این که زمین، مناسب رشد گیاهان و زندگی حیوانات و انسان‌ها بشود، نیاز بود که دو روز دیگر را پشت سر بگذارد، در واقع از لحظه اولی که زمین آفریده شد تا لحظه‌ای که برای زندگی انسان آماده شد، چهار دوران طول کشید.

اکنون از آفرینش آسمان سخن به میان می‌آید: (۲)
 تو به آفرینش آسمان پرداختی، ماده اصلی آسمان از دود بود.
 آفرینش آسمان و زمین برای تو بسیار آسان بود، تو به آسمان و زمین گفتی:
 «به وجود آیید!! چه بخواهید چه نخواهید به فرمان من باشید!».
 این‌گونه بود که آسمان و زمین خلق شدند و در جواب چنین گفتند: «ما تسلیم فرمان تو هستیم».

ابتدا آسمان از دود بود. تو در دو دوران آن را به صورت هفت آسمان کامل ایجاد کردی و وظیفه و نظم هر آسمان را به آن وحی کردی. تو آسمان نزدیک به زمین را با خورشید و ماه و ستارگان زینت دادی، تو آسمان را از رخنه شیطانها حفظ نمودی. آری، تو جهان را اینگونه آفریدی و اینگونه آن را تدبیر و مدیریت کردی، تو خدای توانا و دانا هستی!

لازم است در اینجا شش نکته بنویسم:

* نکته اول

در این آیات از واژه «یوم» استفاده شده است، بعضی ها این کلمه را در این آیه به معنای «روز» گرفته‌اند، اما این مطلب درست نیست. منظور از «یوم» در اینجا، «دوران» است، نه ۲۴ ساعت، زیرا در آن زمان هنوز زمین و آسمان آفریده نشده بود، نه کره زمین بود و نه حرکت بیست و چهار ساعته آن به دور خودش.

* نکته دوم

ماده اولیة آسمانها از «دُخان» بود. این واژه را در فارسی به «دود» ترجمه می‌کنیم. «دُخان» چیزی است که به دنبال شعله آتش برمی‌خیزد. امروزه دانشمندان معتقدند که اصل پیدایش جهان از توده‌های بزرگ گاز بوده است.

* نکته سوم

در آیه ۵۴ سوره اعراف آمده است: «خدا زمین و آسمانها را در شش دوران آفرید».

در اینجا این شش مرحله چنین بیان شده است:

مرحلهٔ اوّل: آغاز خلقت اوّلیّه زمین که دو دوران طول کشید.
 مرحلهٔ دوم: کامل شدن زمین برای زندگی که دو دوران بود. جمع مرحلهٔ اوّل و دوم، چهار دوران می‌شود. در آیهٔ ۱۰ این سوره به «چهار روز» اشاره شده است که منظور جمع مرحله‌های اوّل و دوم است.^(۳)
 مرحلهٔ سوم: خلقت آسمان‌ها که دو دوران طول کشید.
 جمع این سه مرحله، شش دوران می‌شود. خدا می‌توانست که در یک چشم به هم زدن هم جهان را بیافریند اما او این‌گونه اراده کرد تا نشانهٔ بهتری از قدرتش باشد.

* نکتهٔ چهارم

جهان از هفت مجموعهٔ بزرگ یا هفت آسمان تشکیل شده است که فقط یک مجموعه از آن در برابر دیدگان انسان است.
 زمین، ماه و خورشید و همه ستارگان و همه کهکشان‌ها، همه در این مجموعهٔ اوّل می‌باشند. به مجموعهٔ ستارگان، کهکشان گفته می‌شود، در آسمان میلیون‌ها کهکشان وجود دارد. هر کهکشان میلیون‌ها ستاره دارد.
 در آسمان «ده هزار میلیارد میلیارد» ستاره وجود دارد. این چیزی است که علم بشر تا به امروز به آن رسیده است.

آیهٔ ۱۲ از آسمانی که به زمین، نزدیک‌تر است، سخن می‌گوید.
 این همان آسمان اوّل است که زمین، ماه و خورشید و ستارگان و کهکشان‌ها در آن قرار دارند.

این آسمان اوّل است که ما آن را می‌بینیم، اما شش آسمان دیگر چگونه می‌باشند؟ از چه تشکیل شده‌اند؟ این را فقط خدا می‌داند.
 گویا این شش مجموعه، «مَلْکُوت» می‌باشند، دنیایی که از دنیای مادی، برتر

است و نمی توان آن را با چشم دید.
من نمی توانم فرشتگان را ببینم، چون فرشتگان از دنیای دیگری هستند،
آنان از «ملکوت» می باشند، اما به فرشتگان باور دارم زیرا قرآن از آنان بارها
سخن گفته است، همین طور من نمی توانم شش مجموعه دیگر جهان را
ببینم، اما چون قرآن از آن سخن گفته است به آن باور دارم.

* نکته پنجم

زمین و آسمان در جواب چنین گفتند: «ما تسلیم فرمان تو هستیم».

آیا زمین و آسمان هم سخن می گویند؟

قرآن از ستایش موجودات بی جان سخن گفته است، آسمان، زمین، ماه،
خورشید، درختان، کوه ها... همه خدا را حمد و ستایش می کنند. آنان از
قوانین تو در آفرینش فرمان برداری می کنند.

هر موجودی به اندازه درجه وجودی خود، دارای شعور است و در دنیای
خود و به زبان خود، خدا را ستایش می کند.

* نکته ششم

در آیه ۱۲ به این مطالب اشاره شده است که خدا آسمان را از رخنه شیاطین
حفظ می کند. در آیه ۷ سوره «صافات» به شرح این مطلب پرداخته ام و در
اینجا از تکرار پرهیز می کنم.

فُصِّلَتْ: آیه ۱۴ - ۱۳

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَقُلْ أَنْذَرْتُكُمْ صَاعِقَةً مِثْلَ

صَاعِقَةِ عَادٍ وَثَمُودَ ﴿۱۳﴾ إِذْ جَاءَهُمُ الرُّسُلُ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ

خَلْفِهِمْ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ قَالُوا لَوْ شَاءَ رَبُّنَا لَأَنْزَلَ مَلَائِكَةً فَإِنَّا بِمَا

أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۱۴﴾

محمد ﷺ بارها با مردم سخن گفت و آنان را از عذاب ترساند و از آنان خواست دست از بُت پرستی بردارند، اما آنان به سخنان او اعتنا نکردند و او را دروغگو خواندند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا به آنان چنین بگویی:

ای مردم! من شما را از صاعقه‌ای همچون صاعقه «عاد» و «ثمود» می‌ترسانم!

شما نام قوم عاد و ثمود را شنیده‌اید، خدا برای هدایت آنان پیامبرانی را فرستاد و آن پیامبران از هر راهی که ممکن بود با آنان سخن گفتند، شاید بتوانند در دل آن سیاه‌دلان نفوذ کنند. پیامبران از آنان خواستند تا دست از بُت پرستی بردارند و یکتاپرست شوند، اما آنان به پیامبران خود چنین گفتند: «اگر خدا می‌خواست پیامبری برای ما بفرستد، فرشته‌ای را می‌فرستاد. شما انسانی همانند ما هستید و هرگز پیامبر نیستید، این قدر با ما سخن نگوئید که هیچ فایده‌ای ندارد، ما به سخن شما ایمان نداریم و هرگز از شما پیروی نمی‌کنیم».

آنان دوست داشتند تو فرشتگان را به عنوان پیامبر به زمین بفرستی، سؤال آنان این بود که چرا تو یک انسان را به پیامبری فرستاده‌ای؟ اگر تو فرشته‌ای را به پیامبری می‌فرستادی، حتماً آنان به او ایمان می‌آوردند!

آنان از حکمت تو بی‌خبر بودند که چنین سخنانی گفتند، حکمت تو در این بود که بندگان برگزیده خود را به مقام پیامبری برسانی و آنان را الگوی همگان قرار بدهی، کسی که می‌خواهد الگوی انسان‌ها باشد باید از جنس خود آن‌ها

باشد.

فُصِّلَتْ: آیه ۱۶ - ۱۵

فَأَمَّا عَادُ فَاسْتَكْبَرُوا فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ
 الْحَقِّ وَقَالُوا مَنْ أَشَدُّ مِنَّا قُوَّةً أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَهُمْ هُوَ أَشَدُّ
 مِنْهُمْ قُوَّةً وَكَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿١٥﴾ فَأَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا
 صَرْصَرًا فِي أَيَّامٍ نَحْسَاتٍ لِنَدِيَفَهُمْ عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَلِعَذَابِ الْأَخِرَةِ أَخْزَىٰ وَهُمْ لَا يُنصَرُونَ ﴿١٦﴾

تو به قوم «عاد» و «ثمود» مهلت دادی و آنان روز به روز بر کفر خود
 افزودند، اکنون می‌خواهی از سرنوشت آنان سخن بگویی.

ابتدا سرنوشت قوم «عاد» را بیان می‌کنی: تو هود^{علیه السلام} را به سوی قوم «عاد»
 فرستادی، آنان جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه
 بت پرست بودند.

آنان روی زمین به ناحق و به بهانه‌های واهی سر به عصیان گذاشتند. آنان
 گفتند: «هیچ کس از ما نیرومندتر نیست».

آیا آنان نمی‌دانستند تو که آنان را آفریده‌ای، بسیار نیرومندتر از آنان
 می‌باشی؟

به راستی قدرت ناچیز آنان کجا و قدرت تو کجا؟

آنان تصور می‌کردند که قدرت زیادی دارند، به همین خاطر با این که
 می‌دانستند حق با پیامبرانشان است، اما پیامبران خود را دروغگو خواندند و
 به آنان ایمان نیاوردند.

سرانجام تندبادی شدید و هولناک را فرستادی، هوا بسیار سرد شد و تندباد

در روزهایی سرد بر آنان وزید، این گونه بود که تو عذاب خوارکننده را به ایشان چشاندی و عذاب روز قیامت، خوارکننده تر است، آنان در آتش جهنم می سوزند و فریاد بر می آورند و هیچ کس آنان را یاری نمی کند. (۴)

فُصِّلَتْ: آیه ۱۸ - ۱۷

وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى
عَلَى الْهُدَى فَآخَذْتَهُمْ صَاعِقَةُ الْعَذَابِ الْهُونِ بِمَا كَانُوا
يَكْفُرُونَ ﴿١٧﴾ وَنَجَّيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ ﴿١٨﴾

اکنون از سرنوشت قوم «ثمود» سخن می گویی: تو به آنان نعمت های زیادی داده بودی، آنان از سلامتی و قدرت و روزی فراوان بهره مند بودند، آنان در تابستان ها به مناطق کوهستانی می رفتند و در آنجا خانه هایی در دل کوه تراشیده بودند. وقتی زمستان فرا می رسید از کوهستان به دشت کوچ می کردند و در آنجا هم خانه های زیبایی برای خود ساخته بودند.

تو صالح علیه السلام را برای هدایت آنان فرستادی، آنان از صالح علیه السلام تقاضای معجزه ای بزرگ کردند، آنان از او خواستند تا شتری را از دل کوه بیرون آورد، صالح علیه السلام به اذن تو شتر بزرگی را از دل کوه بیرون آورد و به آنان گفت: «مبادا به شتر آسیب برسانید و گرنه عذاب آسمانی بر شما فرود خواهد آمد».

آنان دست به دست هم دادند و آن شتر را کشتند، تو هم عذاب را بر آنان نازل کردی، صبحگاهان صیحه ای همه آنان را نابود کرد و خانه هایی که در دل کوه تراشیده بودند، برای آنان فایده ای نکرد و نتوانست آنان را از عذاب برهاند. آری، تو قوم ثمود را هدایت کردی و راه حق و باطل را به آنان نشان دادی، اما آنان گمراهی را انتخاب کردند، پس صاعقه ای آسمانی فرارسید، عذابی

خوارکننده و همه آنان را نابود کرد. در میان قوم «عاد» و «ثمود»، گروه اندکی بودند که به پیامبران تو ایمان آورده بودند و پرهیزکار بودند، تو قبل از آن که عذاب فرارسد، آنان را نجات دادی. آری، هود و صالح علیهم السلام و پیروان آنها از عذاب‌های آسمانی به دور بودند. (۵)

فُصِّلَتْ: آیه ۲۱ - ۱۹

وَيَوْمَ يُحْشَرُ أَعْدَاءُ اللَّهِ إِلَى النَّارِ فَهُمْ
يُوزَعُونَ ﴿١٩﴾ حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاءُوهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ
وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿٢٠﴾ وَقَالُوا لَوْلَا دِهْمٌ لِمَ
شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ خَلَقَكُمْ
أَوَّلَ مَرَّةٍ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿٢١﴾

از محمد صلی الله علیه و آله خواستی تا عذاب قوم «عاد» و قوم «ثمود» را برای مردم بیان کند، اکنون از او می‌خواهی تا از عذاب روز قیامت، چنین سخن بگوید:
در آن روز، فرشتگان همه کافران را جمع می‌کنند و آنان را به سوی جهنم می‌برند و آنان را از متفرق شدن باز می‌دارند. آتش جهنم زبانه می‌کشد و آنان به نزدیکی جهنم می‌رسند.
آنان وقتی می‌فهمند که نزدیک جهنم رسیده‌اند، فریاد برمی‌آورند: «چرا می‌خواهید ما را به جهنم ببرید؟ ما گناهی نکرده‌ایم؟».
در این هنگام تو فرمان می‌دهی و گوش و چشم و اندام آنان به سخن در می‌آیند و به گناه آنان گواهی می‌دهند.
آنان می‌بینند که هر عضوی از گناهی سخن می‌گوید، چشم خبر می‌دهد که در کجا و چه زمانی گناه کرده است...

اینجاست که کافران فریاد برمی آورند و به اندام خود می گویند:
 - چرا بر زیان ما گواهی می دهید؟ ما که سال ها شما را از گرما و سرما حفظ
 کردیم و مواظب شما بودیم، چرا چنین سخن می گویند؟
 - ما از پیش خود گویا نشده ایم، خدا ما را به سخن آورد، همان خدایی که هر
 چیزی را به سخن می آورد. همان خدایی که شما را در دنیا نخستین بار آفرید
 و امروز به پیشگاه او حاضر شده اید.

آن وقت است که گناهکاران می فهمند هیچ راهی برای نجات از آتش جهنم
 نیست، وقتی اندام ها شهادت می دهند، دیگر نمی توان چیزی را انکار کرد.
 آری، تو بر هر کاری که اراده کنی، توانا هستی، وقتی اراده می کنی تا دست
 انسان سخن بگوید، دست به سخن می آید و همه کارهایی را که در دنیا انجام
 داده است می گوید: در فلان روز به صورت بی گناهی، سیلی زدم، فلان روز
 دست به سوی زن نامحرمی دراز کردم و...

در آیات ۲۰ و ۲۱ و اثره «جُلود» ذکر شده است، این واژه در کتاب های لغت به
 معنای «پوست ها» می باشد.

بعضی این آیات را چنین معنا کرده اند: «آنان به پوست های بدن خود
 می گویند: چرا بر اعمال ما گواهی می دهید».

این ترجمه به نظر من، ترجمه زیبایی نیست!

وقتی تحقیق می کنم به این نتیجه می رسم که این «کنایه» است.

کنایه دیگر چیست؟ به این مثال دقت کنید:

در فارسی می گوئیم: «دهان فرهاد، بوی شیر می دهد». این یک کنایه است.

اگر من بخواهم این جمله را به زبان دیگری ترجمه کنم، باید دقت کنم که آن

را این گونه منتقل کنم: «فرهاد بی تجربه است و مانند کودک است». اکنون چنین می‌گوییم: واژه «جُلود» در زبان عربی به معنای «پوست‌ها» می‌باشد، اما در اینجا به معنای «اعضای بدن» می‌باشد. در روز قیامت وقتی گناهکاران می‌بینند، اندام بدن آنان بر گناه آنان شهادت می‌دهند، به آنها می‌گویند: «چرا بر اعمال ما گواهی می‌دهید؟» (۶)

فُصِّلَتْ: آیه ۲۳ - ۲۲

وَمَا كُنْتُمْ تَسْتَشِيرُونَ أَنْ يَشْهَدَ عَلَيْكُمْ
سَمْعُكُمْ وَلَا أَبْصَارُكُمْ وَلَا جُلُودُكُمْ وَلَكِنْ ظَنَنْتُمْ أَنَّ اللَّهَ لَا يَعْلَمُ كَثِيرًا
مِمَّا تَعْمَلُونَ ﴿۲۲﴾ وَذَلِكُمْ ظَنُّكُمُ الَّذِي ظَنَنْتُمْ بِرَبِّكُمْ أَرْدَاكُمْ
فَأَصْبَحْتُمْ مِنَ الْخَاسِرِينَ ﴿۲۳﴾

مردم مکه بُت‌ها را شریک تو قرار داده بودند و آنها را دختران تو می‌دانستند. آنها فکر می‌کردند که اگر گناهی را پنهانی انجام دهند تو از آن باخبر نمی‌شوی.

اگر یکی از آنان می‌خواست گناهی انجام دهد، تلاش می‌کرد که این کار را مخفیانه انجام دهد. این مخفی‌کاری برای این بود که تو از گناه آنان باخبر نشوی.

برای مثال، اگر یکی از آنان می‌خواست با زن نامحرمی ارتباط حرام برقرار کند، خواسته خود را به زبان نمی‌آورد، او با اشاره چشم، پیام خود را به آن زن منتقل می‌کرد و خیال می‌کرد تو این اشاره چشم را نمی‌فهمی.

روز قیامت که فرا می‌رسد تو به او می‌گویی: «آیا به یاد داری که چگونه با اشاره چشم گناه کردی؟ چرا خواسته خود را به زبان نگفتی؟ آیا می‌ترسیدی

که اگر سخنی بگویی، زبان تو در روز قیامت شهادت بدهد؟ نه. تو باور نداشتی روزی، اندام تو به گناه تو شهادت دهند. پس تو با اشاره چشم گناه کردی تا من از آن باخبر نشوم! تو خیال می کردی که اگر گناهی را مخفیانه انجام دهی، من آن را نمی فهمم و همین خیال باطلی که درباره من داشتی، سبب هلاکت تو گردید و تو زیانکار شدی. من از همه اعمال شما باخبرم، هیچ چیز از من پنهان نیست».

فُصِّلَتْ: آیه ۲۴

فَإِنْ يَصْبِرُوا فَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ وَإِنْ يَسْتَعْتِبُوا فَمَا

هُمْ مِنَ الْمُعْتَبِينَ ﴿۲۴﴾

در روز قیامت فرمان می دهی تا فرشتگان، همه کافران را به جهنم بیندازند و به راستی که جهنم، چه بدجایگاهی است. فرشتگان زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می دهند. کافران چاره‌ای جز تحمل آتش جهنم ندارند، زیرا جهنم جایگاه همیشگی آنان است، فرشتگان به آنان می گویند: «عذاب شما یکی دو روز نیست، شما برای همیشه در اینجا عذاب خواهید شد».^(۷)

اگر آنان تقاضای عفو و بخشش کنند و التماس کنند، تو از آنان راضی نمی شوی، هر چه فریاد بزنند و یاری بخواهند، هیچ کس آنان را از آتش نجات نمی دهد، آنان چاره‌ای جز سوختن ندارند، زیرا تو در دنیا به آنان فرصت کافی برای توبه دادی، تو پیامبران را برای هدایتشان فرستادی، اما آنان با پیامبران تو دشمنی کردند و سخن آنان را دروغ شمردند، آتشی که در روز قیامت به آن مبتلا می شوند، حاصل کارهای خودشان است.

فُصِّلَتْ: آیه ۲۵

وَقَيَّضْنَا لَهُمْ قُرَنَاءَ فَزَيَّنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا
خَلْفَهُمْ وَحَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ
وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿۲۵﴾

از کیفر روز قیامت کافران سخن گفتمی، اکنون از کیفر آنان در دنیا سخن می‌گویی: تو برای آنان دوستان و همنشینانی قرار می‌دهی تا اعمال بد گذشته و حال را برایشان زیبا جلوه دهند و آنان را به ادامه مسیر گناه تشویق کنند و سپس در غفلت فرو روند تا آنجا که سزاوار عذابی شوند که بر امت‌های قبلی نازل شد.

آری، سرنوشت این کافران همانند امت‌هایی می‌شود که از جن‌ها و انسان‌ها بودند و با عذاب آسمانی هلاک شدند.

فُصِّلَتْ: آیه ۲۸ - ۲۶

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ
وَالْعَوَا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۲۶﴾ فَلَنُذِيقَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا عَذَابًا شَدِيدًا
وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَشْوَأَ الَّذِي كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۲۷﴾ ذَلِكَ جَزَاءُ أَعْدَاءِ اللَّهِ
النَّارُ لَهُمْ فِيهَا دَارُ الْخُلْدِ جَزَاءً بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَجْحَدُونَ ﴿۲۸﴾

محمد ﷺ برای مردم مکه قرآن می‌خواند، کسانی که سخن او را می‌شنیدند به فکر فرو می‌رفتند و تعدادی از آنان مسلمان می‌شدند، بزرگان مکه در جلسه‌ای دور هم جمع شدند و به یکدیگر چنین گفتند: «هر وقت دیدید که محمد ﷺ قرآن می‌خواند، فریاد برآورید، سوت و کف بزنید تا صدای او به

گوش مردم نرسد، باشد که بر او پیروز گردید».^(۸)
 محمد ﷺ بیشتر وقت‌ها کنار کعبه با مردم سخن می‌گفت و برای آنان قرآن می‌خواند، آنان هر وقت می‌دیدند که محمد ﷺ مشغول خواندن قرآن شده است، سوت و کف می‌زدند و سر و صدا راه می‌انداختند تا کسی صدای او را نشنود.

تو در این دنیا چند روزی به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما در روز قیامت آنان را عذاب سختی خواهی نمود و بدتر از آنچه می‌کردند آنان را کیفر می‌کنی، کیفر دشمنان تو آتش جهنم است، همان جهنمی که جایگاه همیشگی آنان خواهد بود و هرگز از آن نجات پیدا نخواهند کرد، زیرا آنان حق را شناختند و آن را انکار کردند.

فُصِّلَتْ: آیه ۲۹

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا رَبَّنَا أَرْنَا الَّذِينَ ضَلَّانَا مِنَ الْجِنِّ

وَالْإِنْسِ نَجْعَلُهُمَا تَحْتَ أَقْدَامِنَا لِيَكُونَا مِنَ الْأَسْفَلِينَ ﴿۲۹﴾

اگر کسی به بلایی مبتلا شود و راه نجاتی پیدا نکند، به فکر آن می‌افتد که مقصّر را پیدا کند و انتقام خود را از او بگیرد. کسانی هم که در جهنم گرفتار می‌شوند به فکر یافتن مقصّر می‌افتند.

کافرانی که در جهنم هستند دو گروه می‌باشند:

۱- گروه رهبران: شیاطین و رهبران کافر که مردم را به کفر فرا خواندند.

۲- گروه پیروان: کسانی که از گروه رهبران پیروی کردند.

در روز قیامت پیروان می‌فهمند که به خاطر پیروی از رهبران خود، چه سعادت‌هایی را از دست داده‌اند و آرزو می‌کنند که انتقام خود را از رهبران خود

بگیرند، برای همین چنین دعا می‌کنند: «بارخدایا! آنانی که ما را گمراه کردند به ما نشان بده تا آن‌ها را لگدمال کنیم تا با آن همه غرور و تکبر، ذلیل‌ترین مردم شوند!».

پیروان یک عمر از رهبران خود اطاعت کردند و حاضر بودند جان خود را فدای رهبران خود کنند، اما در آن روز آرزو دارند که آنان را زیر پای خود قرار دهند، شاید سوز دل آنان فرو نشیند.

فُصِّلَتْ: آیه ۳۲ - ۳۰

إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ
عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ
تُوعَدُونَ ﴿۳۰﴾ نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ
فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدَّعُونَ ﴿۳۱﴾ نَزَّلًا مِنْ غَفُورٍ
رَحِيمٍ ﴿۳۲﴾

اکنون یکی از پاداش‌هایی که به مؤمنان می‌دهی، بیان می‌کنی، در آیات قبل،
از کسانی که راه کفر را برگزیدند سخن گفتی و از آینده آنان خبر دادی، در
اینجا از مؤمنان و سرگذشت آنان یاد می‌کنی.
به راستی چه سرنوشتی در انتظار کسانی است که به یگانگی تو ایمان آوردند
و در برابر سختی‌ها شکیبایی کردند؟
تو فرشتگان را نزد مؤمنان می‌فرستی تا به آنان چنین بگویند: «ای مؤمنان!
نهراسید، نگران و اندوهناک نباشید، به بهشتی که خدا به شما وعده داده است،

شاد باشید. در دنیا و آخرت، ما یاران و دوستان شما هستیم، بدانید در بهشت هر چه بخواهید برایتان آماده شده است، خدا آن سفرهٔ احسان را برای شما گسترده است».

نام او ابوبصیر بود، وقتی او آیهٔ ۳۰ این سوره را خواند به فکر فرو رفت، سال‌ها از عمر او گذشته بود، او مردی مؤمن بود، به خدا و پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام ایمان داشت، او امام‌زمان خود را می‌شناخت و از او اطاعت می‌کرد، اما آن روز از خود پرسید: «خدا در این آیه می‌گوید فرشتگان بر مؤمنانی که بر سختی‌ها شکیبایی کنند، نازل می‌شوند و مؤمنان فرشتگان را می‌بینند اما من هنوز هیچ فرشته‌ای را ندیده‌ام، پس معلوم می‌شود من مؤمن واقعی نیستم!». او خیلی ناراحت شد، او در راه دفاع از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام سختی‌های زیادی تحمل کرده بود، او در این راه استقامت کرده بود و هرگز به خاطر ثروت دنیا، دست از عقیدهٔ خود برنداشته بود، پس چرا او فرشتگان را ندیده بود؟ او قدری فکر کرد و سرانجام تصمیم گرفت به خانهٔ امام باقر علیه‌السلام برود و در این باره سؤال کند. وقتی او این آیه را برای امام باقر علیه‌السلام خواند، امام در جواب به او فرمود:

— این آیه از کسانی سخن می‌گوید که راه توحید، نبوت و امامت را پیمودند و امام‌زمان خود را شناختند.

— آقای من! اگر این طور است، پس چرا من در زندگی خود هیچ فرشته‌ای را ندیدم؟ این آیه می‌گوید فرشتگان بر مؤمنان نازل می‌شوند. پس ما کی آن‌ها را می‌بینیم؟

— مؤمنان فرشتگان را در لحظهٔ جان دادن و در روز قیامت می‌بینند. (۹)

وقتی او این سخن را شنید، قلبش آرام شد و به فکر فرو رفت، او فهمید که همه کارهای خدا، حکمتی دارد، خدا در سخت ترین لحظه‌ها، پرده از چشم مؤمن برمی‌دارد و او فرشتگان را می‌بیند، به راستی چه لحظه‌ای سخت تر از لحظه جان دادن است؟

لحظه‌ای که زبان بند می‌آید و انسان نمی‌تواند سخن بگوید، فرزندان و دوستان دور او را گرفته‌اند و گریه می‌کنند و هیچ کاری نمی‌توانند کنند، انسان باید از همه آنان جدا شود و تنهایی تنها سفر کند، قبر، تاریکی آن و سفری که ناشناخته است، شیطان هم از راه می‌رسد، او می‌خواهد کاری کند که انسان بی‌ایمان از دنیا برود.

این سخت ترین لحظه برای انسان است، اینجاست که خدا فرشتگان را به یاری مؤمنان می‌فرستد.

روز قیامت هم روز ترس و وحشت است، وقتی که انسان‌ها سر از قبر برمی‌دارند، جهان را دگرگون می‌بینند، آتش جهنم شعله می‌کشد و کافران در انتظار عذابی سخت هستند، آن روز فرشتگان نزد مؤمنان می‌آیند و آنان را به بهشت مژده می‌دهند.

هنگامی که مرگ بنده خوب خدا فرا می‌رسد، عزرائیل با پانصد فرشته نازل می‌شود در حالی که هر کدام از آنها دو شاخه گل زیبا به همراه دارند. این فرشتگان، نزد مؤمن می‌آیند و با نهایت احترام خدمت او سلام می‌کنند و هر کدام به مؤمن بشارت و مژده دیدار خداوند را می‌دهند. آن فرشتگان به احترام مؤمن، با کمال نظم می‌ایستند، بوی خوش شاخه‌های گل، فضا را خوشبو می‌کند.^(۱۰)

عزرائیل جلو می آید و به مؤمن چنین می گوید: «نترس! هراس نداشته باش، من از پدر به تو مهربان تر هستم، بهشت در انتظار توست، ای مؤمن! چشم خود را باز کن! این محمد ﷺ است، آنجا را نگاه کن، علی و فاطمه ﷺ را ببین! امامان خود را نگاه کن! آنان به دیدن تو آمده اند».

مؤمن چشم خود را باز می کند و می بیند که چهارده معصوم ﷺ در کنار اویند، باور نمی کند، اما این وعده ای است که آنان به دوستان خود داده اند و در لحظه جان دادن به دیدارشان می آیند.

پیامبر به مؤمن می گوید: «دیگر نگران نباش که تو در امان هستی». پس از آن، علی ﷺ رو به مؤمن می کند و می گوید: «شاد باش و غم مخور. آیا مرا می شناسی؟ من همان کسی هستم که همواره مرا دوست می داشتی، آمده ام تا تو را یاری کنم».^(۱۱)

ناگهان پرده ها از جلوی چشم مؤمن کنار می رود و او نگاه می کند و خانه خود را در بهشت می بیند. پیامبر به او می گوید: «این خانه تو در بهشت است، اکنون، اختیار با خودت است اگر بخواهی می توانی در دنیا بمانی».

مؤمن چنین پاسخ می دهد: «آقای من! دیگر با دنیا کاری ندارم». آری، وقتی مؤمن پیامبر و اهل بیت ﷺ را دید و جایگاه بهشتی خود را مشاهده کرد، دیگر نمی خواهد در دنیا بماند، دنیا برای او قفسی تنگ جلوه می کند، او با قلبی آرام به سوی بهشت پر می کشد.^(۱۲)

فُصِّلَتْ: آیه ۳۶ - ۳۳

وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ

وَعَمِلَ صَالِحًا وَقَالَ إِنَّنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿۳۳﴾ وَلَا تَسْتَوِي الْحَسَنَةُ

وَلَا السَّيِّئَةُ اُدْفَعُ بِالتِّي هِيَ اَحْسَنُ فَاِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَبَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَانَهُ
 وَلِيٍّ حَمِيمٍ ﴿۳۴﴾ وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا الَّذِيْنَ صَبَرُوا وَمَا يُلْقَاهَا اِلَّا ذُو
 حَظٍّ عَظِيْمٍ ﴿۳۵﴾ وَاِمَّا يَنْزَغَنَّكَ مِنَ الشَّيْطَانِ نَزْغٌ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ اِنَّهٗ
 هُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ﴿۳۶﴾

محمد ﷺ مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند و کسانی که فطرتی بیدار داشتند به سخن او ایمان آوردند و تعداد پیروان او روز به روز زیاد می شد، بزرگان مکه که منافع خود را در بُت پرستی می دیدند تصمیم گرفتند هرطور که شده مانع رشد اسلام شوند.

بزرگان مکه چند نفر از جاهلان را به خانه خود دعوت کردند و به آنان گفتند: «دین شما در خطر است، مردم فریب محمد را می خورند، شما باید به بت ها خدمت نمایید، باید به همه مردم خبر بدهید که محمد دروغگو، جادوگر و گمراه است».

جاهلان نیز به میان مردم آمدند و آن سخنان را به همه گفتند، عده ای از مسلمانان وقتی این سخنان را شنیدند، ناراحت شدند. آن ها طاقت شنیدن این سخنان ناروا را نداشتند.

چند نفر رو به آنان کردند و گفتند: «شما خودتان جادوگر و دیوانه اید، شما دروغگو هستید!» مردمی که این منظره را دیدند با خود فکر کردند پس فرق مسلمانان با کافران چیست؟

این دو گروه که هر دو دشنام می دهند! گویا هر دو از یک قماش هستند. آیا تو دوست داری که مسلمانان به دشمنان خود دشنام دهند؟ آیا تو این کار مسلمانان را دوست داری؟

هرگز.

درست است که در آن روز، دشمنان اسلام برای رسیدن به هدف خود، روشی جز ناسزا و دشنام نداشتند، اما مسلمانان باید برای رسیدن به هدف خود از روش سخن حق و محبت استفاده می کردند. روش تبلیغ اسلام، محبت و حق گوئی است، با دشنام و ناسزا نمی توان در دل ها جایی باز کرد. اکنون این آیات را بر محمد ﷺ نازل می کنی، تو با محمد ﷺ سخن می گویی، اما منظور تو از این سخنان، پیروان او می باشند:

ای محمد! آیا می دانی چه کسی از همه زیباتر سخن می گوید؟
کسی از همه زیباتر سخن می گوید که مردم را به سوی یکتاپرستی فرا خواند و عمل نیک انجام دهد و به مردم بگوید که در برابر فرمان خدا تسلیم هستم.
ای محمد! تو مردم را به ایمان دعوت می کنی و دشمنانت مردم را به کفر می خوانند، تو مردم را به خوبی ها فرا می خوانی و دشمنانت آن ها را به بدی ها. تو آنان را به سعادت فرا می خوانی و آنان به تو دشنام می دهند.
هرگز، خوبی با بدی یکسان نیست. من به تو پاداش نیک خواهم داد و کسانی را که به تو ناسزا می گویند، کیفر خواهم کرد.
ای محمد! از تو می خواهم تا بدی آن ها را با خوبی پاسخ دهی، اگر چنین کنی دشمنان به دوستان صمیمی تبدیل می شوند.
ای محمد! من می دانم این کار سختی است که دشنام بشنوی و محبت کنی! دشمنان به تو ناسزا گویند و تو با آنان مهربانی کنی، فقط کسانی به این مقام می رسند که دارای صبر و استقامت هستند و بهره ای از بزرگی و ایمان و تقوا ندارند.

ای محمّد! من از تو چنین خواسته‌ام: دشنام بشنوی و محبت کنی، این راه توست، هرگاه شیطان تو را در این راه وسوسه کرد، به من پناه ببر که من شنوا و دانا هستم و از حال تو آگاه هستم و تو را یاری می‌کنم.

لازم است در اینجا پنج نکته بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۳۶ خدا به پیامبرش چنین می‌گوید: «هرگاه شیطان تو را وسوسه نمود، به من پناه ببر». ما اعتقاد داریم که پیامبر، معصوم است و هرگز شیطان نمی‌تواند او را وسوسه کند. تأکید می‌کنم که خدا در این آیه با پیامبر سخن گفته است، اما منظور خدا این است که مسلمانان از وسوسه‌های شیطان به او پناه ببرند.

در زبان فارسی ضرب‌المثلی وجود دارد. این ضرب‌المثل می‌گوید: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود».

در زبان عربی ضرب‌المثل دیگری استفاده می‌شود:

«ایاک أعنی و اسمعی یا جاره». «مخاطب من تو هستی، اما ای همسایه! سخنم را گوش کن!».

مثلاً گاهی من با کسی سخن می‌گویم، اما منظور اصلی من این است که همسایه‌ام این سخن را بشنود. این نوع سخن گفتن، شیوه قرآن در بعضی از آیات است. امام صادق علیه السلام می‌فرماید که قرآن گاهی با این شیوه سخن گفته است. (۱۳)

مسلمانانی که این آیه را شنیدند، فهمیدند که وظیفه آنان چیست، وقتی خدا از پیامبرش چنین می‌خواهد، پس آنان دیگر حساب کار خود را می‌کنند. این

نوع سخن، اثر تربیتی خوبی دارد.

* نکته دوم

قرآن از مسلمانان خواست تا در برابر دشمنان، چیزی جز خوبی نگویند، البته این کار سختی است که دشنام بشنوی و با محبت پاسخ دهی! ولی این تنها راه پیروزی اسلام در آن شرایط سخت بود. همین دستور قرآن سبب شد تا دشمنان هم به این دین آسمانی علاقه مند شوند.

کسی که دشنام و ناسزا می گوید، معمولاً انتظار دارد که طرف مقابل هم جواب او را با دشمنی بدهد، وقتی او ببیند که طرف مقابل نه تنها دشنامی نمی دهد بلکه از عشق و محبت سخن می گوید به فکر فرو می رود و همین باعث می شود وجدان خفته او بیدار شود، او شرم منده می شود و احساس حقارت می کند، در وجودش طوفانی برپا می شود. اینجاست که کینه ها و دشمنی ها با آن طوفان از بین می رود و جای آن را محبت و دوستی می گیرد.

* نکته سوم

قرآن در آیه ۳۶ از مسلمانان می خواهد که اگر شیطان آنان را وسوسه کرد به او پناه ببرند، به راستی منظور از این وسوسه ها چیست؟ خدا از مسلمانان خواست تا در برابر دشنام ها و ناسزاها چیزی جز خوبی و زیبایی نگویند، شیطان می دانست اگر مسلمانان به این دستور عمل کنند، پیروزی از آن آنان خواهد بود. شیطان می دانست که به زودی دشمنان اسلام به طرفداران آن تبدیل خواهند شد، پس شیطان تلاش می کرد تا هر طور که شده نگذارد مسلمانان به این دستور عمل کنند.

شیطان به آنان می گفت: «مردم را فقط با زور می توان هدایت نمود، باید دشنام را با دشنام جواب داد تا فکر نکنند ما ضعیف هستیم و از آنان

می ترسیم».

این سخنان، همهٔ وسوسه‌های شیطان بود، خدا از مسلمانان می‌خواهد که گرفتار این وسوسه‌ها نشوند، راه خشونت، راهی است که نتیجه‌اش جز دشمنی نیست.

* نکتهٔ چهارم

اساس اسلام بر محبت بنا شده است، با مردمی که در جهل و نادانی هستند و اسیر خرافات شده‌اند، باید با محبت رفتار کرد. اگر آنان دشمنی می‌کنند فریب خوره‌اند، اگر به آنان محبت شود، فطرت آنان بیدار می‌شود و به حق ایمان می‌آورند.

البته گروهی هم هستند که حق را شناخته‌اند، اما آن را انکار می‌کنند، آنان اسیر جهل نیستند، آنان حق را می‌دانند و اسیر لجاجت شده‌اند، هر چقدر هم به آنان محبت کنی، فایده‌ای ندارد.

پیامبر ناسزای آنان را تحمل می‌کرد، آنان خاکستر بر سر او می‌ریختند و سنگ به او پرتاب می‌کردند، اما باز با محبت با آنان سخن می‌گفت، اما این محبت تا کجا باید ادامه داشته باشد؟

آنان تصمیم به قتل پیامبر گرفتند و پیامبر مکه را ترک کرد و به مدینه رفت، آن‌ها چندین بار با سپاهی انبوه به جنگ او آمدند. اینجا بود که تو به پیامبر فرمان دادی تا با آنان مبارزه کند، با کسی که شمشیر در دست گرفته است و به جنگ آمده است، نمی‌توان محبت کرد.

* نکتهٔ پنجم

کسانی که با اسلام دشمنی می‌کنند، دو گروه هستند:

گروه اول: کسانی که در جهل و نادانی گرفتار شده‌اند و رهبران کفر آنان را

فریب داده‌اند. آنان حق را نمی‌دانند.
 با این افراد باید با محبت رفتار کرد.
 گروه دوم: کسانی که می‌دانند اسلام حق است، اما تصمیم گرفته‌اند ایمان
 نیاورند و مردم را هم گمراه کنند.
 به چنین افرادی در آغاز باید محبت نمود، اما اگر به لجبازی خود ادامه دادند
 می‌توان مثل خودشان رفتار کرد، اگر به جنگ آمدند باید به جنگ آنان رفت.

فُصِّلَتْ: آیه ۳۸ - ۳۷

وَمِنْ آيَاتِهِ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ
 لَا تَسْجُدُوا لِلشَّمْسِ وَلَا لِلْقَمَرِ وَاسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي خَلَقَهُنَّ إِن كُنتُمْ
 إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ ﴿۳۷﴾ فَإِنْ اسْتَكْبَرُوا فَالَّذِينَ عِنْدَ رَبِّكَ يُسَبِّحُونَ لَهُ
 بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَهُمْ لَا يَسْأَمُونَ ﴿۳۸﴾

اکنون از قدرت و توانایی خود سخن می‌گویی، تو روز و شب، ماه و
 خورشید را آفریدی، گروهی از جاهلان، ماه و خورشید را می‌پرستیدند و در
 برابر آن‌ها به سجده می‌افتادند.

اکنون به آنان چنین می‌گویی: «در برابر ماه و خورشید سجده نکنید، اگر
 می‌خواهید برای کسی سجده کنید، برای من سجده کنید که من آفریدگار ماه و
 خورشید هستم».

به راستی چرا این انسان‌ها به پرستش ماه و خورشید رو آورده‌اند؟ چرا به
 سراغ تو نمی‌آیند که این دو را آفریده‌ای؟ چرا سر بر آستان تو نمی‌سایند؟
 آنان باید به سوی تو بیایند و در مقابل عظمت تو سر به خاک بسایند که تو
 آفریدگار این جهان هستی و با قدرت خویش همه موجودات را آفریدی! تو

بر هر کاری توانا هستی، فقط تو شایسته پرستش هستی که از راز دل بندگان خود باخبری، می دانی چه می گویند و چه می خواهند، تو توانا هستی و می توانی دعای آنان را مستجاب کنی.

اگر انسان‌ها از پرستش تو سر باز می زنند، مسأله‌ای نیست، تو این جهان را وسیع آفریده‌ای، فرشتگان در جای جای جهان تو را می پرستند و تو را تسبیح و ستایش می کنند و هرگز از عبادت کردن، خسته نمی شوند.

تو نه به عبادت انسان‌ها نیاز داری و نه به عبادت فرشتگان! تو خدای یگانه‌ای، از همه عیب‌ها و نقص‌ها دور می باشی، تو به هیچ چیز نیاز نداری! اگر بندگانت را به عبادت خود فرا می خوانی، می خواهی تا بندگانت به رشد و کمال و سعادت برسند.

در این آیه روز و شب، ماه و خورشید از نشانه‌های قدرت خدا بیان شده است، اکنون سه نکته را در اینجا می نویسم:

* نکته اول

از گردش زمین به دور خود شب و روز به وجود می آید، اگر همیشه روز بود و شبی وجود نداشت، زمین برای زندگی مناسب نبود و گرمای خورشید همه گیاهان را از بین می برد، اگر همیشه شب بود، انسان چگونه می توانست در تاریکی و سرما زندگی کند؟

* نکته دوم

ماه شب‌ها زمین را با نور خود روشن می کند، همچنین جزر و مدّ آب دریاها به خاطر ماه است. اگر جزر و مدّ نبود، آب دریاها را کد می ماند و دریاها تبدیل به مرداب می شد و هیچ موجود زنده‌ای نمی توانست در آن زنده بماند، جزر

و مدّ سبب حرکت و جریان آب دریا می شود.

* نکته سوم

حرارت سطح خورشید به شش هزار درجه سانتیگراد می رسد، حرارت در عمق آن به چهارده میلیون درجه می رسد. خورشید در هر ثانیه، چهار میلیون تن از وزن خود را به انرژی تبدیل می کند. با این وجود خورشید می تواند بیش از پنج میلیارد سال دیگر نورافشانی کند.

در آیه ۳۷ خدا چنین سخن می گوید: «در برابر ماه و خورشید سجده نکنید، اگر می خواهید برای کسی سجده کنید، برای من سجده کنید که من آفریدگار ماه و خورشید هستم». این آیه، سجده واجب دارد، یعنی اگر کسی متن عربی این آیه را بشنود، واجب است به سجده برود و کافی است که سه بار «سُبْحَانَ اللَّهِ» بگوید. اکنون که من این آیه را به زبان فارسی نوشتم، مستحب است به سجده بروم و پیشانی بر خاک بسایم و با سجده نشان بدهم که در برابر خدای خویش، فروتن هستم.

فُصِّلَتْ: آیه ۳۹

وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْتَكَ تَرَى الْأَرْضَ خَاشِعَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا
عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَرَّتْ وَرَبَّتْ إِنَّ الَّذِي أَحْيَاهَا لُمُحْيِي الْمَوْتِ إِنَّهُ عَلَى
كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۹﴾

یکی از بزرگ‌ترین نشانه‌های قدرت تو باران است.

باران را چگونه باید معنا کرد؟

باران یعنی زندگی!

زمین خشک و بی‌جان است، تو باران را از آسمان فرو می‌فرستی، بارانی که نشانهٔ مهربانی توست، زمین به حیات و شکوفایی می‌رسد و انواع گیاهان زیبا و سرورآفرین می‌رویند.

تو که قدرت داری خاک مرده را این‌گونه زنده کنی، قدرت داری انسان‌ها را هم زنده کنی که تو بر هر کاری توانا هستی.

چرا انسان‌ها چشم خویش را بر این شگفتی‌ها بسته‌اند؟

چه کسی دانه‌های گندم را سبز می‌کند و کشتزاری را چنان زیبا، پدیدار می‌سازد؟

دانهٔ گندم در دل خاک است، وقت بهار که فرا می‌رسد، جوانه می‌زند و از دل خاک سر برمی‌آورد و رشد می‌کند. این‌ها همه نمونه‌هایی از قدرت توست. آری، وعدهٔ تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می‌کنی و تو بر هر کاری که بخواهی، توانایی، روز قیامت سرانجام فرا می‌رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست.

تو مردگان را از قبرها برمی‌انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند تا نتیجهٔ اعمال خود را ببینند.

تو محمد ﷺ را فرستادی تا قرآن را برای آنان بخواند، قرآن، همچون بارانی بود که دل‌های مشتاق را زنده می‌کرد، اما بزرگان مکه او را دروغگو، جادوگر، گمراه و دیوانه خواندند، این سخنان دل پیامبر را به درد آورد.

اگر آنان کفر ورزیدند، هیچ عیبی بر محمد ﷺ نیست!
 حکایت آن زمین است که با باریدن باران، تبدیل به شوره‌زار شد!
 عیب از باران نبود، عیب از زمینی بود که باران بر آن باریده است. وقتی دل
 کسی شیفته دنیا و لذت‌ها و شهوت‌های دنیا شد، سخن حق در آن اثر نمی‌کند،
 چنین انسانی برای این که بتواند به لذت‌ها و خوشی‌های دنیای خود ادامه
 دهد، راه کفر را در پیش می‌گیرد و از حق نفرت پیدا می‌کند و روز به روز
 نفرتش بیشتر می‌شود.

فُصِّلَتْ: آیه ۴۴ - ۴۰

إِنَّ الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا لَا يَخْفَوْنَ
 عَلَيْنَا أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ اعْمَلُوا
 مَا شِئْتُمْ إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ ﴿٤٠﴾ إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِالذِّكْرِ لَمَّا
 جَاءَهُمْ وَإِنَّهُ لَكِتَابٌ عَزِيزٌ ﴿٤١﴾ لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا
 مِنْ خَلْفِهِ تَنْزِيلٌ مِنْ حَكِيمٍ حَمِيدٍ ﴿٤٢﴾ مَا يُقَالُ لَكَ إِلَّا مَا قَدْ قِيلَ
 لِلرُّسُلِ مِنْ قَبْلِكَ إِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ وَذُو عِقَابٍ أَلِيمٍ ﴿٤٣﴾ وَلَوْ
 جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ أَأَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ قُلْ
 هُوَ لِلَّذِينَ آمَنُوا هُدًى وَشِفَاءً وَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ فِي آذَانِهِمْ وَقْرٌ وَهُوَ
 عَلَيْهِمْ عَمًى أُولَئِكَ يُنَادَوْنَ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ ﴿٤٤﴾

این سخن بزرگان مکه بود: «ای مردم! به هوش باشید، محمد با قرآنش،
 جادو می‌کند، مبادا با شنیدن سخنش جادو شوید! محمد دروغگویی بیش
 نیست، او شما را به گمراهی فرا می‌خواند، او مردی دیوانه است، قرآن او،
 افسانه است.»

تو از محمد ﷺ خواستی تا در برابر سخنان آنان شکیبایی کند که پیروزی از آن اوست، تو می‌دانی که محمد ﷺ با شنیدن این سخنان دلگیر شده است، پس با او این‌گونه سخن می‌گویی:

ای محمد! کسانی که با شنیدن قرآن، راه کفر را می‌پیمایند هرگز از نظر من پنهان نیستند. من در این دنیا به آنان چند روزی مهلت می‌دهم و آنان خیال می‌کنند که عذابی در کار نیست و سرانجام آنان با مؤمنان یکسان است، اما آنان اشتباه می‌کنند، هرگز سرنوشت کافران با مؤمنان یکسان نیست. کافران در آتش جهنم افکنده می‌شوند و مؤمنان در امن و امان خواهند بود.

ای محمد! به کافران بگو که هر کاری دلشان می‌خواهد انجام دهند که من از همه کارهای آنان آگاهم و آنان را می‌بینم.

من قرآن را برای هدایت آنان فرستادم و آنان به آن کفر ورزیدند و آن را جادو و افسانه و دروغ پنداشتند، آنان باید بدانند که عذابی سخت در انتظارشان است.

مگر تو از آنان نخواستی که اگر در قرآن، شک دارند فقط یک سوره مانند آن بیاورند؟ چرا به این سخن تو گوش نکردند؟ چرا یک سوره مانند قرآن نیاوردند.

ای محمد! اگر همه انسان‌ها و جن‌ها هم جمع شوند، نمی‌توانند یک سوره مانند آن بیاورند.

ای محمد! آنان حق را شناختند و فهمیدند قرآن، معجزه است، اما به آن ایمان نیاوردند.

قرآن، سخن و کلام من است. معجزه‌ای بزرگ و شکست‌ناپذیر!
معجزه‌ای برای حال و آینده!

نه یک کلمه از آن کم می شود و نه یک کلمه به آن اضافه می شود! این وعده من است: قرآن هرگز تحریف نمی شود، زیرا من آن را نگهبانم که من فرزانه و ستودنی هستم.

ای محمد! این مردم تو را دروغگو، جادوگر و دیوانه خواندند، بدان که این سخنان آنان، تازگی ندارد، پیامبرانی که قبل از تو بودند نیز این سخنان را شنیده اند، تو از این سخنان اندوهناک مباش و وظیفه خودت را انجام بده و به وعده من دل خوش دار! من پیروان تو را از لطف خود بهره مند می سازم و گناهشان را می بخشم و دشمنانت را به عذابی دردناک گرفتار می سازم.

ای محمد! دشمنان قرآن به تو گفتند: «چرا قرآن به زبان عربی است؟ باید قرآن به زبان دیگری می بود». این چه سخنی است که آنان به زبان می آورند؟ اگر من قرآن را به زبان دیگری می فرستادم، آن وقت به تو می گفتند: «ای محمد! چرا سخنان این کتاب برای ما روشن نیست؟ زبان ما، عربی است، پس چرا قرآن به زبان دیگری است؟».

ای محمد! قرآن برای مؤمنان مایه هدایت است و دردهای روح و جانیشان را شفا می دهد، اما کافران نمی خواهند سخن حق را بشنوند و نمی خواهند حقیقت قرآن را ببینند، آنان خودشان را به کری و کوری زده اند و نمی خواهند حقیقت را بفهمند.

بزرگان مکه وقتی دیدند که مردم به شنیدن قرآن علاقه پیدا کردند، نگران شدند، آنان می دانستند که قرآن می تواند دل های مردم را به سوی خود جذب کند زیرا قرآن با زبانی شیوا و روشن و به دور از پیچیدگی با مردم سخن می گفت و همه پیام آن را می فهمیدند.

آنان نزد محمد ﷺ آمدند و به او گفتند: «ما نشنیده‌ایم که کتابی از آسمان به زبان عربی نازل شود! کتاب تورات به زبان عبری نازل شده است، چرا قرآن تو به زبان عبری نیست، اگر قرآن به زبان عبری بود، ما به آن ایمان می‌آوردیم، چون در نظر ما اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کرد.»

آنان این سخن را به محمد ﷺ گفتند و فکر کردند که محمد ﷺ دیگر به زبان عبری سخن خواهد گفت، اما هرگز چنین اتفاقی نیفتاد. خدا می‌دانست که هدف اصلی آنان از این سخن چیست.

آنان دوست داشتند تا قرآن به زبان عبری باشد، تا مردم آن را نفهمند و کسی برای شنیدن قرآن نزد محمد ﷺ جمع نشود و دیگر لازم نباشد آنان پنبه به مردم بدهند.

برای چه آنان به مردم پنبه می‌دادند؟

روزی بزرگان مکه دور هم جمع شدند و با یکدیگر چنین سخن گفتند:

— ایام حج نزدیک است و این بهترین فرصت برای محمد است و بزرگ‌ترین تهدید برای ما! ما باید فکری کنیم.

— محمد برای مردم قرآن می‌خواند. نمی‌دانم چرا همه با شنیدن قرآن شیفته آن می‌شوند.

— حال چه کنیم؟

— باید پنبه‌های زیادی خریداری کنیم.

— پنبه برای چه؟

— ما پنبه‌های تمیز و درجه یک خریداری می‌کنیم و کنار کعبه می‌ایستیم و وقتی مردم می‌خواهند طواف کنند این پنبه‌ها را به آنان می‌دهیم تا در گوش‌هایشان بگذارند. آن وقت دیگر آن‌ها صدای محمد را نمی‌شنوند.

— فکر خوبی است. باید از فردا این کار را آغاز کنیم.
 آن‌ها فکر می‌کردند که با این کار می‌توانند حقیقت را پنهان نمایند، اما آنان هرگز نتوانستند به هدف خود برسند.

اگر قرآن به زبان عبری نازل می‌شد، همین کافران به محمد می‌گفتند: «ای محمد! تو می‌گویی برای هدایت این مردم مبعوث شده‌ای، این مردم به عربی سخن می‌گویند، چرا قرآن تو به زبان عبری است؟ این مردم که سخن تو را نمی‌فهمند. به جایی برو که سخنت را بفهمند و با آنان سخن بگو!».

آری، این کافران بیماردلانی بیش نیستند که هر برنامه‌ای پیاده گردد، به آن ایراد می‌گیرند و بهانه‌ای می‌تراشند. اگر قرآن به زبان عربی باشد، جادو و افسانه‌اش می‌خوانند، اگر به زبان عبری باشد، آن را نامفهوم می‌دانند.

پیامبر در میان مردمی به پیامبری رسید که به زبان عربی سخن می‌گفتند و برای آن که آنان قرآن را بفهمند، باید قرآن به زبان عربی نازل می‌شد، در آن زمان، زبان عربی به اوج شکوفایی رسیده بود، هیچ زبان دیگری در آن زمان، این ویژگی را نداشت. در واقع، خدا با کامل‌ترین و زیباترین زبان با بندگانش سخن گفته است. (۱۴)

مناسب است درباره جمله‌ای که در آخر آیه ۴۴ ذکر شده است، توضیحی بدهم: در بسیاری از ترجمه‌های قرآن آن را این‌گونه ترجمه کرده‌اند: «آنان از جای دوری خوانده می‌شوند»، سپس در معنای این جمله سخن‌ها گفته‌اند. (۱۵)

بعضی‌ها در شرح آن نوشته‌اند که در روز قیامت، کافران را از جای دوری

صدا می‌زنند. (۱۶)

وقتی دقت بیشتری کردم متوجه شدم که در آخر آن آیه، یک ضرب‌المثل به کار رفته است.

در زبان عربی وقتی می‌خواهند به کسی بگویند: «تو نمی‌فهمی، تو درک نمی‌کنی»، به او می‌گویند: «تُنَادِي مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ». (۱۷)

من نباید این جمله را در فارسی این‌گونه ترجمه کنم: «تو از جای دوری صدا می‌زنی»، این ترجمه اشتباه است، مثالی می‌زنم: در زبان فارسی من به پسر می‌گویم: «چرا خودت را به آن راه می‌زنی؟».

کسی که با فارسی آشنایی دارد، منظور مرا به خوبی می‌فهمد، اگر کسی بخواهد این جمله را به زبان عربی ترجمه کند، اگر این الفاظ را به همین صورت ترجمه کند، شخص عرب‌زبان اصلاً متوجه منظور من نمی‌شود، او باید سخن مرا چنین ترجمه کند: «پسر! چرا خودت را به بی‌خبری می‌زنی». قرآن از یک ضرب‌المثل استفاده کرده است، معنای آن را باید فهمید و آن را ترجمه کرد. قرآن به کافران چه می‌گوید؟

در بیشتر ترجمه‌ها چنین می‌خوانیم: «کافران از جای دوری صدا زده می‌شوند».

اما ترجمه بهتر این است: «کافران خود را به آن راه زده‌اند، آنان خود را به نفهمی زده‌اند».

فُصِّلَتْ: آیه ۴۸ - ۴۵

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ فَآخْتَلَفَ فِيهِ

وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ لَفُضِّي بَيْنَهُمْ وَأَنْتَهُمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

مُرِيبٍ ﴿۴۵﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا وَمَا رَبُّكَ
 بِظَلَّامٍ لِلْعَبِيدِ ﴿۴۶﴾ إِلَيْهِ يُرَدُّ عِلْمُ السَّاعَةِ وَمَا تَخْرُجُ مِنْ نَمْرَاتٍ مِنْ
 أَكْمَامِهَا وَمَا تَحْمِلُ مِنْ أُنْثَىٰ وَلَا تَضَعُ إِلَّا بِعِلْمِهِ وَيَوْمَ يُنَادِيهِمْ أَيْنَ
 شُرَكَائِيَ قَالُوا أَدْنَاكَ مَا مِتْنَا مِنْ شَهِيدٍ ﴿۴۷﴾ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا
 يَدْعُونَ مِنْ قَبْلُ وَظَنُّوا مَا لَهُمْ مِنْ مَحِيصٍ ﴿۴۸﴾

تو می دانستی که محمد ﷺ دوست دارد همه مردم ایمان بیاورند، وقتی او می دید که گروهی از بزرگان مکه این چنین راه کفر را برگزیده اند، اندوهناک می شد، اینجا بود که تو با محمد ﷺ چنین سخن گفتی:

ای محمد! من به انسان‌ها حق انتخاب دادم، همواره مؤمن و کافر در همه زمان‌ها بوده است، موسی پیامبر من بود، به او کتاب تورات را دادم، اما قوم او دچار اختلاف شدند، عده‌ای ایمان آوردند و عده‌ای هم کافر شدند.

من در مجازات دشمنان خود عجله نمی‌کنم، به آنان فرصت می‌دهم، این قانون من است که به همه انسان‌ها مهلت می‌دهم، اگر این قانون من نبود، من همه کافران را نابود می‌کردم.

ای محمد! بارها از تو خواسته‌ام تا بت پرستان را از عذاب روز قیامت بترسانی، اما آنان همواره در شک و تردیدند، اگر آنان به روز قیامت ایمان داشتند، دست از بت پرستی برمی‌داشتند.

من در روز قیامت سزای اعمال همه را به صورت کامل می‌دهم و آنان نتیجه کارهای خود را می‌بینند. هر کس عمل نیکی انجام دهد سود کرده است و هر کس هم بدی کند ضرر کرده است و من کمترین ظلم و ستمی به بندگان روا نمی‌دارم.

ای محمّد! آنان از تو می پرسند که قیامت چه زمانی برپا می شود؟ فقط من زمان برپایی قیامت را می دانم. هیچ کس دیگری از آن خبر ندارد. من خواسته ام زمان برپایی قیامت مخفی باشد تا انسان ها، قیامت را دور ندانند و همواره در انتظار آن باشند و خود را برای رهایی از سختی های آن روز آماده کنند.

ای محمّد! کافران فکر می کنند که می توانند چیزی را از من پنهان کنند، امّا هرگز چیزی از من مخفی نمی ماند، من می دانم چه شکوفه ای میوه می شود، هر زنی که باردار می شود من جنس آن را می دانم، من می دانم چه زمانی کودکش به دنیا می آید، من آنچه در زمین و آسمان است را می دانم و به رفتار همه انسان ها آگاهی کامل دارم.

ای محمّد! امروز آن ها بُت ها را می پرستند و به خاطر بُت ها با تو دشمنی می کنند و قرآن تو را جادو و دروغ می پندارند، در روز قیامت من آنان را زنده می کنم، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن ها می اندازند و آنان را با صورت بر روی زمین می کشند و به سوی جهنّم می برند. در آن روز به آنان می گویم: «آن بُت هایی که شما می پرستیدید و خیال می کردید شریک من هستید، کجایند؟ چرا شما را یاری نمی کنند؟ چرا از شما شفاعت نمی کنند؟». آنان در جواب می گویند: «ما اقرار می کنیم که هیچ دلیلی بر این ادّعی خود نداریم»، آن وقت است که همه بُت ها از نظرشان محو و نابود می شوند و آنان می فهمند که هیچ راه نجاتی ندارند و در آتش جهنّم گرفتار خواهند شد.

در اینجا دو نکته را می نویسم:

* نکته اول

فصل بهار که فرا می‌رسد، درختان میوه، شکوفه می‌دهند، وقتی من به باغی بروم، هزاران هزار شکوفه می‌بینم، اما هیچ کس نمی‌داند کدام یک از این شکوفه‌ها، تبدیل به میوه خواهد شد؟ کدام با وزش باد به زمین خواهد افتاد؟ خدا به آینده این شکوفه‌ها علم دارد، می‌داند کدام شکوفه میوه می‌شود، میوه آن به کجا می‌رود، چه کسی در چه زمانی و در کجا، آن میوه را می‌خورد؟ همچنین خدا می‌داند که کدام نطفه تبدیل به فرزند می‌شود، او می‌داند که آیا این نطفه تا مرحله تولد، زنده می‌ماند؟ آیا سقط می‌شود یا نه؟ او از بارور شدن حیوانات هم خبر دارد.

* نکته دوم

روز قیامت هیچ تکیه‌گاهی جز خدا نیست، در آن روز، همه بُت‌هایی که آنان برای خود ساخته بودند، نابود می‌شوند و آنان هیچ اثری از آن بُت‌ها نمی‌یابند.

آن وقت است که امید بُت پرستان ناامید می‌شود و افسوس می‌خورند که چرا بُت‌هایی را پرستش کردند که نابودشدنی بود.

فُصِّلَتْ: آیه ۵۱ - ۴۹

لَا يَسْأَلُ الْإِنْسَانُ مِنْ دُعَاءِ الْخَيْرِ وَإِنْ
مَسَّهُ الشَّرُّ فَيَبْئُوسُ قَنُوطٌ ﴿٤٩﴾ وَلَئِنْ أَدْقَنَاهُ رَحْمَةً مِنَّا مِنْ بَعْدِ
ضُرَاءٍ مَسَّتُهُ لَيَقُولَنَّ هَذَا لِي وَمَا أَطْنُ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِنْ رُجِعْتُ إِلَى
رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَى فَلَنُنَبِّئَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِمَا عَمِلُوا وَلَنُذِيقَنَّهُمْ
مِنْ عَذَابٍ غَلِيظٍ ﴿٥٠﴾ وَإِذَا أَنْعَمْنَا عَلَى الْإِنْسَانِ أَعْرَضَ وَنَأَى
بِجَانِبِهِ وَإِذَا مَسَّهُ الشَّرُّ فَذُو دُعَاءٍ عَرِيضٍ ﴿٥١﴾

محمد ﷺ بزرگان مکه را به ایمان و یکتاپرستی فرا خواند، اما آنان با او دشمنی کردند و راه کفر را در پیش گرفتند، آنان به روز قیامت ایمان نداشتند و می گفتند ما پس از مرگ با مشتی خاک فرقی نداریم و برای همیشه نابود می شویم، به راستی چرا انسان کارش به آنجا می رسد که قیامت را دروغ می شمارد؟

جواب یک کلمه است:

بخل.

کافران شیفته مال دنیا شده بودند، آنان می دانستند اگر مسلمان شوند باید قدری از ثروت خود را به فقیران و نیازمندان بدهند. تو در قرآن از کمک به دیگران سخن گفته بودی، از مؤمنان خواسته بودی تا نیازمندان را در مال خود سهیم کنند.

بزرگان مکه به مال و ثروت خویش دل بسته بودند، آن‌ها دوست نداشتند از ثروت خود به دیگران بدهند، اکنون می خواهی پرده از حقیقت انسان برداری، انسانی که قلبش از نور ایمان به تو خالی است، همیشه از فقر می ترسد، او هرگز از مال دنیا سیر نمی شود، اگر او همه خزانه‌های تو را هم داشته باشد، باز از فقر می ترسد و بخل می ورزد و هرگاه که ضرر و زیانی به او برسد، ناامید و مأیوس می شود.

خزانه‌های تو، همان اراده توست! هرگاه چیزی را اراده کنی، آن چیز بدون هیچ وقفه‌ای به وجود می آید. هرچه را که بخواهی بیافرینی، کافی است بگویی: «باش!» و آن، خلق می شود.

اگر انسان چنین قدرتی داشت که هرچه در دنیا اراده می کرد، همان خلق می شد، باز هم این انسان بخل می ورزید و از فقر می ترسید و در جستجوی ثروت بیشتر بود.^(۱۸)

این چه راز بزرگی است که تو از آن سخن می گویی!

من باید در این سخن تو فکر کنم. اگر من همه دنیا را طلا می کردم و همه آن را

برای خودم قرار می‌دادم، باز هم از فقر می‌ترسیدم و در جستجوی ثروت بیشتر بودم.

تو با این سخن چه درسی می‌خواهی به من بدهی؟
من که شب و روز به فکر دنیا هستم، باید بدانم دنیا هرگز مرا به آرامش نمی‌رساند، اگر کسی همه دنیا را طلا کند و آن را برای خود قرار دهد، باز هم روی آرامش را نخواهد دید!

دلی که در جستجوی دنیا است و شیفته آن است همواره در ترس از فقر به سر خواهد برد، این قانون توست و قانون تو هرگز تغییر نمی‌کند.

چرا چنین است؟

تو روح انسان را بزرگ‌تر از همه دنیا آفریده‌ای، روح انسان از دنیای ملکوت است، همه دنیا در مقابل ملکوت، ذره‌ای بیش نیست، روح انسان گمشده‌ای دارد، کسی که به دنبال دنیا است، فکر می‌کند که دنیا گمشده‌ای است، اما او اشتباه می‌کند، او اگر همه دنیا را هم به دست آورد، باز هم آرامش ندارد، چون گمشده‌اش را پیدا نکرده است، او فکر می‌کند باید ثروت بیشتر به دست آورد، اما زهی خیال باطل، هیچ کس با دنیا به آرامش نرسید و هرگز دنیا هم به کسی وفا نکرد.

فقط یک چیز به انسان آرامش می‌دهد آن هم یاد توست، برای همین است که یاد تو از دنیا و هرچه در دنیا است بهتر است.

کسی که به تو ایمان دارد، از فقر نمی‌ترسد، چرا؟

زیرا او خدایی همچون تو دارد، خدای مهربان و بخشنده!

کافران برای این که ثروت خود را از دست ندهند به قرآن ایمان نمی آورند، آنان به ثروت خود دل بسته اند و به همین خاطر همیشه ترس از فقر را تجربه خواهند کرد، اما مؤمنان به دنیا دل نبسته اند، تو دستور دادی تا به نیازمندان کمک کنند، زکات دهند، آنان این کار را با علاقه انجام می دهند، دل های آنان شیفته دنیا نیست، بلکه شیفته توست و تو هم به آنان آرامش را هدیه می کنی.

اگر تو به انسان پس از آن که سختی و ضرری به او رسیده است، نعمتی عطا کنی، او دچار غرور می شود و می گوید: «این نعمت و ثروت، حق من بود، من شایستگی آن را داشتم. من فکر نمی کنم که قیامت در کار باشد، بر فرض اگر قیامت راست باشد و خدا مرا بار دیگر زنده کرد، من به زندگی بهتری می رسم، در آنجا هم با تلاش و کوشش خود زندگی خوبی برای خود فراهم می سازم».

آری، غرور و خودخواهی، انسان را سرمست می کند و او این سخنان کفرآمیز را بر زبان جاری می کند و قیامت را انکار می کند.
آیا کافران در روز قیامت، زندگی بهتری خواهند داشت؟
هرگز.

تو در روز قیامت همه گناهانشان را به آنان نشان می دهی و سپس آنان را به عذاب سختی گرفتار می سازی.

انسانی که دلش از نور ایمان خالی است، بین «غرور» و «ناامیدی» پرسه می زند، اگر تو به او نعمت و ثروت بدهی، تکبر می کند و از حق روی

بر می گرداند و راه کفر را بر می گزیند، اگر به او ضرر و زیانی برسد و به بلایی گرفتار شود، داد و فریاد راه می اندازد و شکیبایی را از دست می دهد و فکر می کند که تو به او ظلم کرده ای، در حالی که تو هرگز بر بندگان خود ظلم نمی کنی. (۱۹)

آری، انسان حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی داند، پس زود قضاوت می کند و تو را ستمگر می خواند و با اعتراض می گوید: «چرا خدا آن ثروت را از من گرفت؟».

این گونه است که او از رحمت تو ناامید می شود و راه ناسپاسی در پیش می گیرد، اگر او باور داشته باشد که تو خیر بندگان خود را می خواهی، هرگز چنین نمی گوید.

گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، اما او ناله می کند و فریاد سر می دهد.

این حکایت بیشتر انسان ها می باشد، اما مؤمنانی که در سختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیک انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخر فروشی دورند، آنان هرگز از محدوده اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

فُصِّلَتْ: آیه ۵۲

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ثُمَّ كَفَرْتُمْ بِهِ مَنْ

أَضَلُّ مِمَّنْ هُوَ فِي شِقَاقِ بَعِيدٍ ﴿۵۲﴾

کافران قرآن را دروغ می‌پنداشتند و به آن ایمان نیاوردند، اکنون تو به محمد ﷺ فرمان می‌دهی تا به آنان چنین بگویی: «شما قرآن را دروغ می‌پندارید، اما لحظه‌ای فکر کنید و جواب سؤال مرا بدهید: اگر قرآن از طرف خدا باشد، چه کسی گمراه‌تر از شما می‌باشد؟ اگر قرآن حق باشد، شما که این‌گونه با آن مخالفت می‌کنید در گمراهی هستید».

هر انسانی در جستجوی ایمنی است و از خطر می‌گریزد، آن کافران که به قرآن ایمان نمی‌آوردند اسیر غرور و تکبر شده‌اند و به ندای فطرت خویش گوش نمی‌دهند.

محمد ﷺ برای آنان قرآن را خواند و از آن‌ها خواست دست از بُت‌پرستی بردارند و گرنه به عذاب جهنم گرفتار خواهند شد.

کافران می‌گفتند که قرآن دروغ است، روز قیامت دروغ است، بهشت و جهنم دروغ است. گروهی به محمد ﷺ ایمان آوردند اما آنان راه کفر را برگزیدند، به راستی کدام یک ضرر کرده‌اند؟

برای کدام گروه احتمال خطر وجود دارد؟

کافران می‌گفتند: «وقتی انسان بمیرد، نیست و نابود می‌شود»، اگر این سخن درست باشد، مؤمنان ضرر نکرده‌اند، خطری آنان را تهدید نمی‌کند، زیرا در نیستی و نابودی هیچ خطری نیست! کسی که نابود شده است، چیزی را درک نمی‌کند.

اما اگر بهشت و جهنم راست باشد، کافران ضرر بزرگی کرده‌اند، زیرا برای همیشه در آتش جهنم خواهند بود! آیا کافران نباید قدری فکر کنند؟ آیا آنان

احتمال نمی دهند قرآن راست باشد؟
 اگر فطرت آنان بیدار باشد، همین احتمال باید آنان را از کفر باز دارد، زیرا
 فطرت انسان فرمان می دهد که انسان از احتمال خطر هم بگریزد!
 پیام این سخن تو این است: «اگر هم قرآن و قیامت دروغ باشد، مؤمنان هرگز
 ضرر نمی کنند، زیرا در این صورت، مؤمن و کافر مساوی هستند و هر دو
 نابود شده اند، اما اگر قرآن و قیامت حق باشد، آتش سوزان جهنم در انتظار
 کافران است».

فُصِّلَتْ: آیه ۵۳

سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ
 يَتَّبِعِنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ
 شَهِيدٌ ﴿۵۳﴾

محمد ﷺ مردم را به یکتایی تو فرا می خواند و بزرگان مکه سخن او را انکار
 کردند، اکنون تو با محمد ﷺ چنین سخن می گویی:
 ای محمد! من نشانه های قدرت خود را به آنان نشان می دهم، نشانه هایی که
 در جهان هستی و در وجود خود آنان است، آنان وقتی این نشانه ها را می بینند
 می فهمند که حقیقت چیست و می فهمند که قرآن، چیزی جز حق نبود.
 ای محمد! آنان تو را دروغگو خواندند، بدان که من رفتار آنان را می بینم،
 آنان با تو دشمنی می کنند زیرا باور ندارند که بعد از مرگ، زنده خواهند شد و
 برای حسابرسی به پیشگاه من خواهند آمد، آنان به روز قیامت شک دارند و
 خیال می کنند من از کارهای آنان بی خبرم، به آنان بگو که هیچ چیز از من پنهان

نیست، علم من بر هر چیزی، چیره است. در روز قیامت همهٔ آنان زنده می‌شوند و من به آنان خبر می‌دهم که چه کرده‌اند و سپس آنان را به عذاب سختی گرفتار می‌سازم.

نشانه‌های قدرت خدا، دو نوع است:

۱- نشانه‌های آفاقی: نشانه‌هایی که در جهان قرار دارد.

۲- نشانه‌های آنفُسی: نشانه‌هایی که در وجود خود انسان قرار دارد.

مناسب است که در اینجا، این دو نکته را بنویسم:

* نشانه‌های آفاقی

در جهان هستی، هر جا را نگاه کنیم، نشانه‌های قدرت خدا را می‌بینیم:

ابر و باد و باران، بهاری که سبب زنده شدن درختان می‌شود و پاییزی که باعث مرگ آنان می‌گردد.

ماه و خورشید و ستارگان، کهکشان‌ها!

اگر انسان به آسمان دقت کند، در آن شگفتی‌هایی می‌بیند: خورشید و منظومهٔ شمسی در کهکشان راه شیری قرار دارند، در کهکشان راه شیری بیش از ۱۰۰ میلیارد ستاره وجود دارد. علم بشر هنوز توانایی کشف آمار دقیق کهکشان‌ها را ندارد. هزاران هزار کهکشان در جهان وجود دارد.

دورترین کهکشانی که تا کنون کشف شده است، کهکشان «تار عنکبوت» نام دارد، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد و با سرعت هزار کیلومتر در ثانیه در حال حرکت می‌باشد. نور وقتی از ستارگان این کهکشان

جدا می شود، ده میلیارد سال طول می کشد تا به زمین برسد. نظم عجیبی که در جهان برپاست، همه را به وجود خدایی یکتا رهنمون می گردد. هر گیاهی که از زمین می روید، نشانه‌ای از قدرت اوست، دل هر ذره‌ای را بشکافیم، عجایب قدرت او را می بینیم.

* نشانه‌های انفسی

اگر انسان در وجود خودش به خوبی بنگرد، به قدرت خدا پی می برد، خدا انسان را از نطفه‌ای ناچیز می آفریند که اصل آن نطفه از خاک است. در ریه‌های انسان، هفتصد و پنجاه میلیون بادکنک کوچک وجود دارد که همواره از هوا پر و خالی می شوند و اکسیژن را به خون می رسانند. در سیستم گردش خون انسان، شگفتی‌های زیادی است، در خون هر انسان ۳۰ هزار میلیارد سرباز سرخ پوش (گلبول‌های قرمز) وجود دارد، آن‌ها اکسیژن را از ریه به سلول‌های بدن می رسانند و گاز کربنیک را (که یک ماده کشنده و سمی است) از آن‌ها گرفته و به ریه‌ها می آورند. ریه‌ها این گاز را از بدن خارج می کنند.

این گلبول‌های قرمز به تمام سلول‌های بدن سرکشی می کنند و این کار فقط ۳۰ ثانیه طول می کشد، آنان در این مدت هم به سلول‌ها غذا می رسانند و هم بدن را از آلودگی‌ها پاک می کنند.

روزانه ۲۰۰ میلیارد از این سربازان سرخ پوش در راه انجام وظیفه خود فدا می شوند و برای این که در این سازمان خدمت‌رسانی، خللی ایجاد نشود معادل همین مقدار، هر روز تولید می شود.

در خون انسان ۵۰ میلیارد سرباز سفیدپوش (گلبول‌های سفید) وجود دارد که در بدن نقش یک ارتش مجهز را ایفا می‌کنند و به همه قسمت‌های بدن ماسر می‌زنند و هرگاه نقطه‌ای از بدن مورد هجوم میکروب‌ها قرار بگیرد با آن‌ها مبارزه می‌کنند و در راه سلامت بدن، فداکاری می‌کنند، اگر این سربازان مدافع نبودند، سلامت بدن ما در مقابل هجوم میکروب‌ها به خطر می‌افتاد. این‌ها گوشه‌ای از نشانه‌های قدرت توست.

فُصِّلَتْ: آیه ۵۴

أَلَا إِنَّهُمْ فِي مِرْيَةٍ مِنْ لِقَاءِ رَبِّهِمْ أَلَا إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ

مُحِيطٌ ﴿۵۴﴾

در آخرین آیه این سوره با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:
ای محمد! آنان تو را دروغگو خواندند، بدان که من رفتار آنان را می‌بینم.
آیا می‌خواهی بدانی چرا چنین می‌کنند؟
آنان با تو دشمنی می‌کنند، زیرا باور ندارند که پس از مرگ، زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه من خواهند آمد. آنان به روز قیامت شک دارند و خیال می‌کنند من از کارهای آنان بی‌خبرم.
ای محمد! به آنان بگو که هیچ چیز از من پنهان نیست، علم من بر هر چیزی، چیره است. در روز قیامت همه آنان زنده می‌شوند و من به آنان خبر می‌دهم که چه کرده‌اند. (۲۰)

سوره شوریٰ

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۲ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «شوری» به معنای «مشورت کردن» می‌باشد، در آیه ۳۸ خدا درباره مؤمنان چنین می‌گوید: «آنان در کارهای خود با دیگران مشورت می‌کنند و از تجربیات آنان بهره‌مند می‌شوند». به همین خاطر این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، نشانه‌های قدرت خدا، سفارش به صبر و استقامت، حقیقت زندگی دنیا، سرانجام کافران در روز قیامت و ترس و وحشت آنان، بشارت به مؤمنان، سفارش به محبت خاندان پیامبر، ویژگی‌های مؤمنان، سفارش به تقوا و پرهیز از گناهان...

شوری: آیه ۶ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾
عَسَىٰ ﴿٢﴾ كَذَلِكَ يُوحِي إِلَيْكَ وَإِلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكَ اللَّهُ الْعَزِيزُ
الْحَكِيمُ ﴿٣﴾ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ ﴿٤﴾ تَكَادُ السَّمَوَاتُ يَنْفَطَرْنَ مِنْ فَوْقِهِنَّ وَالْمَلَائِكَةُ يُسَبِّحُونَ
بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَيَسْتَغْفِرُونَ لِمَنْ فِي الْأَرْضِ أَلَا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْغَفُورُ
الرَّحِيمُ ﴿٥﴾ وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ اللَّهُ حَفِيفٌ عَلَيْهِمْ وَمَا
أَنْتَ عَلَيْهِمْ بِوَكِيلٍ ﴿٦﴾

در ابتدا، حروف «حا»، «میم»، «عین»، «سین» و «قاف» را ذکر می‌کنی، این پنج حرف، از حروف الفبا می‌باشند، قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

تو این قرآن را بر محمد ﷺ نازل کردی همان‌گونه که بر پیامبران دیگر وحی فرو فرستادی و به راستی که تو توانا و فرزانه هستی، هر چه در آسمان‌ها و زمین است از آن توست و تو خدای بزرگ و عالی‌مقام هستی!

آسمان‌ها عظمت تو را درک کردند و نزدیک است که از بالا (یکی پس از دیگری) در مقابل عظمت تو شکافته شوند، فرشتگانی که در آسمان‌ها هستند تو را از هر نقص و عیبی پاک می‌دانند و تو را ستایش می‌کنند، آنان برای کسانی که در زمین هستند، طلب بخشش می‌کنند و به راستی که تو خدای بخشنده و مهربان هستی و گناه بندگان را می‌بخشی. (۲۱)

تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی تا او مردم را از بت پرستی برهاند، او قرآن تو را برای آنان خواند، اما گروهی از آنان او را دروغگو پنداشتند و به پرستش بت‌ها ادامه دادند، آن‌ها بت‌ها را شریک تو قرار دادند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما مراقب کارهای آنان هستی و از کردار و رفتارشان باخبری.

محمد ﷺ دوست داشت که همه مردم ایمان آورند و برای هدایت آنان تلاش می‌کرد، اما جاهلان سخن او را به مسخره گرفتند و دروغگو و جادوگرش خواندند، اکنون تو چنین می‌گویی: «ای محمد! تو فقط مأموری تا پیام مرا به آنان برسانی، تو وظیفه نداری که آنان را مجبور به پذیرش حق کنی».

سورۃ: آیه ۸ - ۷

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِتُنذِرَ أُمَّ
الْقُرَى وَمَنْ حَوْلَهَا وَتُنذِرَ يَوْمَ الْجُمُعِ لَا رَيْبَ فِيهِ فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ
وَفَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ ﴿٧﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَهُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ
يُدْخِلُ مَنْ يَشَاءُ فِي رَحْمَتِهِ وَالظَّالِمُونَ مَا لَهُمْ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا
نَصِيرٍ ﴿٨﴾

تو قرآن را با زبانی شیوا و گویا بر محمد ﷺ فرو فرستادی تا مردم شهر مکه و هر که در اطراف آن است را از عذاب بیم دهد و آنان را از بُت پرستی برهاند، همچنین از محمد ﷺ خواستی تا آنان را از سختی روز قیامت بترساند، همان روزی که همه انسان‌ها زنده می‌شوند و برای حسابرسی در پیشگاه تو جمع می‌شوند، به راستی که روز قیامت حقّ است و هیچ شکّی در آن نیست، در آن روز همه سر از خاک برمی‌دارند و گروهی به بهشت می‌روند و گروهی هم در آتش جهنّم گرفتار می‌شوند.

تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا پیام تو را برای مردم بیان کند، دیگر کار نداشته باشد که آنان ایمان می‌آورند یا نه، محمد ﷺ باید کار خودش را انجام دهد، تو انسان‌ها را آزاد آفریده‌ای، آنان به اختیار و انتخاب خود، ایمان می‌آورند یا کافر می‌شوند.

برای تو هیچ مانعی وجود نداشت تا مردم را به اجبار، مؤمن کنی، ولی ایمانی که از روی اجبار باشد، ارزشی ندارد. ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را برگزیند. اگر تو می‌خواستی که انسان‌ها به اجبار ایمان بیاورند، همه مؤمن می‌شدند و هیچ اختلافی بین آنان نبود، اما تو چنین نخواستی، همیشه بین انسان‌ها اختلاف خواهد بود، گروهی ایمان را انتخاب می‌کنند و گروهی هم راه کفر را برمی‌گزینند.

کافران تصوّر می‌کنند که سرانجام مؤمنان با آنان یکسان است، آنان می‌پندارند که همه انسان‌ها به مشتی خاک و استخوان تبدیل می‌شوند و پس از آن دیگر هیچ کس زنده نمی‌شود و از بهشت و جهنّم خبری نیست.

این پندار باطلی است!

چگونه ممکن است که تو مؤمنانی را که عمل نیک انجام دادند، همانند

مفسدان قرار دهی؟ چگونه ممکن است تو پرهیزکاران را همانند گناهکاران
قرا دهی؟

تو همهٔ انسان‌ها را در روز قیامت زنده می‌کنی، مؤمنان در بهشت که نشانهٔ
رحمت توست، جای می‌دهی و کافران را در آتش جهنم گرفتار می‌سازی، در
آن روز هیچ یار و یاورى نخواهد بود.

لازم است در اینجا نکتهٔ مهمی را بنویسم:

یکی از نام‌های شهر مکه، «أُمُّ الْقُرَى» می‌باشد، در آیهٔ ۷ این سوره می‌خوانیم
که خدا به محمد ﷺ دستور می‌دهد تا مردم «أُمُّ الْقُرَى» و هر که در اطراف آن
است را از عذاب بیم دهد.

اکنون این سؤال مطرح می‌شود: اسلام دینی جهانی است، پس چرا این آیه
می‌گوید که اسلام فقط برای شهر مکه و اطراف آن است؟

در جواب باید چنین گفت: گسترش اسلام به آرامی و در چهار مرحله بوده
است، پیامبر در هر زمانی مأمور بود تا تنها به وظیفه‌ای که خدا بر عهدهٔ او
گذاشته بود، عمل کند. این چهار مرحله به این شرح است:

۱ - مرحلهٔ اوّل

پیامبر در این مرحله، بستگان نزدیک خود را به اسلام دعوت کرد تا
زمینه‌های اوّلیهٔ رشد اسلام فراهم گردد. در آیهٔ ۲۱۴ سورهٔ «شعرا» چنین
می‌خوانیم: «ای محمد! بستگان نزدیک خود را به اسلام دعوت کن».
وقتی من این آیه را می‌خوانم، حقّ ندارم بگویم اسلام دینی است که
مخصوص بستگان پیامبر است. من باید بدانم که این آیه در چه مرحله‌ای
نازل شده است.

۲- مرحله دوم

وقتی شرایط قدری بهتر شد، پیامبر مردم شهر مکه را به اسلام دعوت کرد. در آیه ۴۴ سوره «زخرف» چنین می‌خوانیم: «این قرآن مایه پند و موعظه برای تو و قوم توست». منظور از قوم، مردم شهر مکه می‌باشند.

۳- مرحله سوم

در این مرحله پیامبر مأمور بود تا مردم مکه و کسانی که پیرامون آن شهر هستند را به اسلام فراخواند. این دستور در آیه ۷ این سوره آمده است. وقتی این آیه را می‌خوانم، نباید بگویم اسلام دینی است که مخصوص شهر مکه و اطراف آن است. باید فکر کنم که این آیه در چه مرحله‌ای نازل شده است.

۴- مرحله چهارم

وقتی پایه‌های اسلام قوی شد و تعداد مسلمانان بیشتر شد، پیامبر مأموریت گسترده‌تری یافت. در آیه ابتدایی سوره فرقان چنین می‌خوانیم: «خدا قرآن را بر محمد ﷺ نازل کرد تا جهانیان را هدایت کند». از این آیه معلوم می‌شود که اسلام، دینی جهانی است.

شوری: آیه ۹

أَمْ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ فَاللَّهُ هُوَ الْوَلِيُّ وَهُوَ

يُحْيِي الْمَوْتَى وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۹﴾

گروهی از جاهلان به جای آن که تو را بپرستند، بت‌ها را می‌پرستند و از روی نادانی، بت‌ها را سرپرست خود پنداشته‌اند، چرا آنان فکر نمی‌کنند؟ مگر بت‌ها چه چیزی آفریده‌اند؟ آن‌ها قطعه‌ای از سنگ هستند، موجوداتی

بی جان که به هیچ کاری توانایی ندارند.
 فقط تو شایسته پرستش می باشی، فقط تو سرپرست بندگان هستی، تو
 مردگان را زنده می کنی و بر هر کاری توانایی، آیا بُت ها می توانند مرده ای را
 زنده کنند؟ بُت ها مرده ای بیش نیستند، چگونه می توانند به دیگری، جان
 ببخشند؟ چرا این مردم، فکر نمی کنند؟

سورئ: آیه ۱۳ - ۱۰

وَمَا اخْتَلَفْتُمْ فِيهِ مِنْ شَيْءٍ فَحُكْمُهُ إِلَى
 اللَّهِ ذَلِكُمُ اللَّهُ رَبِّي عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ ﴿۱۰﴾ فَاطِرُ السَّمَاوَاتِ
 وَالْأَرْضِ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَمِنَ الْأَنْعَامِ أَزْوَاجًا
 يَذُرُّكُمْ فِيهِ لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَهُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ ﴿۱۱﴾ لَهُ مَقَالِيدُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَنْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
 عَلِيمٌ ﴿۱۲﴾ شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ مَا وَصَّى بِهِ نُوحًا وَالَّذِي أَوْحَيْنَا
 إِلَيْكَ وَمَا وَصَّيْنَا بِهِ إِبْرَاهِيمَ وَمُوسَى وَعِيسَى أَنْ أَقِيمُوا الدِّينَ وَلَا
 تَتَفَرَّقُوا فِيهِ كَبُرَ عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ اللَّهُ يَجْتَبِي إِلَيْهِ مَنْ
 يَشَاءُ وَيَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ يُنِيبُ ﴿۱۳﴾

گروهی از مردم مکه به محمد ﷺ ایمان آوردند، بزرگان مکه وقتی آنان را
 می دیدند چنین می گفتند: «چرا از آیین پدران خود دست برداشتید؟ خدا ما را
 به پرستش بُت ها امر کرده است، هیچ انسانی نمی تواند خدا را بپرستد، این
 بت ها شفیعان ما در درگاه خدا هستند، چرا شما راه گمراهی را برگزیدید».
 چرا بزرگان مکه چنین سخن دروغی را به تو نسبت می دادند؟ تو کجا فرمان
 دادی که انسان ها بُت ها را بپرستند؟ این چه سخن باطلی است که آنان بر زبان

جاری می‌کردند؟

مسلمانان به یگانگی تو ایمان آوردند و راه خود را از بُت پرستان جدا کردند و حق را برگزیدند. تو در روز قیامت بین آنان و کافران داوری می‌کنی و آن روز معلوم می‌شود حق با کیست.

تو خدای یگانه‌ای! خدایی جز تو نیست، از محمد ﷺ می‌خواهی تا فقط بر تو توکل کند و به درگاه تو پناه آورد و به پیروان خویش نیز فرمان دهد که بر تو توکل کنند و به درگاهت رو آورند.

تو آسمان‌ها و زمین را آفریده‌ای و نعمت‌های فراوان به انسان‌ها داده‌ای، همسرانی از جنس خود انسان‌ها آفریدی تا نسل بشر ادامه پیدا کند، همچنین چهارپایان را زوج آفریدی تا بر تعداد آن‌ها افزوده گردد و انسان بتواند از آن‌ها بهره ببرد.

تو خدای یکتایی، هیچ چیز مثل تو نیست، تو مثل و مانند نداری، تو شنوا و بینایی!

کلیدهای خزائن آسمان‌ها و زمین از توست، تو روزی هر کس را که بخواهی، زیاد می‌کنی و روزی هر کس را که بخواهی، کم می‌گردانی و تو به هر چیزی، دانایی.

تو دین یکتاپرستی را برای پیروان محمد ﷺ برگزیدی، این دین، همان دینی است که تو نوح علیه السلام را به آن سفارش کردی، تو به محمد علیه السلام و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام سفارش مهمی نمودی، تو از آنان خواستی تا یکتاپرستی را بر پا دارند و مردم را به آن فرا خوانند و از اختلاف پرهیزند.

این فرمان توست، محمد ﷺ باید بُت پرستان را به یکتاپرستی فرا خواند هر چند این کار برای بُت پرستان ناگوار باشد.

مقام پیامبری، مقامی والاست، تو هر کس را که بخواهی به مقام پیامبری برمی‌گزینی، هر کس که به سوی تو توبه کند را هدایت می‌کنی، تو گناه بندگانت را می‌بخشی و آنان را به سوی بهشت رهنمایی می‌کنی، تو پیامبران را برای هدایت انسان‌ها فرستادی، هر کس از آنان اطاعت کند در روز قیامت به بهشت رهنمون خواهد شد و هر کس هم که کفر ورزد راهی به بهشت نخواهد داشت.

در آیه ۱۳ از بزرگ‌ترین پیامبران نام برده شده است: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی، محمد ﷺ. به آنان پیامبران «اولوالعزم» می‌گویند. آنان از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند و مردم را به یکتاپرستی، ایمان به قیامت، نماز و یاد خدا و کمک به نیازمندان فراخواندند.

این پیامبران، دین و آیین تازه‌ای آوردند و پیامبرانی که بعد از آنان آمدند از آنان پیروی می‌کردند. برای مثال، بین ابراهیم و موسی ﷺ پیامبران زیادی بودند، اما همه آنها وظیفه داشتند دین ابراهیم ﷺ را تبلیغ کنند، وقتی موسی ﷺ آمد، دین تازه‌ای آورد، پیامبرانی که پس از موسی ﷺ آمدند وظیفه داشتند دین او را تبلیغ کنند.

شوری: آیه ۱۵ - ۱۴

وَمَا تَفَرَّقُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَهُمُ الْعِلْمُ
بَعِيًّا بَيْنَهُمْ وَلَوْلَا كَلِمَةٌ سَبَقَتْ مِنْ رَبِّكَ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى لَفُضِّيَ بَيْنَهُمْ
وَإِنَّ الَّذِينَ أُورِثُوا الْكِتَابَ مِنْ بَعْدِهِمْ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ

مُرِيبٌ ﴿١٤﴾ فَلِذَلِكَ فَادُعْ وَاسْتَقِيمْ كَمَا أُمِرْتَ وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَهُمْ
 وَقُلْ آمَنْتُ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنْ كِتَابٍ وَأُمرْتُ لِأَعْدِلَ بَيْنَكُمْ اللَّهُ رَبُّنَا
 وَرَبُّكُمْ لَنَا أَعْمَالُنَا وَلَكُمْ أَعْمَالُكُمْ لَا حُجَّةَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ اللَّهُ يَجْمَعُ
 بَيْنَنَا وَإِلَيْهِ الْمَصِيرُ ﴿١٥﴾

چندین سال است محمد ﷺ در مکه است، او مردم را به یکتاپرستی دعوت می‌کند، گروه کوچکی از یهودیان و مسیحیان وقتی این خیر را شنیدند، به مکه آمدند و به سخنان او گوش کردند، آنان نشانه‌های محمد ﷺ را در کتاب‌های خود خوانده بودند، چند نفر از آنان ایمان آوردند و نزد هم‌کیشان خود بازگشتند و ماجرا را برای آنان تعریف کردند، بیشتر آنان از قبول حق خودداری کردند و محمد ﷺ را دروغگو خواندند.

بُت پرستان مکه از این ماجرا باخبر شدند، آنان به مسلمانان چنین گفتند: «شما خود را یکتاپرست می‌دانید و بُت‌ها را قبول ندارید، پس چرا یهودیان و مسیحیان محمد را دروغگو می‌دانند، چرا آنان به او ایمان نیاوردند؟ چرا آنان با شما اختلاف دارند؟».

اکنون می‌خواهی جواب این سؤال را بدهی: ریشه این همه اختلافات مذهبی چیست؟

آیا سرچشمه این اختلافات، جهل و نادانی است؟ آیا یهودیان و مسیحیان، حق را نمی‌دانند؟ آیا آخرین پیامبر تو را نمی‌شناسند؟

هرگز. بلکه این اختلافات به خاطر محبت به دنیا و حسادت و ریاست است!

تو حجت را بر آنان تمام کردی و حق را آشکار کردی، در تورات و انجیل،

نشانه‌های محمد ﷺ را برای آنان بیان کردی، اما دنیاپرستی و حسادت کار خودش را کرد، آنان راه انکار را برگزیدند تا پایه‌های ریاست خود را محکم کنند و به ثروت دنیا برسند!

اگر آنان به سخن تو عمل می‌کردند، هیچ اختلافی در کار نبود و همه پیرو یک دین آسمانی بودند. تو همواره بر اساس قانون «مهلت» رفتار نموده‌ای و به کسانی که حق را انکار کردند تا زمانی خاص، فرصت می‌دهی و آنان را به حال خود رها می‌کنی. اگر تو در عذاب آنان عجله می‌کردی، همه آنان نابود می‌شدند.

آیا آنان به کتاب آسمانی خود ایمان داشتند؟

هرگز.

آنان به کتاب آسمانی خود شک داشتند، اگر آنان واقعاً به آن ایمان داشتند، هرگز به خاطر ریاست و ثروت دنیا، چنین راهی را نمی‌رفتند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا مردم را به سوی یکتاپرستی فرا خواند و در راه خود ثابت قدم باشد، از سخنان جاهلان پیروی نکند و چنین بگوید: «من به تمام کتاب‌هایی که از سوی خدا نازل شده است، ایمان دارم و مأمورم بین شما دادگری کنم و حق را آشکار نمایم. خدای ما و شما یکی است، هر کدام از ما در مقابل اعمال خود مسئول هستیم، بین ما و شما هیچ دشمنی شخصی نیست، خدا همه ما را در روز قیامت زنده می‌کند و ما برای حسابرسی به پیشگاه او حاضر می‌شویم».

شوری: آیه ۱۶

وَالَّذِينَ يُحَاجُّونَ فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا اسْتُجِيبَ لَهُ
 حُجَّتُهُمْ دَاحِضَةً عِنْدَ رَبِّهِمْ وَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ
 شَدِيدٌ ﴿١٦﴾

وقتی یهودیان دیدند که گروهی از مردم مکه به محمد ﷺ ایمان آورده‌اند و دعوت او را اجابت کرده‌اند به فکر فرو رفتند، آنان از این ترسیدند که دین محمد ﷺ همه جا را فراگیرد، پس تصمیم گرفتند با او مبارزه کنند. آنان نشانه‌های محمد ﷺ را در تورات خوانده بودند ولی تصمیم گرفتند حق را پنهان کنند. آنان دست به خیانتی بزرگ زدند، آن قسمت‌های تورات را که نشانه‌های محمد ﷺ در آن بود، تغییر دادند و سپس به مردم گفتند که محمد ﷺ دروغ می‌گوید، او آخرین پیامبر خدا نیست. (۲۲)
 آنان به خیال خود خواستند دین اسلام را به چالش بکشند و قرآن را شکست بدهند.

چه خیال باطلی!

مگر کسی می‌تواند قرآن تو را شکست دهد؟

آن یهودیان با چه سخنی می‌خواهند قرآن را شکست دهند؟ دلیلی که می‌آورند، باطل و بی‌اساس است. هر کاری کنند، سرانجام شکست می‌خورند زیرا از باطل پیروی می‌کنند، قرآن حق است و حق پیروز است. تو در این دنیا به آنان چند روزی مهلت می‌دهی، اما تو بر آنان خشم گرفته‌ای و عذابی سخت در انتظار آنان است.

شوری: آیه ۱۸ - ۱۷

اللَّهُ الَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ وَالْمِيزَانَ
وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ قَرِيبٌ ﴿١٧﴾ يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا
يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ أَلَا إِنَّ
الَّذِينَ يُمَارُونَ فِي السَّاعَةِ لَفِي ضَلَالٍ بَعِيدٍ ﴿١٨﴾

تو آن خدایی هستی که قرآن را از آسمان فرو فرستادی، قرآنی که هم «کتاب»
است و هم «میزان».

قرآن، کتاب است، کتابی که راه سعادت بشر را بیان می کند.
قرآن، «میزان» است. به چیزی که وسیله سنجش باشد، «میزان» می گویند.
قرآن، وسیله سنجش حق و باطل است. قرآن برای همیشه حق را از باطل
آشکار می کند و انسان را از گمراهی نجات می دهد.
تواز نزول قرآن، هدفی داشتی، تو کاری بیهوده نکردی، کار تو حق بود و
می خواستی انسان در پرتو قرآن به رستگاری دنیا و آخرت برسد.

تو محمد ﷺ را برای پیامبری برگزیدی و وحی خود را بر او فرو فرستادی تا راه سعادت را به انسان‌ها نشان دهد. محمد ﷺ به فرمان تو مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، اما گروهی سخنان او را انکار کردند و به او گفتند: «ای محمد! این قیامت که از آن سخن می‌گویی، کی می‌رسد؟ اگر راست می‌گویی و تو پیامبر خدا هستی، کاری کن که زودتر آن روز بیاید.»

اکنون تو با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! تو چه می‌دانی شاید زمان برپایی قیامت نزدیک باشد، کسانی که به قیامت باور ندارند این چنین درباره آن شتاب می‌کنند، ولی مؤمنان پیوسته از آن روز هراسانند و می‌دانند که قیامت، حق است.

آنان که در قیامت شک دارند، در گمراهی آشکاری هستند، این نشانه نادانی آنان است که در عذاب خود عجله می‌کنند؟ اگر می‌دانستند که یک روز عذاب آنان در قیامت به اندازه هزار سال این دنیا طول می‌کشد، هرگز این چنین سخن نمی‌گفتند. (۲۳)

شوری: آیه ۱۹

اللَّهُ لَطِيفٌ بِعِبَادِهِ يَرْزُقُ مَنْ يَشَاءُ وَهُوَ الْقَوِيُّ

الْعَزِيزُ ﴿١٩﴾

تو بت پرستان و کافران را در روز قیامت به جهنم گرفتار می‌سازی، اما در این دنیا به آنان مهلت می‌دهی و در عذابشان شتاب نمی‌کنی، شاید آنان از خواب غفلت بیدار شوند و توبه کنند. آری، تو خدای مهربانی‌ها هستی، به بندگان خود لطف و مهربانی می‌کنی و تو قوی و توانا هستی.

شوری: آیه ۲۰

مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَمَنْ
 كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَمَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ
 نَصِيبٍ ﴿۲۰﴾

انسان‌ها در این دنیا به دو گروه تقسیم می‌شوند:

* گروه اول: کسانی که آخرت را می‌خواهند و برای رسیدن به آن تلاش می‌کنند و ایمان درستی دارند. تو به سعی و تلاش آنان ارج می‌نهی و به آنان پاداش بزرگی می‌دهی.

* گروه دوم: کسانی که به آخرت ایمان ندارند، فقط به این دنیا فکر می‌کنند و در جستجوی لذت‌ها و خوشی‌های دنیا هستند، آنان به روز قیامت ایمان ندارند، تو به آنان به مقداری که بخواهی از نعمت‌های دنیا می‌دهی، تو به آنان فرصت می‌دهی تا زندگی خود را داشته باشند، سرانجام مرگ آنان فرا می‌رسد، آنان در روز قیامت برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر می‌شوند و در آن روز، هیچ بهره‌ای از نعمت‌ها نخواهند داشت.

آری، تو به هر دو گروه از عطای خود یاری می‌رسانی و آنان را از لطف خود بهره‌مند می‌سازی. تو در این دنیا فضل و کرم خود را از هیچ کس دریغ نمی‌کنی. مؤمن و دنیاطلب، هر دو از نعمت‌های تو در این دنیا بهره‌مند می‌شوند، اما در روز قیامت فقط مؤمنان هستند که از نعمت‌های تو بهره‌مند می‌شوند و کافران در عذاب گرفتار می‌شوند.

شوری: آیه ۲۲ - ۲۱

أَمْ لَهُمْ شُرَكَاءُ شَرَعُوا لَهُمْ مِنَ الدِّينِ مَا لَمْ
يَأْذَنْ بِهِ اللَّهُ وَلَوْلَا كَلِمَةُ الْفَضْلِ لَفُضِّيَ بَيْنَهُمْ وَإِنَّ الظَّالِمِينَ لَهُمْ عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿٢١﴾ تَرَى الظَّالِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا كَسَبُوا وَهُوَ وَاقِعٌ بِهِمْ وَالَّذِينَ
آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فِي رَوْضَاتِ الْجَنَّاتِ لَهُمْ مَا يَشَاءُونَ عِنْدَ
رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ ﴿٢٢﴾

کسانی که بُت‌ها را می‌پرستند از چه پیروی می‌کنند؟ آیا بُت‌ها برای آنان
دینشان را انتخاب کرده‌اند؟

آیا بُت‌ها به آنان گفته‌اند: «ما شریک خدا هستیم، هیچ کس نمی‌تواند خدا را
پرستد، شما فقط با عبادت ما می‌توانید به خدا نزدیک شوید؟».

این سخنان کفرآمیز را چه کسی گفته است؟ سخنانی که تو هرگز به آن راضی
نیستی.

هرگز بُت‌ها چنین چیزی نگفته‌اند، زیرا بُت‌ها نمی‌توانند سخنی بگویند،
بت‌ها چیزی جز قطعه‌های سنگ و چوب نیستند، نه چیزی می‌فهمند و نه
کاری می‌توانند انجام بدهند، بُت‌ها نمی‌توانند دین و آیینی بسازند.

بُت‌پرستان به دنبال هوس خود رفتند، آنان برای این که منافع خود را در
بُت‌پرستی دیدند این آیین کفرآمیز را تبلیغ کردند، هم خود گمراه شدند و هم
دیگران را گمراه کردند.

آنان این سخنان کفرآمیز را بر زبان آوردند و تو بر اساس قانون «مهلت» با
آنان رفتار می‌کنی و در عذابشان شتاب نمی‌کنی، به آنان فرصت می‌دهی.
اگر این قانون تو نبود، عذاب آسمانی بر آنان نازل می‌شد و همگی نابود
می‌شدند.

آنان ستمگرانی هستند که به خود و دیگران ظلم کردند و عذاب سختی در انتظار آنان است.

در روز قیامت آنان از کردار خویش سخت بیمناک می‌شوند و هراس و وحشت در دل آنان می‌نشیند و البته به سزای اعمالشان می‌رسند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنها می‌اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می‌کشند و به سوی جهنم می‌برند، وقتی آنان در میان شعله‌های آتش گرفتار می‌شوند، فریاد برمی‌آورند اما هیچ کس آنان را یاری نمی‌کند. (۲۴)

این سرگذشت آنان است، اما کسانی که به تو ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند در باغ‌های سرسبز بهشت خواهند بود، آنان در رحمت و مهربانی تو هستند و هر چه بخواهند و آرزو کنند برایشان فراهم است، این همان فضل و رحمت بی‌پایان توست.

سوری: آیه ۲۴ - ۲۳

ذَلِكَ الَّذِي يَبْتَئِرُ اللَّهَ عِبَادَهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَىٰ
وَمَنْ يَفْتَرِفْ حَسَنَةً نَّزِدْ لَهُ فِيهَا حُسْنًا إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ شَكُورٌ ﴿٢٣﴾
أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا فَإِنْ يَشَأِ اللَّهُ يَخْتِمْ عَلَىٰ قَلْبِكَ
وَيَمْحُ اللَّهُ الْبَاطِلَ وَيُحِقُّ الْحَقَّ بِكَلِمَاتِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ
الصُّدُورِ ﴿٢٤﴾

سخن از بهشت به میان آمد، بهشتی که هر کس در آن وارد شود، رستگار شده است، بهشت همان پاداشی است که تو مژده آن را به کسانی می‌دهی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، آنان به محمد ﷺ ایمان آوردند و از او

پیروی کردند و تو در قیامت آنان را در بهشت جای می دهی. آری، تو دوست داشتی که بندگان از جهل و نادانی نجات یابند و به رستگاری برسند، برای همین بود که محمد ﷺ را به پیامبری فرستادی و به او فرمان دادی همگان را به سوی تو راهنمایی کند، محمد ﷺ در این راه سختی بسیاری تحمل نمود و با مشکلات زیادی روبرو شد، اما ثابت قدم ماند و برای هدایت مردم تلاش زیادی نمود. گروهی از مسلمانان با خود فکر می کردند: «خوب است به پیامبر چیزی به عنوان مزد رسالت او بدهیم، به راستی که او ما را از جهل و نادانی نجات داد و برای هدایت ما تلاش بسیاری نمود».

اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا به مسلمانان خیر بدهد که از آنان هیچ مزدی جز دوستی خاندانش را نمی خواهد، دوستی خاندان او، «کار نیک» است، هر کس خاندان محمد ﷺ را دوست بدارد تو بر ثواب او می افزایی که تو خدایی آمرزنده هستی و اگر کسی شکر نعمت های تو را به جا آورد از او قدردانی می کنی. (۲۵)

آری، دوستی خاندان محمد ﷺ بزرگ ترین شکر نعمت توست، تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی، هر کس خاندان او را دوست بدارد، شکر این نعمت را به جا آورده است. (۲۶)

تو دوستی خاندان پیامبر را مزد رسالت او قرار دادی. کسی که می خواهد راهی به سوی تو داشته باشد باید خاندان پیامبر را دوست بدارد. پیامبر از مسلمانان مزد و پاداش مادی نخواست، بلکه چیزی از آنان خواست که نفعش به خود آنان باز می گردد، دوستی خاندان پیامبر راه سعادت

را برای آنان هموار می‌سازد.

منظور از این دوستی چیست؟

دوستی خاندان پیامبر یعنی ادامه راه نبوت!

راه امامت، استمرار راه پیامبران است، تو انسان‌ها را بدون امام رها نمی‌کنی، برای جانشینی بعد از پیامبر، برنامه داری، دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گردانیدی و به آنان مقام عصمت دادی و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهادی و از مردم خواستی تا از آنان پیروی کنند.

محمد ﷺ این سخن تو را برای مردم گفت، گروهی از آنان چنین گفتند: «آیا واقعاً خدا این دستور را به محمد ﷺ داده است؟ شاید او این سخن را از پیش خودش، گفته باشد!» (۲۷)

این جا بود که تو آیه ۲۴ را نازل کردی:

ای محمد! آنان می‌گویند که تو بر من دروغ بسته‌ای و سخنی را از پیش خود بافته‌ای.

اکنون از تو می‌خواهم به آنان چنین بگوئی: «اگر من به خدا دروغ بندم و سخن باطل بگویم، خدا بر دل من مهر می‌زند و دیگر من نمی‌توانم این آیات را برای شما بخوانم، اگر سخن من باطل باشد، خدا آن را نابود می‌کند و با فرمان خود، حق را آشکار و پابرجا می‌کند».

ای محمد! من به آنچه درون دل‌هاست، آگاه هستم و می‌دانم آنان چه می‌گویند.

خدا در آیه ۲۳ از مسلمانان خواست تا به خاندان پیامبر محبت بورزند،

اکنون می‌خواهم ماجرای را نقل کنم که هر کس آن را بشنود به فکر فرو می‌رود:

وقتی امام حسین علیه السلام در کربلا شهید شد، دشمنان، خاندان او را اسیر کردند و آنان را به شام (سوریه) حرکت دادند. یزید می‌خواست قدرت خود را به همه مردم نشان دهد، او دستور داده بود تا شهر را برای ورود کاروان اسیران زینت کنند و مردم به جشن و پایکوبی پردازند.

کاروان اسیران کربلا به میدان شهر نزدیک می‌شد، در این هنگام پیرمردی که از بزرگان شهر بود به کاروان نزدیک شد، مردم راه را برای او باز کردند، پیرمرد جلو آمد و به امام سجاد علیه السلام گفت: «خدا را شکر که مسلمانان از شر شما راحت شدند و یزید بر شما پیروز شد». سپس هر چه ناسزا در خاطر داشت، بر زبان آورد. (۲۸)

امام سجاد علیه السلام مدتی سکوت کرد و بعد چنین فرمود:

— ای پیرمرد! هر آنچه که خواستی گفתי و عقده دلت را خالی کردی. آیا اجازه می‌دهی تا با تو سخنی بگویم؟ (۲۹)

— هر چه می‌خواهی بگو!

— آیا قرآن خوانده‌ای؟

پیرمرد تعجب کرد، با خود گفت: «این چه اسیری است که قرآن را می‌شناسد. مگر این‌ها از دین خارج نشده‌اند؟ پس چگونه از قرآن سؤال می‌کند؟». او در جواب گفت:

— آری! من حافظ قرآن هستم و همواره آن را می‌خوانم.

— آیا آیه ۲۳ سوره «شوری» را خوانده‌ای، آنجا که خدا می‌فرماید: «ای پیامبر! به مردم بگو که من مزد رسالت از شما نمی‌خواهم، فقط به خاندان من

مهربانی کنید». (۳۰)

پیرمرد خیلی تعجب کرد، آخر این چه اسیری است که قرآن را هم حفظ است؟ آشوبی در دل او به پا شده بود، او در جواب گفت:

— آری! من این آیه را خوانده‌ام و معنی آن را خوب می‌دانم که هر مسلمان باید خاندان پیامبرش را دوست داشته باشد.
— ای پیرمرد! آیا می‌دانی ما همان خاندانی هستیم که باید ما را دوست داشته باشی!؟

پیرمرد به یک‌باره متقلب شد و بدنش لرزید. این چه سخنی بود که می‌شنید؟
امام سخنش را با او ادامه داد:

— ای پیرمرد! آیا آیه ۳۳ سوره احزاب را خوانده‌ای، آنجا که آمده است:
«خداوند می‌خواهد که گناه را از شما خاندان دور کرده و شما را از هر پلیدی پاک سازد». (۳۱)
— آری! خوانده‌ام.

— ما همان خاندان هستیم که خدا ما را از گناه پاک نموده است. (۳۲)

— شما را به خدا قسم می‌دهم آیا شما خاندان پیامبر هستید؟

— به خدا قسم ما فرزندان رسول خدا ﷺ هستیم.

پیرمرد دیگر تاب نیاورد و عمامه خود را از سر برداشت و پرتاب کرد و گریه سر داد: «عجب! یک عمر قرآن خواندم و نفهمیدم چه می‌خوانم!».

او دست‌های خود را به سوی آسمان گرفت و سه بار گفت: «ای خدا! من به سوی تو توبه می‌کنم. خدایا! من از دشمنان این خاندان، بیزارم». (۳۳)

پیرمرد فهمید که بنی‌امیه چگونه یک عمر او را فریب داده‌اند، یزید، پسر پیامبر را کشته است و اکنون زن و فرزندان او را این‌گونه به اسارت آورده

است!

نگاه همه مردم به سوی پیرمرد بود، او کف پای امام سجّاد علیه السلام را بر صورت خود گذاشت و گفت: «آیا خدا توبه مرا می پذیرد؟ من یک عمر قرآن خواندم، ولی قرآن را نفهمیدم.» (۳۴)

آری! بنی اُمیّه مردم را از فهم قرآن دور نگه داشتند، زیرا هر کس که قرآن را خوب بفهمد، شیعه اهل بیت علیهم السلام می شود.

امام سجّاد علیه السلام به او نگاهی کرد و فرمود: «آری، خدا توبه تو را می پذیرد و توبا ما هستی.» (۳۵)

پیرمرد توبه کرد. او از این که امام خود را شناخته، خوشحال بود و فریاد برآورد: «ای مردم! من از یزید بیزارم. او دشمن خداست که خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله را کشته است. ای مردم! بیدار شوید!».

مردم همه به این منظره نگاه می کردند و به فکر فرو رفتند. خبر به یزید رسید. او دستور داد تا فوراً گردن آن پیرمرد را بزنند تا دیگر کسی جرأت نکند به بنی اُمیّه دشنام بدهد.

پیرمرد با مردم سخن می گفت و می خواست آنان را از خواب غفلت بیدار کند، اما پس از لحظاتی، سربازان با شمشیرهایشان از راه رسیدند و او را مظلومانه به شهادت رساندند.

شوری: آیه ۲۶ - ۲۵

وَهُوَ الَّذِي يَقْبَلُ التَّوْبَةَ عَنْ عِبَادِهِ وَيَعْفُو

عَنِ السَّيِّئَاتِ وَيَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ ﴿٢٥﴾ وَيَسْتَجِيبُ الَّذِينَ آمَنُوا

وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَيَزِيدُهُمْ مِنْ فَضْلِهِ وَالْكَافِرُونَ لَهُمْ عَذَابٌ

شَدِيدٌ ﴿٢٦﴾

تو آن خدایی هستی که توبه بندگان خود را می‌پذیری و گناهان آنان را می‌بخشی و به همه رفتار آنان آگاهی داری. دعای کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند را مستجاب می‌کنی و از فضل و رحمت خویش بیش از آنچه آرزو کرده‌اند به آنان عطا می‌کنی و برای کافران عذابی شدید آماده کرده‌ای.

* * *

شوری: آیه ۲۷

وَلَوْ بَسَطَ اللَّهُ الرِّزْقَ لِعِبَادِهِ لَبَغَوْا فِي الْأَرْضِ

وَلَكِنْ يُنَزِّلُ بِقَدَرٍ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ بِعِبَادِهِ خَبِيرٌ بَصِيرٌ ﴿٢٧﴾

تو وعده دادی که دعای مؤمنان را مستجاب کنی، من قدری فکر می‌کنم: من مؤمنان زیادی را می‌شناسم که در فقر زندگی می‌کنند، آنان همواره دعا می‌کنند تا تو به آنان ثروت بدهی! پس چرا دعای آنان را مستجاب نمی‌کنی؟ چه رازی در میان است؟

اکنون می‌خواهی جواب این سؤال را به من بدهی. در آیه ۲۷ چنین می‌گویی: «اگر من روزی و ثروت فراوان به بندگانم دهم، آنان در زمین طغیان و ستم می‌کنند، برای همین است که من به اندازه‌ای که می‌خواهم، روزی به آنان می‌دهم که من بر بندگانم آگاه و بینا هستم».

آری، بیشتر انسان‌ها این‌گونه‌اند، وقتی دنیا به آن‌ها رو می‌آورد، دیگر تو را فراموش می‌کنند و در دریای شهوت‌ها غرق می‌شوند و به خود یا دیگران ظلم می‌کنند.

* * *

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

این آیه می گوید: «خدا به بندگان خود ثروت زیاد نمی دهد تا مبادا آنان طغیان کنند».

اکنون سؤالی به ذهنم می رسد: من گروهی را می شناسم که ثروت زیادی دارند و سر به طغیان نهاده اند. پس چرا خدا به آنان این ثروت را داده است؟ چرا آن ثروت را از آنان نمی گیرد تا دیگر طغیان نکنند؟

این خاطره را در اینجا می نویسم: وقتی کلاس اول ابتدایی بودم، خیلی دوست داشتم به حیاط مدرسه بروم و بازی کنم، من کوچک بودم و خیال می کردم به مدرسه آمده ام تا بازی کنم، در ساعت های درس به معلم اصرار می کردم اجازه بدهد که به حیاط بروم و بازی کنم، معلم گاهی به من اجازه می داد ولی بیشتر وقت ها از من می خواست تا به درس گوش کنم.

یادم می آید سعید هم کلاسی من بود و مادر یک نیمکت نشسته بودیم، سعید خیلی بازیگوش بود، هر وقت که او می خواست به حیاط برود، معلم به او اجازه می داد، او گاهی نیم ساعت در حیاط بازی می کرد و وقتی خسته می شد به کلاس می آمد.

آن روزها من خیلی از دست معلم خود ناراحت بودم و با خود می گفتم: چرا معلم بین ما فرق می گذارد؟ چرا همیشه به سعید اجازه می دهد به حیاط برود، اما به من گاهی وقت ها اجازه می دهد؟

بعدها فهمیدم که معلم سعید را به حال خود رها کرده است، ماندن او در کلاس درس با نماندن او فرقی نداشت، او بچه درس خوانی نبود. سال ها بعد

او را دیدم که بیکار و... بود.

خدا هم عده‌ای از بندگان را به حال خود رها می‌کند، هر چقدر آنان طغیان می‌کنند ثروتشان را از آنان نمی‌گیرد، زیرا آنان از مسیر هدایت خارج شده‌اند، خدا آنان را به حال خود رها می‌کند، اما اگر کسی در مسیر هدایت باشد، خدا او را به حال خود رها نمی‌کند، اگر بداند که ثروت به صلاح او نیست، او را به فقر مبتلا می‌کند.

* نکته دوم:

این آیه می‌گوید: «خدا به اندازه‌ای که می‌خواهد، روزی به بندگان می‌دهد».

معنای این سخن چیست؟ اگر من در فقر و محرومیت بودم، باید دست روی دست بگذارم و هیچ کاری نکنم؟ اگر من تنبلی و سستی کنم به فقر مبتلا می‌شوم، این فقر را خودم با دست خودم ساختم. من وظیفه دارم برای زندگی خود تلاش کنم.

من باید این آیه را به خوبی تفسیر کنم: اگر انسانی در فقر و محرومیت باشد، باید تلاش و فعالیت بیشتری کند، اگر او چنین کاری کرد ولی هیچ دری به روی او باز نشد و فقر او برطرف نشد، نباید ناامید شود، باید بداند که مصلحتی در کار است، او نباید بی‌تابی کند و مأیوس شود، او نباید فکر کند که خدا او را دوست ندارد.

نه ثروت نشانه این است که خدا ثروتمند را دوست دارد و نه فقر نشانه آن است که خدا فقیر را دشمن می‌دارد.

* نکته سوم:

بار دیگر این جمله را می‌خوانم: «خدا به بندگان خود ثروت زیاد نمی‌دهد تا

مبادا آنان طغیان کنند».

لحظه‌ای فکر می‌کنم، سؤالی به ذهنم می‌رسد: آیا ثروت چیز بدی است؟ آیا هر کس ثروتمند باشد، طغیان می‌کند؟

زمانی می‌توانم این آیه را به خوبی تفسیر کنم که با قرآن بیشتر آشنا باشم، در قرآن سرگذشت سلیمان علیه السلام آمده است. قرآن سلیمان علیه السلام را به عنوان «بنده خوب» معرفی می‌کند. (۳۶)

سلیمان علیه السلام حکومتی بزرگ و ثروتی بیشمار داشت، جن‌ها برای او جواهرات قیمتی از دریاها می‌آوردند.

در قرآن از پادشاهی سلیمان علیه السلام و فقر ایوب علیه السلام سخن به میان آمده است، نه ثروت بد است و نه فقر! مهم این است که انسان به وظیفه‌اش عمل کند.

خدا ایوب علیه السلام را به سختی‌های زیادی مبتلا کرد، او بیمار شد و فرزندانش از دنیا رفتند و به فقر گرفتار شد، سلیمان علیه السلام هم پادشاه شرف و غرب دنیا شد. آن دو شکرگزار خدا بودند و تسلیم امر او.

مهم نیست که من پُست، مقام و ثروت دارم یا ندارم، مهم این است که بنده خدا باشم، ارزش انسان به ثروت نیست. فقر و بیماری هم نشانه بدبختی انسان نیست. اگر کسی بنده مؤمنی باشد، همواره شکرگزار خداست، در هر حالی که باشد، تسلیم امر اوست. خدا صلاح و مصلحت بندگان خود را می‌داند، یکی را بر تخت پادشاهی می‌نشاند و یکی را آماج سختی‌ها قرار می‌دهد.

شوری: آیه ۲۹ - ۲۸

وَهُوَ الَّذِي يُنَزِّلُ الْغَيْثَ مِنْ بَعْدِ مَا قَنَطُوا
وَيَنْشُرُ رَحْمَتَهُ وَهُوَ الْوَلِيُّ الْحَمِيدُ ﴿٢٨﴾ وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا
يَشَاءُ قَدِيرٌ ﴿٢٩﴾

وقتی بندگانت گرفتار خشکسالی می شوند و از همه جا ناامید می شوند، تو باران را از آسمان فرو می فرستی و رحمت و نعمت خود را فراوان می گردانی، به راستی که تو سرپرست انسان ها و ستودنی می باشی، همه خوبی ها از آن توست.

تو آسمان ها و زمین را خلق نمودی، عظمت آسمان ها هر انسانی را به فکر وامی دارد، هزاران هزار ستاره آفریدی که در آسمان نورافشانی می کنند. تو در آسمان ها و زمین، فرشتگان و انسان ها و حیوانات را آفریدی، همه این ها نشانه قدرت توست، تو هر وقت بخواهی بر جمع کردن آنان در روز

قیامت قدرت داری.

مناسب است در اینجا دو نکته بنویسم:

✽ نکته اول

در این آیه چنین می‌خوانیم: «خدا در آسمان‌ها و زمین جنبنندگان را آفرید». معنای این سخن چیست؟

در این آیه واژه «دابه» استفاده شده است. این واژه به معنای «جنبنده» می‌باشد و به انسان و همه موجودات زنده (پرنندگان، ماهیان دریا، حشرات و...) گفته می‌شود. خداوند در کره زمین، موجودات بیشماری آفریده است که هر کدام از آنان، نشانه‌ای از قدرت او می‌باشند.

قرآن می‌گوید که در آسمان‌ها هم «دابه» وجود دارد، منظور از این سخن چیست؟

به این سخن گوش کنید:

«علی شیر است».

واژه «شیر» دو معنا می‌تواند داشته باشد:

۱- معنای اصلی: شیر جنگل

۲- معنای مجازی: شجاع

وقتی من می‌گوییم: «علی شیر است»، می‌خواهیم بگوییم: «علی شجاع است و از هیچ کس نمی‌ترسد».

بار دیگر سخن قرآن را می‌خوانم: در آسمان‌ها «دابه» وجود دارد، منظور از این مطلب چیست؟ من باید دقت کنم.

واژه «دابه» می‌تواند دو معنا داشته باشد:

- ۱- معنای اصلی: جنبنده که شامل انسان و حیوان می‌شود.
- ۲- معنای مجازی: موجودی که زنده است. این معنا شامل فرشته، انسان و حیوان می‌شود.

به این جمله قرآن دقت می‌کنم: «در آسمان‌ها دابّه وجود دارد»، گویا واژه «دابّه» در اینجا در معنای مجازی آن استفاده شده است. فرشتگان موجوداتی هستند که زنده‌اند و فرمان خدا را می‌شنوند و آن را اطاعت می‌کنند، با توجه به این مطلب، می‌توان به آنان «دابّه» گفت. (البته به معنای مجازی این واژه). اکنون این آیه را معنا می‌کنم: «خدا در آسمان‌ها و زمین، فرشتگان و انسان و حیوانات را آفرید». معلوم است که جایگاه بسیاری از فرشتگان در آسمان‌ها می‌باشد. شبی که پیامبر به سفر آسمانی معراج رفت، در هر آسمانی تعداد بیشماری از فرشتگان را دید.

زمین و خورشید و همه کیهان‌ها در آسمان اول قرار دارند، آسمان اول یعنی مجموعه اول جهان. این مجموعه از جنس ماده است که ما می‌توانیم آن را با چشم ببینیم. ولی غیر از این دنیای مادی، شش دنیای دیگر یا شش مجموعه دیگر هم وجود دارد که از آن به دنیای بالا یا ملکوت یاد می‌شود، در آنجا فرشتگان زیادی وجود دارند.

عده‌ای از این آیه چنین فهمیده‌اند که در آسمان‌ها موجوداتی زندگی می‌کنند که می‌توان آن‌ها را با چشم دید و آنان از دنیای مادی هستند، با توجه به این نکته‌ای که نوشتیم، روشن شد که منظور این آیه چیست، این آیه می‌گوید که در آسمان‌ها فرشتگان وجود دارند. هیچ انسانی نمی‌تواند آن‌ها را با چشم ببیند، آنان از دنیای دیگری غیر از دنیای مادی هستند. (۳۷)

* نکته دوم

در آخر این آیه چنین می خوانیم: «خدا هر وقت بخواهد بر جمع کردن فرشتگان، انسان‌ها و حیوانات قدرت دارد».

منظور از جمع کردن، همان زنده کردن آنان در روز قیامت است. وقتی که اسرافیل در «صور» یا «شیپور» می دمدمد، همه موجودات زنده (فرشتگان، انسان‌ها و حیوانات) نابود می شوند، بعد از آن خود اسرافیل هم می میرد. پس از مدتی (که زمان آن را فقط خدا می داند)، خدا اسرافیل را زنده می کند و او بار دیگر در صور می دمدمد و همه انسان‌ها و فرشتگان زنده می شوند.

اما آیا حیوانات هم زنده خواهند شد؟

آیه ۳۸ سوره انعام از روز قیامت سخن می گوید، روزی که همه گروه‌ها و امت‌ها زنده خواهند شد و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می آیند تا کسی که ستمگری نموده است، سزای ستم خویش را ببیند. در آن روز خدا حیوانات را هم زنده می کند.

اگر حیوانی به حیوان دیگر، یک شاخ هم زده است، هر دوی آنان زنده می شوند، حیوانی که مورد ظلم واقع شده است، شاخ را به دیگری می زند، آری، نظام هستی بر اساس عدالت برقرار شده است، هر کس ظلمی کند، باید سزای آن را ببیند. البته وقتی حسابرسی حیوانات تمام شد، آنان به خاک تبدیل می شوند و بهشت و جهنم ندارند.^(۳۸)

خدا برای حیوانات فهم و شعوری به اندازه خودشان قرار داده است. قرآن از سخن گفتن مورچگان با سلیمان علیه السلام و سخن گفتن هدهد با او سخن به میان آورده است.

شعور و درک آنان، چیزی است که به فهم ما در نمی آید، چگونگی زنده شدن آن‌ها در روز قیامت هم چیزی است که از فهم ما پوشیده است. قرآن

می خواهد بگوید خدا قدرت دارد که فرشتگان، انسان ها و حیوانات را زنده نماید. (۳۹)

شوری: آیه ۳۱ - ۳۰

وَمَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ
أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُو عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٠﴾ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ فِي الْأَرْضِ وَمَا
لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ ﴿٣١﴾

به انسان ها نعمت های زیادی داده ای و هرگز نعمت های خود را بی دلیل از آنان نمی گیری، اگر انسانی به گناه و معصیت رو آورد، آن وقت نعمت های خود را از او می گیری. گناهایی مثل ظلم به دیگران، کفران نعمت و ناسپاسی سبب می شود که نعمت ها از من گرفته شود. (۴۰)

وقتی نعمتی از من گرفته می شود یا بلایی بر من نازل می شود، باید بدانم که نتیجه کارهای خود من است.

تو به من نعمت سلامتی دادی، اما من به دیگران ظلم می کنم، نتیجه ظلم من آن است که حادثه ای برای من پیش بیاید و سلامتی و تندرستی از من گرفته شود، تو مرا به حال خود رها می کنی و لطف خودت را از من می گیری، آن وقت است که آن حادثه برای من پیش می آید.

آری، هر مصیبت و سختی که به من می رسد به خاطر گناهانم است و تو از گناهان زیادی می گذری و مرا به کیفر آن مبتلا نمی کنی، هیچ کس نمی تواند از قدرت تو فرار کند و هیچ یار و یاور غیر از تو برای نجات نیست.

آری، وقتی با پدر و مادر و خویشان خویش بدرفتاری کنم، عمرم کوتاه می شود، وقتی در جامعه ای زنا زیاد شود، زلزله فرامی رسد، وقتی ظلم و ستم

زیاد شود، باران کم می شود و خشکسالی می شود. وقتی مردم زکات واجب خویش را ندهند، فقر و فلاکت در جامعه زیاد می شود، وقتی مردم شکر نعمت های تو را به جا نیاورند و همواره ناسپاسی کنند، برکت از میان آنان می رود. (۴۱)

این قانون را دانستم، سعی می کنم که از گناهان دوری کنم تا به بلاها گرفتار نشوم، اما اکنون یک سؤال دارم:

«اگر بلاها به خاطر گناهان است، پس چرا پیامبر و امامان که معصوم بودند، این قدر به بلاها گرفتار شدند؟ ما باور داریم آنان از هر گناهی به دور بوده اند، پس چرا آماج انواع بلاها بوده اند؟».

برای یافتن جواب سؤال خویش مطالعه می کنم...

در زندگی انسان ها، حوادث ناگواری پیش می آید، از این پس بهتر است این حوادث را به دو «عنوان» نام گذاری کنیم:

* بلاها: بلا حادثه ای است که در اثر گناه و معصیت پیش می آید و در واقع نتیجه گناهان است. اگر کسی هرگز به گناه آلوده نشود، بلاها سراغ او نمی آیند.
* سختی ها: ممکن است کسی اصلاً گناهی نکند، اما برای او حادثه ای پیش بیاید، این حادثه هیچ ربطی به گناه ندارد، این حادثه برای او پیش می آید تا مقام او بالاتر برود.

شنیده ام که تو هر کس را بیشتر دوست داری، سختی بیشتری برای او می فرستی.

روح انسان فقط در کوره سختی ها است که می تواند از ضعف ها و کاستی های خود آگاه شود و به اصلاح آنها پردازد. سختی ها بد نیست، بلکه

سبب می شود تا از دنیا دل بکنیم و بیشتر به یاد تو باشیم و تنها به درگاه تو رو آورده و تضرع کنیم!

اگر سختی ها نباشد دل ما اسیر دنیا می شود، ارزش ما کم و کم تر می شود، سختی ها، دل های ما را آسمانی می کند. سختی ها می تواند کفاره گناهان ما باشد و روح و جان ما را از تاریکی های گناهان پاک کند.

وقتی که پیامبران و امامان را آفریدی، از آنان عهد گرفتی که بر سختی ها صبر کنند و آنان به این پیمان تو وفادار باقی ماندند و از جان برای حفظ دین، مایه گذاشتند و خود را در راه تو فدا نمودند.

آنان سختی های زیادی را تحمل کردند، اما آن سختی ها، بلا نبود! این پاسخ سؤال من است: تو پیامبران و امامان را به سختی ها گرفتار می کنی، ولی آنان به بلایی که نتیجه گناهان باشد، هرگز گرفتار نمی شوند.

شوری: آیه ۳۵ - ۳۲

وَمِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِي فِي الْبَحْرِ
كَالْأَعْلَامِ ﴿٣٢﴾ إِنَّ يَسَاءَ يُسْكِنِ الرِّيحَ فَيَظْلَلْنَ رَوَاكِدَ عَلَى ظَهْرِهِ إِنَّ
فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِكُلِّ صَبَّارٍ شَكُورٍ ﴿٣٣﴾ أَوْ يُوقِفَهُنَّ بِمَا كَسَبُوا
وَيَعْفُ عَنْ كَثِيرٍ ﴿٣٤﴾ وَيَعْلَمَ الَّذِينَ يُجَادِلُونَ فِي آيَاتِنَا مَا لَهُمْ مِنْ
مَحِيصٍ ﴿٣٥﴾

از نشانه‌های قدرت تو کشتی‌ها می‌باشند که در دریا همچون کوه‌ها به نظر می‌آیند، کشتی‌های بادبانی با قدرت باد حرکت می‌کنند، اگر تو بخواهی از وزیدن باد جلوگیری می‌کنی و آن کشتی‌ها از حرکت باز می‌ایستند. مؤمنانی که شکیبیا و شکرگزار هستند نشانه‌های قدرت تو را در کشتی‌ها می‌بینند. اگر تو اراده کنی می‌توانی طوفانی سهمگین بفرستی تا مسافران کشتی را به خاطر گناهانی که انجام داده‌اند، نابود سازی، البته تو از گناهان زیادی می‌گذری و بندگانت را به خاطر آن کیفر نمی‌کنی.

کسی که با کشتی به دریا سفر می‌کند، وقتی طوفان سهمگین فرا می‌رسد، هیچ چیز غیر از لطف تو نمی‌تواند او را نجات دهد، کسانی که با قرآن ستیزه می‌کنند و با آن دشمنی می‌کنند باید بدانند که اگر عذاب تو فرارسد، هرگز راه فراری ندارند، تو چند روزی به آنان فرصت می‌دهی اما سرانجام مهلت آنان به پایان می‌رسد و آن وقت هیچ پناهگاهی ندارند.

خدا آب را به گونه‌ای آفریده است که کشتی‌ها می‌توانند بر روی آن شناور باشند و این نشانه‌ای از قدرت اوست.

امروزه بیش از نود درصد حمل کالا در جهان با کشتی انجام می‌پذیرد، صادرات و واردات، برای توسعه یک کشور، لازم است، اما اگر کشتی‌ها نبودند، هرگز تجارت جهانی این قدر رونق نداشت. بعضی از کشتی‌ها می‌توانند ۱۴ هزار کانتینر را به راحتی حمل کنند. در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی اعلام شد که کشور کره جنوبی، کشتی جدیدی می‌سازد که می‌تواند ۹۰ هزار کانتینر را در خود جای دهد.

سوری: آیه ۳۹ - ۳۶

فَمَا أُوتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَأَبْقَى لِلَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ ﴿٣٦﴾ وَالَّذِينَ يَجْتَنِبُونَ كِبَائِرَ الْإِثْمِ وَالْفَوَاحِشَ وَإِذَا مَا
غَضِبُوا هُمْ يَغْفِرُونَ ﴿٣٧﴾ وَالَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ
وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ وَمِمَّا رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ﴿٣٨﴾ وَالَّذِينَ إِذَا
أَصَابَهُمُ الْبَغْيُ هُمْ يَنْتَصِرُونَ ﴿٣٩﴾

گروهی از کافران برای این که ثروت و منافع خود را از دست ندهند به محمد ﷺ ایمان نیاوردند، آنچه به آنان داده شده است، دنیا و زینت‌های آن است، ثروت دنیا، زودگذر و بی وفاست، آنچه نزد توست برای مؤمنان بهتر و پایدارتر است.

آری، کافران از ترس این که ثروت و ریاست خود را از دست بدهند، ایمان نمی‌آورند، در حالی که دیر یا زود، مرگ سراغ آنان می‌آید و آنان باید با دست خالی از این دنیا بروند، چرا آنان فکر نمی‌کنند اگر ایمان بیاورند، بهشت جاودان از آن خواهد بود؟

بهشت تو از همه دنیا و آنچه در دنیاست بهتر است، دنیا به هیچ کس وفا نکرده است، دنیا نابود می‌شود اما این بهشت است که باقی است و هرگز نعمت‌های آن تمام نمی‌شود.

تو این بهشت را برای مؤمنان آماده کرده‌ای، من دوست دارم بدانم این مؤمنان چه ویژگی‌هایی دارند.

در اینجا هشت ویژگی آنان را برایم برمی‌شماری:

توکل، تقوا، عفو، اطاعت، اقامه نماز، مشورت، انفاق و ظلم ستیزی.
هر کس که این ویژگی‌ها را داشته باشد، جایگاه او بهشت خواهد بود و از نعمت‌های زیبای آن بهره‌مند خواهد شد.

اکنون وقت آن است که این ویژگی‌ها بیشتر روشن شود:

* ویژگی اول: توکل

مؤمنان در همه کارهای خود بر تو توکل می‌کنند.

معنای توکل چیست؟ بعضی‌ها معنای توکل را خوب نفهمیده‌اند، آنان تصوّر می‌کنند باید وسایل و اسباب عادی را کنار بگذارند و تنها به تو امیدوار باشند، این درست نیست. توکل این است که من اقدامات لازم را انجام دهم، وسایل عادی را فراهم کنم و وظیفه خود را درست انجام دهم، پس از آن به لطف و حمایت تو چشم بدوزم.

* ویژگی دوم: تقوا

مؤمنان از گناهان بزرگ و زشتی‌ها پرهیز می‌نمایند. گناهان به دو دسته تقسیم می‌شوند:

الف. گناه بزرگ (گناه کبیره)

به هر گناهی که از نظر تو، بزرگ و پراهمیت است، گناه بزرگ می‌گویند، در قرآن برای بعضی از گناهان، وعده آتش جهنم داده‌ای، همه آن‌ها گناه بزرگ‌اند. مثل قتل، رباخواری، زنا.

ب. گناه کوچک (گناه صغیره)

به گناهایی که در قرآن درباره آنان وعده آتش داده نشده است، گناه کوچک یا صغیره می‌گویند.

پرهیز از گناهان بزرگ سبب بخشش گناهان کوچک می‌شود، در واقع دوری از انجام گناهان بزرگ، نوعی حالت تقوا در انسان ایجاد می‌کند که می‌تواند آثار گناهان کوچک را بشوید. با این مثال مطلب واضح‌تر می‌شود: در علم پزشکی می‌گویند: اگر انسان از مواد سمّی خطرناک پرهیز کند، خود بدن می‌تواند آثار نامطلوب برخی غذاها را از بین ببرد.

این فهرست گناهان کبیره است:

۱- شرک و بُت‌پرستی ۲- ناامیدی از رحمت و مهربانی خدا ۳- ایمن

دانستن خود از عذاب خدا ۴- عاق پدر و مادر شدن (نارضایتی پدر و مادر از انسان) ۵- کشتن بی گناه، خودکشی ۶- جادوگری ۷- نسبت دادن زنا به زنان پاک ۸- خوردن مال یتیم ۹- فرار از میدان جنگ ۱۰- رباخواری ۱۱- زنا (همجنس بازی و خودارضایی نیز گناه کبیره است) ۱۲- سوگند دروغ ۱۳- خیانت در امانت‌های مردم ۱۴- ندادن زکات واجب ۱۵- گواهی ناحق دادن، کتمان شهادت، (کتمان شهادت یعنی: در جایی که باید شهادت بدهم، از این کار، خودداری کنم) ۱۶- شرابخواری ۱۷- ترک عمدی نماز ۱۸- ترک عمدی هر عملی که خدا واجب کرده است ۱۹- قطع ارتباط با خویشان (صله ارحام نکردن). ۲۰- اصرار بر گناهان صغیره ۲۱- غیبت کردن مؤمنان. (۴۲)

* ویژگی سوم: عفو

مؤمنان وقتی عصبانی می‌شوند خود را کنترل می‌کنند و دست به ظلم و ستم نمی‌زنند بلکه دیگران را می‌بخشند.

قرآن نمی‌گوید: «مؤمنان عصبانی نمی‌شوند»، هر انسانی ممکن است عصبانی شود، مهم این است که در آن حالت، ظلم و ستمی انجام ندهد و با عفو و بخشش رفتار کند.

* ویژگی چهارم: اطاعت

مؤمنان فرمان تو را با جان و دل می‌پذیرند و به آنچه تو به آنان دستور داده‌ای، عمل می‌کنند، زندگی آنان، رنگ و بوی قرآن تو را دارد، آنان قرآن را کتاب زندگی می‌دانند.

* ویژگی پنجم: اقامه نماز

مؤمنان نماز را برپا می‌دارند، وقتی صدای اذان را می‌شنوند، از کار خود دست می‌کشند و به نماز می‌ایستند. آنان روح خویش را با نماز جانی دوباره

می بخشند، از دنیای خاکی دل برمی کنند و به معراج یاد تو می آیند که نماز معراج اهل ایمان است.

* ویژگی ششم: مشورت

آنان در کارهای خود با دیگران مشورت می کنند و از تجربیات آنان بهره مند می شوند، کسی که در کارهای خود مشورت کند از لغزش ها و خطاها در امان خواهد بود. هیچ کس از مشورت کردن پشیمان نشده است. (۴۳)

* ویژگی هفتم: انفاق

مؤمنان از هر آنچه که به آنان داده ای، به دیگران انفاق می کنند و نیازمندان را فراموش نمی کنند. آنان می دانند که از خود چیزی ندارند، این تو هستی که به آنان علم و دانش یا ثروت و دارایی داده ای، آنان خود را صاحب دارایی های خود نمی دانند، وقتی آنان به دیگران کمک می کنند، جلوه مهربانی تو می شوند.

* ویژگی هشتم: ظلم ستیزی.

اگر به آنان ستم شود، تسلیم ظلم نمی شوند و دیگران را به یاری می طلبند. شخص ستم دیده اگر نتواند به تنهایی شر ستمگر را از سر خود کوتاه کند، باید از دیگران کمک بخواهد و وظیفه مسلمانان است که ستم دیده را یاری کنند.

سوری: آیه ۴۳ - ۴۰

وَجَزَاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُهَا فَمَنْ عَفَا وَأَصْلَحَ
فَأَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الظَّالِمِينَ ﴿٤٠﴾ وَلَمَنْ ائْتَصَرَ بَعْدَ ظُلْمِهِ
فَأُولَئِكَ مَا عَلَيْهِمْ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤١﴾ إِنَّمَا السَّبِيلُ عَلَى الَّذِينَ

يُظْلِمُونَ النَّاسَ وَيَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ
 أَلِيمٌ ﴿٤٢﴾ وَلَمَنْ صَبَرَ وَعَفَرَ إِنَّ ذَلِكَ لَمِنْ عَزْمِ الْأُمُورِ ﴿٤٣﴾

من با هشت و یزگی مؤمنانی که بهشت در انتظار آنان است، آشنا شدم، و یزگی هشتم درباره این بود که مؤمن هرگز در برابر ظلم، سازش نمی کند، او با ستمگر مبارزه می کند و از دیگران کمک می خواهد.

در اینجا درباره شخص ستمدیده و شخص ستمگر، شش نکته مهم را بیان می کنی:

۱- ستمدیده نباید از مسیر عدالت خارج شود، او فقط حق دارد ستمگر را به اندازه ظلمی که کرده است، مجازات کند، آری، کیفر بدی، مجازاتی است همانند آن و نه بیشتر!

۲- اگر ستمدیده بر ستمگر پیروز شد، خوب است ستمدیده کمی فکر کند و در مجازات ستمگر عجله نکند. اگر ستمگر واقعاً از کار خویش پشیمان است، خوب است او را ببخشد، تو در مقابل این بخشش به او پاداش می دهی.

۳- اگر ستمگر به ظلم خود ادامه دهد و از کرده خود پشیمان نباشد، بخشش لازم نیست که تو هرگز ظالمان را دوست نداری.

۴- ستمدیده ای که بر او ظلم شده است، اگر از ستمگر انتقام بگیرد، هیچ سرزنشی بر او نیست، این حق اوست که ستمگر را مجازات کند و هیچ کس حق ندارد او را سرزنش کند.

۵- سرزنش برای آن ستمگرانی است که به مردم ظلم می کنند و به ناحق روی زمین، ظلم روا می دارند، به راستی که عذاب سختی در انتظار آنان است.

۶- اگر آن ستمدیده شکیبایی کند و ستمگر را ببخشد، کار بزرگی انجام داده

است. این کار ارزشمندترین کارها می‌باشد و تو به او پاداش بزرگی خواهی داد.

شوری: آیه ۴۴

وَمَنْ يُضْلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ وَلِيٍّ مِنْ بَعْدِهِ وَتَرَى
الظَّالِمِينَ لَمَّا رَأَوْا الْعَذَابَ يَقُولُونَ هَلْ إِلَىٰ مَرَدٍّ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٤﴾

سخن از ستمکاران به میان آمد، کسانی که به خود و دیگران ظلم می‌کنند از سعادت دور می‌شوند. اگر آنان در این دنیا پشیمان نشوند و ستمدیدگان را راضی نکنند در روز قیامت به عذاب سختی مبتلا خواهند شد.

به راستی چه ستمی بدتر از این که عده‌ای قرآن تو را جادو و دروغ بخوانند و با پیامبر تو دشمنی کنند؟ محمد ﷺ برای آنان قرآن می‌خواند و آنان به محمد ﷺ سنگ پرتاب می‌کردند و خاکستر بر سرش می‌ریختند و او را جادوگر می‌خواندند. آنان برای کشتن محمد ﷺ نقشه‌ها کشیدند، اما تو محمد ﷺ را یاری کردی و او را بر همه ستمکاران پیروز نمودی.

آری، تو قرآن را برای هدایت همگان فرستادی، اما فقط کسانی که حق طلب هستند از آن بهره می‌گیرند، اما ستمکاران که اسیر تعصب و لجاجت شده‌اند، از آن سودی نمی‌برند.

این قانون تو است: تو آنان را به حال خود رها می‌کنی و توفیق ایمان آوردن را از آنان می‌گیری. هر کس را که تو به حال خود رها کنی، هیچ راهنمایی برای او نخواهد بود و در روز قیامت هیچ یار و یاورى نخواهد یافت.

روز قیامت برای آن ستمکاران روز سختی خواهد بود، هیچ کس آنان را

یاری نخواهد کرد، آن روز دیگر نمی‌توانند به یکدیگر سود و زیانی برسانند، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنها می‌اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می‌کشانند و به سوی جهنم می‌برند.

وقتی آنان آتش سوزان جهنم را می‌بینند، هراسان می‌شوند و می‌گویند: «آیا راهی برای بازگشت به دنیا و جبران گذشته‌ها وجود دارد؟».

آیا آنان می‌خواهند گذشته خود را جبران کنند؟

آیا واقعاً چنین تصمیمی گرفته‌اند؟

تو می‌دانی آنها دروغ می‌گویند، اگر به دنیا بازگردند، همین که چند روزی گذشت و خاطره آتش جهنم از ذهنشان کنار رفت، بار دیگر به کفر و بُت‌پرستی رو می‌آورند، آزموده را آزمودن خطاست.

شوری: آیه ۴۶ - ۴۵

وَتَرَاهُمْ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا خَاسِعِينَ مِنَ
الدُّلِّ يَنْظُرُونَ مِنْ طَرْفٍ خَفِيٍّ وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ
خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ
مُتَقِيمٍ ﴿٤٥﴾ وَمَا كَانَ لَهُمْ مِنْ أَوْلِيَاءَ يَنْصُرُونَهُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَمَنْ
يُضِلِلِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِنْ سَبِيلٍ ﴿٤٦﴾

تو فرمان می‌دهی تا فرشتگان ستمکاران را به سوی جهنم ببرند، ترس و وحشت، تمام وجود آنان را فرا گرفته است، دیگر از آن همه گردنکشی و ستیزه‌جویی خبری نیست، وقتی به جهنم می‌رسند، درهای جهنم باز می‌شود، آنان، زیر چشمی نگاهی به جهنم می‌اندازند و آتش هولناک آن را می‌بینند. آنان خیلی می‌ترسند و نمی‌خواهند آتش سوزنده را با تمام چشم

بینند، ولی نمی‌توانند از آن هم غافل باشند، پس با گوشه چشم به آن نگاه می‌کنند، ترس سر تا پای آنان را فرا می‌گیرد.

مؤمنان به سوی بهشت حرکت می‌کنند، بهشتی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، اینجاست که مؤمنان به آن ستمکاران اشاره می‌کنند و می‌گویند: «زیانکاران واقعی این‌ها هستند، سرمایه و جودی خویش را تباه کردند، آنان بستگان و پیروان خود را گمراه کردند و به خود و دیگران خسارت زدند، امروز حقیقت آشکار شد و آنان زیانکار شدند».

آری، تو عذابی دردناک برای ستمکاران آماده کرده‌ای و آنان برای همیشه در این عذاب خواهند بود و هیچ راه نجاتی برای آنان نخواهد بود، آنان در دنیا، یکدیگر را یاری می‌کردند، اما آن روز دیگر هیچ یار و یآوری ندارند، هیچ کس نمی‌تواند به جز تو آنان را نجات دهد، تو هم آنان را به حال خود رها می‌کنی و رحمتت را از آنان می‌گیری، آری تو هر کس را که به حال خود رها کنی، هیچ راه نجاتی ندارد.

شوری: آیه ۴۷

اَسْتَجِيبُوا لِرَبِّكُمْ مِنْ قَبْلِ اَنْ يَأْتِيَكُمْ يَوْمًا لَا مَرَدَّ لَهُ

مِنَ اللّٰهِ مَا لَكُمْ مِنْ مَلْجَاٍ يَوْمَئِذٍ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَكِيرٍ ﴿۴۷﴾

از کیفر هولناک کسانی که در جهنم گرفتار می‌آیند، سخن گفتم. اکنون وقت آن است تا به همه هشدار دهی که تا فرصت دارند توبه کنند و به سوی تو باز گردند و گذشته خود را جبران کنند.

این سخن توست: «ای انسان‌ها! محمد ﷺ را برای هدایت شما فرستادم و او شما را به یکتاپرستی فرا خواند، پس دعوت او را اجابت کنید پیش از آن که

روز قیامت فرارسد، بدانید هر کس در آن روز به خشم من گرفتار گردد، هیچ راه فراری نمی‌یابد، پناهی برای او نیست و او نمی‌تواند چیزی را انکار یا پنهان کند و عذاب من او را فرامی‌گیرد».

شوری: آیه ۵۰ - ۴۸

فَإِنْ أَعْرَضُوا فَمَا أَرْسَلْنَاكَ عَلَيْهِمْ حَفِيظًا
 إِنَّ عَلَيْكَ إِلَّا الْبَلَاغَ وَإِنَّا إِذَا أَذَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنَّا رَحْمَةً فَرِحَ بِهَا وَإِنْ
 تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ فَإِنَّ الْإِنْسَانَ كَفُورٌ ﴿٤٨﴾ لِلَّهِ مُلْكُ
 السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنَّا وَإِنَّهُ لَمِنَ
 يَشَاءِ الذُّكُورِ ﴿٤٩﴾ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنَّا لَمَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ
 عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾

محمد ﷺ همه را به یکتاپرستی فرا خواند، اما عده‌ای سخنش را نپذیرفتند و دعوت او را دروغ شمردند، اکنون تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا نگران آنان نباشد و کار خودش را انجام دهد، او فقط مأمور به وظیفه بود، نه ضامن نتیجه!

آری، محمد ﷺ وظیفه نداشت آنان را مجبور به ایمان کند، تو از محمد ﷺ خواسته بودی تا قرآن را برای مردم بخواند، انسان‌ها اختیار دارند و خودشان باید راهشان را انتخاب کنند، گروهی ایمان می‌آورند و گروهی هم راه گمراهی را برمی‌گزینند و کافر می‌شوند، هرگز محمد ﷺ مسئول آنان نیست، آنان به اختیار خود راه شیطان را انتخاب کرده‌اند و سزای آن‌را هم خواهند دید.

انسانی که به راه گمراهی می رود، بین «غفلت» و «ناسپاسی» پرسه می زند، اگر تو به او نعمتی بدهی به غفلت مبتلا می شود و رو به سرکشی می نهد، اگر به خاطر گناهانش، بلایی را بر او بفرستی، ناسپاسی می کند، به راستی که انسان، بسی ناسپاس است. وقتی بلا نازل می شود، او دنیا را تیره و تار می بیند و آرامش خود را از دست می دهد و زبان به کفر می گشاید. او لحظه ای فکر نمی کند، فقط به آن بلا فکر می کند و به آن همه نعمت دیگری که پیرامون اوست، فکر نمی کند.

او به نداشته هایش فکر می کند و به داشته هایش فکر نمی کند و برای همین است که ناسپاسی می کند.

آری، او حکمت کار تو و مصلحت خود را نمی داند، پس زود قضاوت می کند و زبان به ناسپاسی باز می کند، کسی که باور دارد که تو خیر بندگان خود را می خواهی، هرگز چنین نمی کند.

گاهی تو نعمتی را به صلاح بنده ای نمی دانی پس آن نعمت را از او می گیری، اما او بنای داد و فریاد را می گذارد، این حکایت بیشتر انسان ها می باشد.

مؤمنانی که در سختی ها صبر پیشه می کنند و عمل نیک انجام می دهند، از ناشکری و غرور و فخر فروشی دورند، آنان هرگز از محدودۀ اطاعت و بندگی تو بیرون نمی روند، هنگام سختی ها، صبر می کنند و هنگام نعمت ها شکر تو را به جا می آورند.

این سخن درس بزرگی برای من است، اگر تو به من نعمتی دادی، نباید دچار غرور شوم و تو را از یاد ببرم، همچنین وقتی بلایی به من رسید، نباید ناسپاسی کنم، باید به نعمت های فراوان دیگری که تو به من دادی، فکر کنم،

هرگز زبان به اعتراض باز نکنم و بنده شکرگزار تو باشم و بر بلا صبر کنم. فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن توست، تو هر چه را بخواهی می‌آفرینی، همه نیازمند لطف تو هستند و هیچ کس از خود چیزی ندارد، اگر من به چنین مطلبی یقین داشته باشم، دیگر در هنگام بلا ناامید نمی‌شوم و هنگام نعمت، مغرور نمی‌گردم.

آری، همه چیز در دست توست، تویی که نعمت می‌دهی، تویی که آن را می‌ستانی، تو به هیچ چیز نیاز نداری، تو هرگز ظلم و ستم نمی‌کنی، کسی ستم می‌کند که نیازمند باشد، آسمان‌ها و زمین از آن توست، تو به هیچ چیز نیاز نداری!

برایم بگو که همه چیز در دست توست و انسان‌ها از خود هیچ ندارند، برایم مثالی بزن تا این حقیقت را به چشم خود ببینم!

ای انسان! لحظه‌ای فکر کن!

به بعضی‌ها دختر می‌دهم و آنان هیچ پسری ندارند.

به بعضی‌ها پسر می‌دهم و آنان هیچ دختری ندارند.

به بعضی‌ها هم دختر و هم پسر می‌دهم. (۴۴)

بعضی‌ها را هم عقیم قرار داده‌ام، آنان هر کاری هم کنند، بچه‌دار نخواهند شد.

این مثالی کوچک از این است که من همه کاره این جهان هستم، این مثالی زنده و آشکار است. بدان که من دانا و توانا هستم.

انسان در زمینه‌های زیادی پیشرفت کرده است اما هرگز نمی‌تواند کسی را که عقیم است، بچه‌دار کند یا اگر کسی پسر می‌خواهد، کاری کند که فرزندش پسر شود و بالعکس.

همه داروها و غذاها می‌توانند احتمال را افزایش دهند و هرگز نتیجه قطعی نیست.

تولد فرزند فقط در دست توست، تو به هر کس که بخواهی فرزندی عطا می‌کنی و هر کس را بخواهی، عقیم می‌کنی، اگر همه کسانی که ازدواج می‌کنند بچه‌دار می‌شدند، کمتر کسی از قدرت تو یاد می‌کرد، تو چنین خواسته‌ای که عده‌ای را عقیم قرار دهی تا همه بدانند این تو هستی که از نطفه‌ای ناچیز، انسان می‌آفرینی.

اکنون باوری عمیق چنین می‌گوییم: خدایا! فرمانروایی آسمان‌ها و زمین از آن توست، تو هر چه را بخواهی می‌آفرینی، تو همه کاره این جهانی! همه به لطف تو محتاج هستند.

شوری: آیه ۵۱

وَمَا كَانَ لِنَبِيٍّ أَنْ يَكَلِمَهُ اللَّهُ إِلَّا وَحْيًا أَوْ مِنْ وَرَاءِ
حِجَابٍ أَوْ يُرْسِلَ رَسُولًا فَيُوحِيَ بِإِذْنِهِ مَا يَشَاءُ إِنَّهُ عَلِيمٌ
حَكِيمٌ ﴿٥١﴾

محمد ﷺ در شهر مکه است، پیروان او روز به روز زیادتر می شوند، بزرگان مکه به فکر فرو رفتند که چگونه مانع رشد اسلام شوند. سیاست‌های قبلی آنان اثری نداشت، آنان به مردم گفتند: «محمد دیوانه است و به دروغ ادعای پیامبری می کند»، اما حقیقت هیچ‌گاه مخفی نمی ماند، وقتی مردم سخنان محمد ﷺ را می شنیدند، شیفته آن می شدند. مردم مکه، تو را به عنوان «خدا» قبول داشتند، اما تو را یگانه نمی دانستند، آن‌ها بت‌ها را شریک تو و دختران تو می دانستند. تو محمد ﷺ را فرستادی تا آنان را به یکتاپرستی فرا خواند.

روزی، بزرگان مکه دور هم جمع شدند تا فکر تازه‌ای کنند، یکی از آنان که با یهودیان ارتباطی داشت، رو به بقیه کرد و گفت:

— من شنیده‌ام که موسی با خدا سخن گفته است، یهودیان می‌گویند که موسی، خدا را در کوه طور دیده است.

— خوب، منظور تو از این حرف چیست؟

— ما باید نزد محمد برویم و به او بگوییم: «تو می‌گویی پیامبر خدا هستم، موسی پیامبر بود، خدا را دید، تو کی خدا را دیدی؟ خدا چه شکلی بود؟».

— خوب. او پاسخی به ما می‌دهد. بعد از آن چه کنیم؟

— او برای ما می‌گوید که خدا را چطوری دیده است، آن وقت ما در میان مردم به او می‌گوییم: «موسی خدا را به شکل دیگری دیده است، معلوم می‌شود که تو خدا را ندیده‌ای، پس تو پیامبر نیستی!».

— آفرین بر این هوش تو! آفرین! (۴۵)

محمد ﷺ کنار کعبه است و برای مردم قرآن می‌خواند، همه ساکت شده‌اند و به صدای او گوش می‌دهند، بزرگان مکه نزد او می‌آیند و به او چنین می‌گویند:

— ای محمد! آیا هنوز هم خود را پیامبر می‌دانی؟

— آری. خدا مرا برای هدایت شما به پیامبری فرستاده است.

— ای محمد! موسی خدا را دید و خدا با او سخن گفت، اگر تو واقعاً پیامبر هستی، آیا خدا را دیده‌ای؟

اینجاست که این سه آیه را بر محمد ﷺ وحی می‌کنی و از او می‌خواهی تا

جواب آنان را بدهد.

ای محمد! به این مردم بگو که هیچ کس نمی تواند مرا ببیند، موسی علیه السلام پیامبر من بود، اما هرگز مرا ندید، من با یکی از این سه راه با بندگانم سخن می گویم: یا وحی می فرستم یا از پس پرده غیب با او سخن می گویم یا فرشته ای را می فرستم تا به فرمان من، سخنی را به او برساند. من خدای بلندمرتبه و فرزانه هستم.

اکنون مناسب می بینم چهار نکته بنویسم:

* نکته اول

خدا بالاتر از این است که جسم داشته باشد و به چشم دیده شود، هیچ پیامبری خدا را با چشم ندیده است، موسی علیه السلام هم هرگز خدا را ندید. در شبی که موسی علیه السلام به کوه طور آمد، درختی از دور دید که نورانی بود، آن شب، خدا نوری را آفرید و آن نور بر آن درخت جلوه گر شد. هر چه با چشم دیده شود، مخلوق است. هر چیزی که با چشم دیده شود، یک روز از بین می رود و خدا هرگز از بین نمی رود، خدا صفات و ویژگی های مخلوقات را ندارد، اگر خدا یکی از آن صفات را می داشت، می شد او را با چشم دید، اما دیگر خدا همیشگی نبود، گذر زمان او را هم دگرگون می کرد. آری، خدا یگانه است، هیچ صفتی از صفات مخلوقات خود را ندارد، هرگز نمی توان او را حس کرد و دید.

* نکته دوم

خدا گروهی از بندگانش را برای پیامبری برمی‌گزیند و پیام خود را به آنان می‌رساند. به پیامی که خدا به انسانی می‌رساند «وحی» می‌گویند. در زبان عربی وقتی کسی به صورت مخفیانه پیامی را به دیگری می‌رساند از واژه «وحی» استفاده می‌کنند.

خاطره‌ای را در اینجا نقل می‌کنم: چند سال پیش می‌خواستم ماشینی خریداری کنم، به چند نفر خبر دادم. یک روز یک نفر در خانه‌ام رازد و گفت: این ماشین را برای شما آورده‌ام و فروشی است. او از آن ماشین تعریف زیادی کرد و من علاقه‌مند شدم که ماشین را بخرم، ولی یک لحظه گفتم که با همسایه‌ام مشورت کنم. همسایه‌ام آمد و فهمید که من شیفته این ماشین شده‌ام، چون قیمت آن را خیلی مناسب دیده بودم. او دستی بر بدنه ماشین کشید و وقتی صاحب ماشین نگاهش به طرف دیگر بود، ابروی خود را به بالا انداخت، او با این اشاره به من فهماند که نباید این ماشین را بخرم. اینجا بود که من به صاحب ماشین گفتم که این ماشین را نمی‌خرم. همسایه من در نوجوانی در مغازه صافکاری کار کرده بود و به راحتی فهمید که آن ماشین یک بار چپ کرده است و برای همین قیمت آن این قدر پایین است.

وقتی همسایه من با اشاره ابرو و مرا از خریدن نهی کرد، سخنی نگفتم، او فقط با سرعت و فقط با اشاره مطلبی را به من فهماند، در زبان عربی به این کار «وحی» می‌گویند.

وقتی خدا پیامی را به پیامبری می‌گوید، این کار سریع انجام می‌گیرد و هیچ

کس دیگر از آن باخبر نمی شود، هیچ کس نمی داند خدا چه پیامی را به پیامبر خود منتقل کرده است، برای همین به ارتباط خدا با پیامبران «وحی» می گویند.

✽ نکته سوم

بعضی خواسته اند «وحی» را با علوم بشری معنا کنند، آنان گاهی وحی را «تجربه شخصی» معنا می کنند، گاهی آن را «نبوغ فکری» می خوانند و گاهی آن را «پیامی از ضمیر ناخودآگاه» می دانند.

«وحی» بزرگ ترین اتفاق جهان است، هیچ کس از حقیقت آن باخبر نیست. آنان چگونه می خواهند با علم ناقص خویش، «وحی» را تفسیر کنند؟ در اینجا مثالی می زنم: اگر من به شهری بروم که همه مردم آن کور هستند، چه می بینم؟ مردمی که هرگز جهان اطراف خود را ندیده اند، ماه، خورشید، ستارگان، آسمان، گل های زیبا و...

آنان فقط این اسم ها را شنیده اند، من به آنان می گویم که خدا به انسان ها، نعمت بینایی داده است، ما می توانیم جهان اطراف خود را ببینیم. گروهی از آنان تصمیم می گیرند تا بینایی را تفسیر کنند و راز آن را بیان کنند، آنان هر چه درباره بینایی بگویند، حقیقت آن را نگفته اند چون آن را درک نکرده اند.

کسانی که «وحی» را به «تجربه شخصی»، «نبوغ فکری» و «پیام ضمیر ناخودآگاه» تفسیر می کنند، حقیقت را ندیده اند و برای همین خیالات خود را بیان می کنند. «وحی» رازی است میان خدا و پیامبران! هیچ کس دیگری از حقیقت آن آگاه نیست.

* نکته چهارم

«وحی» ارتباط خدا با پیامبران است، خدا پیام خود را با یکی از این سه راه به پیامبران می‌رساند:

۱ - پیام خود را به قلب پیامبر فرو می‌فرستد.

خدا به پیامبران زیادی (مانند نوح و ابراهیم علیه السلام) این گونه پیام خود را منتقل کرد.

۲ - از پشت پرده غیب با او سخن می‌گوید. خدا با موسی علیه السلام این گونه سخن گفت. خدا صدایی را در فضا ایجاد نمود و موسی علیه السلام آن صدا را با گوش خود شنید. این صدا، صدای خدا نبود، زیرا خدا مثل انسان نیست که سخن بگوید، این صدا، صدایی بود که خدا آن را خلق کرد.

۳ - جبرئیل را که فرشته امین وحی است را می‌فرستد تا پیام او را به پیامبر برساند.

وقتی زندگی پیامبر اسلام را بررسی می‌کنیم می‌بینیم که خدا پیام خود را بیشتر به واسطه جبرئیل بر او نازل می‌کرد، البته گاهی خدا پیام خود را بر قلب او هم نازل می‌کرد، همان گونه که از پشت پرده غیب هم با او سخن گفته است.

سورئ: آیه ۵۳ - ۵۲

وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِنْ أَمْرِنَا مَا
 كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ وَلَكِنْ جَعَلْنَاهُ نُورًا نَهْدِي بِهِ مَنْ
 نَشَاءُ مِنْ عِبَادِنَا وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۵۲﴾ صِرَاطِ
 اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ

الْمُورِ ﴿۵۳﴾

قرآن به فرمان تو بر محمد ﷺ نازل شد، همان قرآنی که مایه حیات دل‌های انسان‌ها می‌باشد، قبل از این که قرآن بر محمد ﷺ نازل شود، او از قرآن خبر نداشت، او نمی‌دانست قرآن چیست و به محتوای آن، ایمان و آگاهی نداشت، این لطف تو بود که شامل حال او شد و قرآن بر او نازل شد و او به تمام محتوای آن ایمان پیدا کرد.

تو قرآن را نوری قرار دادی که به وسیله آن هر کس را که بخواهی هدایت کنی، هر انسان حقیقت‌جویی از هدایت قرآن بهره‌مند می‌شود و به آن ایمان می‌آورد، اما هر کس راه لجاجت را برگزیند از هدایت آن بی‌بهره می‌گردد، تو قرآن را برای همه انسان‌ها فرستادی، اما فقط کسانی این هدایت را می‌پذیرند که خودشان ایمان به قرآن را انتخاب کنند، کسی که قرآن را می‌شنود ولی از روی لجاجت به آن ایمان نمی‌آورد هدایت نمی‌شود.

تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا به وسیله این قرآن، مردم را به راه راست راهنمایی کند، راه راست، همان راه توست، آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن توست، بازگشت همه به سوی توست.

در آیه ۵۲ چنین می‌خوانم: «ای محمد! تو قبل از این که قرآن به تو نازل شود نمی‌دانستی کتاب و ایمان چیست».

منظور از «کتاب»، قرآن است.

منظور از «ایمان» این است که پیامبر قبل از نزول قرآن، به محتوای آن ایمان

نداشت. محمد ﷺ از دین و آیین پیامبران قبل پیروی می کرد، او یکتاپرست بود و هرگز بت‌ها را نپرستید.

مناسب است سخنی از علی ﷺ را در اینجا بنویسم. علی ﷺ می گوید: «وقتی محمد ﷺ کودک بود، خدا یکی از فرشتگان را همراه او کرد. این فرشته همواره محمد ﷺ را به خوبی‌ها راهنمایی می کرد.» (۴۶)

از این سخن فهمیده می شود که لطف و هدایت خدا از همان کودکی شامل محمد ﷺ شده است، البته او در آن زمان، وظیفه نداشت است دیگران را به یکتاپرستی فرا بخواند. وقتی او به سنّ چهل سالگی رسید، خدا او را به پیامبری مبعوث کرد و قرآن را بر قلب او نازل کرد و از او خواست تا مردم را به یکتاپرستی فرا خواند. او قبل از این که پیامبر شود، یک لحظه هم بت‌ها را نپرستید.

راه راست همان راه توحید، نبوت و امامت است، خدا از پیامبرش خواست تا علی ﷺ را به مردم معرفی کند و از آنان بخواهد از او پیروی کنند. خدا هرگز انسان‌ها را بدون امام رها نمی کند، او دوازده امام را از گناه و زشتی‌ها پاک گرداند و به آنان مقام عصمت داد و وظیفه هدایت مردم را به دوش آنان نهاد. امروز راه مهدی ﷺ راهی است که مرا به سعادت می رساند، پیروی از مهدی ﷺ، همان راه راست است که مایه رستگاری و سعادت می شود. (۴۷)

سوره زُخْرُف

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۳ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «زُخْرُف» به معنای «زیورها و زینت‌های دنیا» می‌باشد. در آیه ۳۵ به این زیورها و زینت‌ها اشاره شده است و به همین دلیل این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: سختی‌هایی که پیامبران در راه دعوت مردم به یکتاپرستی تحمل کردند، پرهیز از بُت‌پرستی، دشمنی بُت‌پرستان مگه با پیامبر، اشاره به داستان موسی علیه السلام و دشمنی‌های فرعون با او، اشاره به نبوت عیسی علیه السلام، نعمت‌های بهشتی در انتظار مؤمنان است و عذاب جهنّم در انتظار کافران...

زُخْرُف: آیه ۴ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ وَالْكِتَابِ
الْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لَعَلَّكُمْ تَعْقِلُونَ ﴿٣﴾ وَإِنَّهُ فِي أُمِّ
الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ ﴿٤﴾

در ابتدا، دو حرف «حا»، «میم» را ذکر می‌کنی، این دو حرف، از حروف الفبا می‌باشند، قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. قرآن کتاب روشنگری است، تو به این قرآن قسم یاد می‌کنی که قرآن را شیوا و گویا نازل کرده‌ای، باشد که انسان‌ها به آن فکر کنند و از آن پند گیرند. قرآن، بزرگ‌ترین ائتفاق جهان هستی است، قرآن نزد تو و در «علم مخصوص» تو، بلندمرتبه و استوار است. تو می‌دانی که این قرآن هرگز نابود نمی‌شود، تو آن را نازل کرده‌ای و خودت نیز آن را حفظ می‌کنی. قرآن، کتابی است که درهای حکمت و دانش آسمانی را به سوی انسان‌ها باز می‌کند، برای همین در اینجا قرآن را به عنوان «حکیم» ذکر کردی، تو به قرآن سوگند یاد کردی، سخن تو حق است و نیاز به سوگند نداری، اما می‌خواهی

این‌گونه عظمت قرآن را برای همه بگویی.
این سخن توست: قرآن در «امّ‌الکتاب» بلند مرتبه و استوار است،
«امّ‌الکتاب»، همان علم مخصوص توست که هیچ کس از آن علم خبر ندارد.

«ابن‌صوحان» یکی از یاران باوفای علی علیه السلام بود، او همواره امام خویش را یاری می‌کرد، در جنگ «جَمَل» او با رشادت با دشمنان علی علیه السلام جنگ نمود و سرانجام در خاک و خون غلطید. لحظات آخر عمر او بود، علی علیه السلام با عجله بر سر بالین او آمد و سر او را به سینه گرفت و فرمود: «خدا تو را رحمت کند که تو مرا بارها یاری کردی».

ابن‌صوحان چشم خود را باز کرد و گفت: «آقای من! خدا به شما پاداش نیک دهد. آمدی سر مرا به سینه گرفتی. آقای من! تو در امّ‌الکتاب، علی حکیم هستی».

این‌گونه ابن‌صوحان در آخرین لحظات عمر خود به آیه ۴ این سوره اشاره کرد و جان داد. (۴۸)

این همان «بطنِ قرآن» است.

«بطنِ قرآن» یعنی معنایی که از نظرها پنهان است و خیلی‌ها از آن اطلاع ندارند، بر اساس این معنا: «منظور از امّ‌الکتاب، سوره حمد می‌باشد»، «منظور از «علی»، شخص امیرالمؤمنین علی علیه السلام، امام اول شیعیان می‌باشد».

وقتی سوره حمد را می‌خوانیم به آیه «اهدنا الصراط المستقیم» می‌رسیم: از خدا می‌خواهیم ما را به راه راست هدایت کند.

منظور از راه راست در سوره حمد، راه علی علیه السلام می‌باشد، راه راست همان راه امامت است، راه امامت، ادامه راه خدا و پیامبران می‌باشد.

با توجه به این مطالب می توان چنین گفت: «خدا در سوره حمد از علی علیه السلام یاد کرده است».

در سوره «ام الكتاب» واژه «راه راست» آمده است، نزد خدا این «راه راست»، همان راه علی علیه السلام است، همان علی علیه السلام که همه کارهایش از روی حکمت بود، صبر و جهاد او از روی حکمت بود، او پس از پیامبر، بیست و پنج سال در خانه نشست و صبر کرد، صبر او از روی ضعف نبود، او قدرت آن را داشت که دشمنان را نابود کند، اما او صبر کرد تا اسلام از بین نرود. همه کارهای او از روی «حکمت» بود. او «علی حکیم» بود. (۴۹)

زُخْرُف: آیه ۵

أَفَنضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا أَنْ كُنْتُمْ قَوْمًا

مُشْرِفِينَ ﴿۵﴾

تو محمد صلی الله علیه و آله را فرستادی تا قرآن را برای مردم مکه بخواند، گروهی قرآن را دروغ دانستند و به آن ایمان نیاوردند، آنان در دشمنی با قرآن، چیزی را فروگذار نکردند، اما لطف و مهربانی تو آن قدر زیاد است که این دشمنی ها را مانع بر سر راه خود نمی بیند. تو آیات قرآن را یکی پس از دیگری بر محمد صلی الله علیه و آله نازل می کنی تا کسانی که زمینه هدایت دارند به خود آیند و از خواب غفلت بیدار شوند و راه رستگاری را برگزینند.

تو هرگز برای این که آنان سرکشی و عصیان کردند، قرآن را از آنان دریغ نکردی، قرآنی که سراسر پند و موعظه است و وجدان های خفته را بیدار می کند.

زُخْرُف: آیه ۸ - ۶

وَكَمْ أَرْسَلْنَا مِنْ نَبِيِّ فِي الْأَوَّلِينَ ﴿٦﴾ وَمَا
يَأْتِيهِمْ مِنْ نَبِيِّ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٧﴾ فَأَهْلَكْنَا أَشَدَّ مِنْهُمْ
بَطْشًا وَمَضَى مَثَلُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

درست است که گروهی از مردم مکه محمد ﷺ را دروغگو خطاب کردند، اما این اولین بار نیست که انسان‌ها، پیامبر تو را دروغگو می‌پندارند، تو پیامبران زیادی را برای هدایت آنان فرستادی، پیامبران مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند ولی مردم پیامبران را مسخره کردند و به سخنانشان ایمان نیاوردند، تو به آنان مهلت دادی و وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذاب را بر آنان نازل کردی، آنان که نابود شدند از مردم مکه بسیار نیرومندتر بودند، اما وقتی عذاب نازل شد، هیچ چیز نتوانست آنان را نجات دهد.

وقتی طوفان سهمگین قوم نوح ﷺ را فراگرفت، وقتی تندبادهای وحشتناک بر قوم عاد نازل شد، هیچ یار و یاورى نداشتند، وقتی زلزله‌ای ویرانگر قوم صالح ﷺ را دربرگرفت، وقتی باران سنگریزه بر قوم لوط ﷺ فرود آمد، کسی نتوانست آنان را یاری کند، آنان حاصل کارهای خود را دیدند.

زُخْرُف: آیه ۹

وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
لَيَقُولُنَّ خَلَقَهُنَّ الْعَزِيزُ الْعَلِيمُ ﴿٩﴾

تو در کتاب طبیعت، هزاران نشانه از قدرت خودت قرار دادی، کافی است که انسان چشم باز کند و به این نشانه‌ها دقت کند.

هر کس که با فطرت پاک خود به آسمان‌ها و زمین بنگرد، هدفمندی جهان

هستی را متوجّه می‌شود و می‌فهمد که این جهان خالق دانا و توانا دارد،
خدایی یگانه و مهربان!
تو به همهٔ انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا
نمایند.

اگر از انسان‌ها پرسیده شود: «این آسمان‌ها و زمین را چه کسی آفریده
است؟»، فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می‌داند و در جواب می‌گویند: «خدای
توانا و دانا، آسمان و زمین را خلق کرده است». این نور فطرتی است که تو در
نهاد انسان‌ها قرار دادی.

پس چرا عدّه‌ای حقّ را انکار می‌کنند و به بُت‌پرستی رو می‌آورند؟
تو فطرت همه را پاک و خداجو آفریدی، اما به انسان، اختیار هم دادی تا او
راهش را خود انتخاب کند، عدّه‌ای حقّ را انکار می‌کنند، نتیجهٔ این کار آنان،
این است که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش می‌شود، هر کس
لجاجت به خرج دهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور
فطرت از او گرفته می‌شود، بر دل او مهر می‌زنی و او به غفلت مبتلا می‌شود،
دیگر سخن حقّ را نمی‌شنود و حقّ را نمی‌بیند.

زُخْرُف: آیه ۱۰

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ مَهْدًا وَجَعَلَ لَكُمْ فِيهَا

سُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۰﴾

تو زمین را محلّ آرامش انسان قرار دادی و در زمین، راه‌ها را به وجود
آوردی تا انسان‌ها از آن استفاده کنند و به مقصد خود برسند.
زمین، این گرهٔ خاکی در فضا حرکت می‌کند، زمین در کهکشان راه شیری

است، زمین همراه با این کهکشانش، در هر ثانیه، سیصد کیلومتر حرکت می‌کند! اما زمین، تنها خانه انسان، چقدر آرام به نظر می‌رسد! انسان به راحتی می‌تواند بر روی زمین زندگی کند، تو در زمین، کوه‌های ثابت و پابرجایی قرار دادی تا مایه آرامش زمین باشد، این کوه‌ها هستند که زمین را از لرزش حفظ می‌کنند.

زُخْرُف: آیه ۱۱

وَالَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً

مِثْلًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ ﴿۱۱﴾

بُت پرستان روز قیامت را باور نداشتند، آن‌ها بارها از محمد ﷺ سؤال می‌کردند: «وقتی مرگ سراغ ما آمد و مُردیم، چگونه می‌شود که زنده شویم؟». در این آیه پاسخ آنان آشکار می‌شود: تو آن خدایی هستی که از آسمان باران می‌فرستی تا زمین مرده را زنده کند.

تو می‌دانی چقدر باران از آسمان نازل می‌شود، تو به جزئیات جهان هستی آگاهی داری، می‌دانی که مثلاً امروز در کجای زمین چند قطره باران نازل شده است.

تو زمین را پس از خشکی و پژمردگی آن، دوباره زنده می‌کنی، این‌گونه انسان‌ها را نیز در روز قیامت زنده می‌کنی و آنان از قبرهای خود برمی‌خیزند.

چرا بُت پرستان به طبیعت نگاه نمی‌کنند؟ هر سال فصل زمستان زمین، مرده است و گیاهی سبز نیست، فصل بهار که فرا می‌رسد، باران رحمت نازل می‌شود و زمین به حیات و شکوفایی می‌رسد و انواع گیاهان زیبا می‌رویند.

آن کسی که قدرت دارد از خاکی مرده، این همه گیاه را سبز کند، می تواند از همین خاک، مردگان را زنده کند!

چرا آنان چشم خویش را بر عجایب این دنیا بسته اند؟ در زمستان، درختان، چوبی خشکیده به نظر می آیند، چه کسی از این چوب، میوه های خوشمزه و زیبا بیرون می آورد؟ چه کسی دانه گندم را سبز می کند و کشتزاری را چنان پدیدار می سازد؟ دانه گندم در دل خاک است، بهار که فرا می رسد، جوانه می زند و از دل خاک سر بر می دارد و رشد می کند. این ها همه نمونه هایی از قدرت توست.

آری، وعده تو حق است، تو مردگان را در روز قیامت زنده می کنی و تو بر هر کاری که خواهی، توانایی. روز قیامت سرانجام فرا می رسد، هیچ شک و تردیدی در آن نیست، تو مردگان را از قبرها برمی انگیزی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند تا نتیجه اعمال خود را ببینند.

زُخْرُف: آیه ۱۴ - ۱۲

وَالَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا وَجَعَلَ لَكُم مِّنَ
الْفُلْكِ وَالْأَنْعَامِ مَا تَرْكَبُونَ ﴿۱۲﴾ لِيَسْتَوُوا عَلَىٰ ظُهُورِهِ ثُمَّ تَذْكُرُوا
نِعْمَةَ رَبِّكُمْ إِذَا اسْتَوَيْتُمْ عَلَيْهِ وَتَقُولُوا سُبْحَانَ الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هَذَا
وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ ﴿۱۳﴾ وَإِنَّا إِلَىٰ رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ ﴿۱۴﴾

تو آن خدایی هستی که انواع مختلفی از حیوانات را آفریدی، برای انسان نعمت کشتیرانی قرار دادی تا بتواند در دریاها سفر کند، تو چهارپایان را آفریدی تا انسان بر آنها سوار شود و آنها را به گونه ای آفریدی که انسان به راحتی می تواند بر آنها سوار شود و به سفر برود.

تو دوست داری وقتی انسان‌ها به سفر می‌روند، نعمت‌های تو را یاد کنند و چنین بگویند: «حمد و ستایش برای آن خدایی است که کشتی و چهارپایان را در اختیار ما قرار داد و گرنه ما توان این کار را نداشتیم. به راستی که همه ما در روز قیامت زنده خواهیم شد و برای حسابرسی به پیشگاه تو حاضر خواهیم شد».

در روزگاری که قرآن نازل شد، انسان برای سفر از کشتی و چهارپایان استفاده می‌کرد، تو به انسان، این قدرت را دادی که توانست هواپیما و قطار و ماشین را اختراع کند، همه این‌ها نعمت‌های توست. تو آب را به گونه‌ای آفریدی که کشتی در آن فرو نرود، تو در هوا قانونی قرار دادی که بشر با بهره‌گیری از آن قانون توانست هواپیما را اختراع کند و آن را به پرواز درآورد. وقتی من به سفر می‌روم، خوب است نعمت‌های تو را یاد کنم، به آسمان و زمین نگاه کنم، در سفر فرصت بیشتری برای اندیشیدن دارم، در شگفتی‌های طبیعت فکر کنم و به قدرت تو پی ببرم. هنگام سفر به یاد آخرین سفر خود باشم، سفر مرگ! سفر قبر و قیامت!

روزی مرا بر تابوت قرار می‌دهند و بر دوش می‌گیرند و به سوی قبر می‌برند، من باید به یاد آن روز باشم و توشه‌ای آماده کنم.

زُخْرَف: آیه ۱۸ - ۱۵

وَجَعَلُوا لَهُ مِنْ عِبَادِهِ جُزْءًا إِنَّ الْإِنْسَانَ
لَكَفُورٌ مُّبِينٌ ﴿١٥﴾ أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمْ
بِالْبَنِينَ ﴿١٦﴾ وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَنِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ
مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ ﴿١٧﴾ أَوْ مَنْ يَنْشَأُ فِي الْجِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ
غَيْرٌ مُبِينٌ ﴿١٨﴾

بُت پرستان گرفتار خرافات شده بودند، آنان بُت‌ها را دختران تو می‌دانستند در حالی که تو هرگز فرزندی نداری، به راستی کسی که چنین باوری داشته باشد، بسیار ناسپاس است و کفر او آشکار است.

آنان خود دوست داشتند که فرزندشان پسر باشد و دختر را برابر با خواری و ذلت می‌دانستند، این چه باور غلطی است که آنان دارند و تصوّر می‌کنند که خدا برای خودش، فرزند دختر انتخاب کرد ولی به آنان فرزند پسر می‌دهد؟ وقتی به یکی از آنان خبر می‌دادند: «همسرت دختر زاییده است»، بسیار

ناراحت می شد و خشم خود را از مردم مخفی می کرد، او از شدت اندوه این خبر، خود را از مردم پنهان می کرد و به فکر فرو می رفت که آیا دخترش را با سرافکنندگی نگاه دارد یا او را زنده به گور کند.

آنان دختر داشتن را ننگ می دانستند اما می گفتند: «فرشتگان دختران خدا هستند».

چرا آن بُت پرستان قدری فکر نمی کنند؟

دخترانِ آنان در زیور و لباس های زنانه پرورش می یابند و نمی توانند از حق خود دفاع کنند، دخترانِ آنان به خاطر شرم و حیا در مقابل مردان کوتاه می آیند.

بُت پرستان دختر داشتن را برای خود ننگ می دانستند، همچنین دختران را ضعیف و ناتوان می پنداشتند، ولی آن را به خدا نسبت می دادند، قرآن به آنان می گوید: شما دختر داشتن را ننگ و عیب می دانید، اگر واقعاً داشتن دختر عیب و ننگ است، چرا آن را به خدا نسبت می دهید؟

در اسلام، داشتن دختر نه تنها مایه عیب و ننگ نیست، بلکه مایه برکت و رحمت است، اما فعلاً قرآن با توجه به عقیده بُت پرستان با آنان سخن می گوید، از آنان سؤالی می کند که نمی توانند به آن جواب دهند: شما می گوئید دختر داشتن، عیب و ننگ است، پس چرا برای خدا دخترانی قرار داده اید؟ چرا خدا را صاحب دختر می دانید؟

بُت پرستان بُت های زیادی داشتند، اما آنان به «لات»، «منات» و «عزری» احترام ویژه ای می گذاشتند. آن ها این بُت های سه گانه را دختران خدا می دانستند.

درباره این سه بیشتر مطالعه می‌کنم و به نکات جالبی می‌رسم:

۱ - عَزَى: این بت، عزیزترین بت آن سرزمین بود، بین راه مکه و عراق معبدی بزرگ برای این بت ساخته بودند. در آنجا قربانگاه بزرگی وجود داشت که شتران زیادی در آن قربانی می‌شدند. این بت، سنگی صاف و سیاه بود. آن مردم به عَزَى، افتخار می‌کردند چرا که او در سرزمین آن‌ها منزل کرده است. (۵۰)

۲ - لات: این بت نزدیک شهر «طائف» قرار داشت، سنگی چهارگوش و بزرگ که مردم برایش قربانی می‌کردند و به او تقرب می‌جستند. این بت، بازارش خیلی داغ بود و عده زیادی با لباس احرام به زیارتش می‌رفتند، هیچ کس نمی‌توانست با لباس معمولی به زیارت او برود. (۵۱)

۳ - مَنَات: این بت در کنار دریای سرخ بین مکه و یثرب بود، مردم می‌گفتند: «مَنَات، بزرگ‌ترین دختر خداست». آنان گروه گروه برای زیارت این بت می‌رفتند و برای او قربانی زیادی می‌کردند. (۵۲)

مردم بارها این دعا را می‌خواندند: «قسم به لات، عَزَى و مَنَات که آن‌ها سه دختر زیبای خدا هستند و ما به شفاعت آن‌ها امید داریم». (۵۳)

اکنون فهمیدم که آن مردم چقدر جاهل بودند، آنان به خدا ایمان داشتند، اما این سه بت بزرگ را دختران خدا می‌دانستند و در مقابل آن‌ها سجده می‌کردند، از طرف دیگر، آن‌ها دختر داشتن را ننگ می‌دانستند، اگر دختر داشتن ننگ است، چرا برای خدا سه دختر قرار داده بودند؟
خدای یگانه هیچ فرزندی ندارد، نه پسر نه دختر. او فرزند کسی نیست و فرزندی هم ندارد.

انسان که فرزند دارد، روزی از بین می‌رود و فرزندش جای او را می‌گیرد. این یک قانون است. هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست. خدا هرگز فرزند ندارد، یعنی او هرگز پایانی ندارد. او همیشه بوده و خواهد بود. (۵۴)

زُخْرُف: آیه ۱۹

وَجَعَلُوا الْمَلَائِكَةَ الَّذِينَ هُمْ عِبَادُ الرَّحْمَنِ إِنْسَانًا
أَشْهَدُوا خَلَقَهُمْ سَتُكْتَبُ شَهَادَتُهُمْ وَيُسْأَلُونَ ﴿١٩﴾

یکی دیگر از باورهای غلط بت پرستان این بود که فرشتگان را هم دختران خدا می‌دانستند.

فرشتگان بندگان تو هستند و از فرمان تو اطاعت می‌کنند، آنان هرگز دختران تو نیستند.

به راستی چرا آنان این سخنان را می‌گویند؟ آیا لحظه‌ای که تو فرشتگان را خلق کردی، آنجا بودند که می‌گویند فرشتگان، دختر هستند.

آنان این سخنان باطل را بر زبان می‌آورند و تو آنها را ثبت می‌کنی و در روز قیامت از آنان بازخواست می‌کنی که چرا چنین سخنی گفتند.

زُخْرُف: آیه ۲۰

وَقَالُوا لَوْ شَاءَ الرَّحْمَنُ مَا عَبَدْنَاهُمْ مَا لَهُمْ بِذَلِكَ
مِنْ عِلْمٍ إِنَّهُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ ﴿٢٠﴾

تو از محمد ﷺ خواستی تا بت پرستان را هدایت کند و از آنان بخواهد تا از بت پرستی دست بکشند.

آنان به محمد ﷺ چنین گفتند: «ما مجبور به شرک و بُت پرستی هستیم، اگر خدا می خواست ما هرگز بُت ها را نمی پرستیدیم، اگر این آیین ما بد بود، خدا مانع ما می شد و نمی گذاشت ما بُت پرست شویم».

این چه سخن باطلی است که آنان گفتند؟

این سخن، نهایت جهالت و نادانی آنان را می رساند.

تو این گونه اراده کردی که انسان در انتخاب خوبی و بدی آزاد باشد تا زمینه امتحان او فراهم باشد. این که تو جلوی بُت پرستی آنان را نگرفتی، دلیل بر این نیست که تو از بُت پرستی آنان خشنود هستی. تو به آنان فرصت دادی و می خواستی تا آنان را امتحان کنی.

حکمت تو در این است که انسان، آزاد باشد و راهش را خودش انتخاب کند، این چیزی است که به انسان، ارزش می دهد.

زُخْرُف: آیه ۲۱

أَمْ آتَيْنَاهُمْ كِتَابًا مِنْ قَبْلِهِ فَهُمْ بِهِ

مُسْتَمْسِكُونَ ﴿۲۱﴾

بُت پرستان به مردم می گفتند: «خدا به ما فرمان داده است که بُت ها را پرستیم»، این سخن باطلی بود که برای فریب دادن مردم بیان می کردند.

تو کی مردم را به بُت پرستی دعوت کرده ای؟ کدام پیامبر تو از مردم چنین خواسته است؟ آنان با چه دلیلی، این سخن را می گویند، تو در هیچ کتاب آسمانی چنین نگفتی، پس آن ها از کجا چنین سخن می گویند؟

آنان هیچ دلیلی جز پیروی از جهالت پدران خود ندارند، آنان می گویند: «ما پدران خود را بر این آیین بُت پرستی یافتیم، اگر ما راه آنان را برویم حتماً

هدایت شده ایم».

چرا آنان فکر نمی کنند؟ اگر پدران آنان اهل فکر و اهل هدایت نبودند، آیا باز هم باید از آنان پیروی کنند؟

زُخْرُف: آیه ۲۵ - ۲۲

بَلْ قَالُوا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا
عَلَىٰ آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ ﴿۲۲﴾ وَكَذَٰلِكَ مَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ فِي قَوْمٍ
مِنْ نَذِيرٍ إِلَّا قَالَ مُتْرَفُوهَا إِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلَىٰ أُمَّةٍ وَإِنَّا عَلَىٰ
آثَارِهِم مُّهُتَدُونَ ﴿۲۳﴾ قَالَ أَوْلُو جِنَّتِكُمْ يَأْتِيهِمْ مِمَّا وَجَدْتُمْ عَلَيْهِ
آبَاءَكُمْ قَالُوا إِنَّا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ كَافِرُونَ ﴿۲۴﴾ فَانْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَنْزَلْنَا
كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ ﴿۲۵﴾

محمد ﷺ مردم را به یکتاپرستی فرا خواند و آنان به او چنین پاسخ دادند: ما پدران خود را بر این آیین یافتیم، اما این سخن تازگی ندارد، پیش از این هم هرگاه پیامبری را برای هدایت جامعه ای فرستادی، ثروتمندان آن جامعه با آن پیامبر دشمنی می کردند و میان آنان و پیامبرشان چنین گفتگو می شد، ثروتمندان چنین می گفتند:

— ما سخن تو را نمی پذیریم، ما پدران خود را بر این آیین یافتیم و راه و رسم آنان را ادامه می دهیم.

— اگر من برای شما آیینی بهتر از آیین پدرانتان آورده باشم، آیا باز هم سخن مرا انکار می کنید؟

— آری. ما به پیام و سخنی که تو آن را آورده ای، کفر می ورزیم و آن را قبول نمی کنیم. ما تو را دروغگویی بیش نمی دانیم.

تو به آن مردم مهلت دادی و وقتی مهلتشان به پایان رسید از آنان انتقام گرفتی و آنان را هلاک نمودی. به راستی که انسان‌ها باید به سرگذشت آنان فکر کنند و از آن عبرت بگیرند.

زُخْرُف: آیه ۲۸ - ۲۶

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ إِنَّنِي بَرَاءٌ
مِمَّا تَعْبُدُونَ ﴿٢٦﴾ إِلَّا الَّذِي فَطَرَنِي فَإِنَّهُ سَيَهْدِينِ ﴿٢٧﴾ وَجَعَلَهَا
كَلِمَةً بَاقِيَةً فِي عَقِبِهِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٨﴾

محمد ﷺ در آغاز راه است، او باید همه را به سوی یکتاپرستی دعوت کند و از دشمنی‌ها نهراسد، او باید این راه را ادامه دهد، اکنون برای او از ابراهیم ﷺ یاد می‌کنی، ابراهیم ﷺ در زمانی که همهٔ مردم بت پرست بودند فریادگر یکتاپرستی شد و در این راه از هیچ چیز نهراسید، او همهٔ سختی‌ها را تحمل کرد.

وقتی ابراهیم ﷺ کوچک بود، پدرش از دنیا رفت، به همین خاطر عمویش، آذر او را بزرگ کرد، او عمویش را پدر خطاب می‌کرد. (۵۵)

آذر بت پرست بود و دوست داشت که ابراهیم ﷺ هم مانند او بت‌ها را بپرستد، اما ابراهیم ﷺ به او چنین گفت: «ای پدر! من از آنچه شما می‌پرستید، بیزارم. من فقط آن خدایی را می‌پرستم که مرا آفریده است و او مرا راهنمایی می‌کند».

این سخن ابراهیم ﷺ، سخن یکتاپرستی بود، ابراهیم ﷺ همواره فریاد توحید سر می‌داد و می‌گفت:

لا اله الا الله.

خدایی جز خدای یگانه نیست.

تو این خداپرستی را در نسل او قرار دادی تا آنان به سوی تو بازگردند و یکتاپرست شوند.

وقتی درباره آیه ۲۵ تحقیق می‌کردم به سخنی از پیامبر رسیدم: روزی، پیامبر این آیه را خواندند و فرمودند: «جانشینان من دوازده نفر هستند، آنان همان کسانی هستند که خدا در این آیه به آنان اشاره کرده است» (۵۶).
بار دیگر این آیه را می‌خوانم: «خدا یکتاپرستی را در نسل ابراهیم ﷺ قرار داد».

این آیه از یکتاپرستی سخن می‌گوید، این حدیث می‌گوید: «این آیه به امامت اشاره دارد».

خدا چه چیزی را در نسل ابراهیم ﷺ قرار داد؟

یکتاپرستی یا امامت؟

من چگونه ارتباط بین این دو را کشف کنم؟

اکنون باید آیه ۱۲۴ سوره بقره را بخوانم، گویا پاسخ سؤال من در آنجاست: خدا به ابراهیم ﷺ مقام امامت را عطا کرد. مقام امامت، بالاتر از مقام پیامبری است، مقام امامت آخرین سیر تکاملی ابراهیم ﷺ بود، امام انسان کاملی است که اسوه همه ارزش‌ها است و هر کس که بخواهد به سعادت و رستگاری برسد باید از او پیروی کند، امام همچون خورشیدی است که با نور خود مایه

هدایت همگان می شود. (۵۷)

این مثالی برای «امام» است: کسی که در بیابانی گم می شود، راه به هیچ جا نمی برد، خطرات زیادی او را تهدید می کند: تشنگی، گرسنگی، حمله درندگان و... یک نفر از راه می رسد و دست او را می گیرد و راه را نشانش می دهد و می رود تا در بیابان گمشدگان دیگر را پیدا کند. آن نجات دهنده، همان امام است. امام است که جامعه و فرد را این گونه از گمراهی نجات می دهد.

وقتی خدا مقام امامت را به ابراهیم علیه السلام داد، او بسیار خوشحال شد و از خدا خواست تا آن مقام را به فرزندانش هم عنایت کند. خدا به ابراهیم علیه السلام گفت که امامت، عهد و پیمان من است، این عهد و پیمان هرگز به ستمکاران، نخواهد رسید.

نزدیک به دو هزار و پانصد سال از مرگ ابراهیم علیه السلام گذشت، تو محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری مبعوث کردی، محمد صلی الله علیه و آله از نسل ابراهیم علیه السلام بود، محمد صلی الله علیه و آله به مسلمانان خبر داد که پس از او، دوازده امام خواهند آمد، او علی علیه السلام را جانشین و اولین امام معرفی کرد. راه امامت، ادامه راه یکتاپرستی است.

راه خدا راهی است که از توحید و نبوت و امامت می گذرد. خدا، امامت را در نسل ابراهیم علیه السلام قرار داد. امروز هم مهدی علیه السلام حجت خدا روی زمین است. تا روز قیامت این راه امامت باقی خواهد بود و مسیر خداپرستی را روشن خواهد نمود.

کسی که امام زمانش را نشناسد به مرگ جاهلیت مرده است. این سخن پیامبر

است. (۵۸)

یک بار دیگر آیه ۲۸ را می‌خوانم: «خدا یکتاپرستی را در نسل ابراهیم قرار داد». اکنون می‌فهمم که خدا هم یکتاپرستی و هم نبوت و هم امامت را در نسل ابراهیم ﷺ قرار داد، زیرا امامت ادامه راه توحید است، خدا این راه را برای کسانی که می‌خواهند به هدایت واقعی برسند، قرار داده است.

زُخْرُف: آیه ۳۰ - ۲۹

بَلْ مَنَّتُمْ هَؤُلَاءِ وَأَبَاءَهُمْ حَتَّىٰ جَاءَهُمْ

الْحَقُّ وَرَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿۲۹﴾ وَلَمَّا جَاءَهُمُ الْحَقُّ قَالُوا هَذَا سِحْرٌ وَإِنَّا

بِهِ كَافِرُونَ ﴿۳۰﴾

مردم مکه خود را پیرو ابراهیم ﷺ می‌دانستند و به کعبه که یادگار او بود، احترام می‌گذاشتند و دور آن طواف می‌کردند، اما آنان آیین ابراهیم ﷺ را به خرافات آلوده کردند و اطراف کعبه را پر از بت نمودند و به بت‌ها سجده می‌کردند، تو به آنان و پدران آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، به آنان نعمت‌های خود را ارزانی داشتی و قرآن را بر محمد ﷺ نازل کردی و او را به پیامبری برگزیدی تا آنان را آشکارا به سوی تو فرا خواند. اما وقتی محمد ﷺ برای آنان این قرآن را خواند، قرآن را انکار کردند و گفتند: «این قرآن، جادوست و ما به آن ایمان نداریم».

زُخْرُف: آیه ۳۵ - ۳۱

وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَىٰ رَجُلٍ

مِنَ الْقَرۡيَتَيْنِ عَظِيمٍ ﴿٣١﴾ أَهْمُ يَفۡسِمُونَ رَحِمَةَ رَبِّكَ نَحْنُ قَسَمْنَا
 بَيْنَهُم مَّعِيشَتَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَرَفَعْنَا بَعْضَهُمْ فَوْقَ بَعْضٍ دَرَجَاتٍ
 لِيَتَّخِذَ بَعْضُهُمۡ بَعْضًا سَخِرِيًّا وَرَحِمَةٌ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّا
 يَجْمَعُونَ ﴿٣٢﴾ وَلَوْلَا أَنۡ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنۡ يَكۡفُرُ
 بِالرَّحْمٰنِ لِيُؤۡتِيَهُمۡ سُقۡفًا مِّنۡ فَضَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيۡهَا
 يَظۡهَرُونَ ﴿٣٣﴾ وَلِيُؤۡتِيَهُمۡ أُنۡبِيَآءًا وَشُرَرًا عَلَيۡهَا
 يَتَكَبَّرُونَ ﴿٣٤﴾ وَزُخْرَفًا وَإِنۡ كُلُّ ذٰلِكَ لَمَّا مَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا
 وَالآخِرَةُ عِنۡدَ رَبِّكَ لِلْمُتَّقِينَ ﴿٣٥﴾

محمد ﷺ آنان را به یکتاپرستی فرا می خواند، ولی آنان می گفتند: «چرا این
 قرآن بر مردی بزرگ و ثروتمند از این دو شهر (مکه و طائف) نازل نشده
 است؟».

بیشتر ثروتمندان آن روزگار در دو شهر مکه و طائف زندگی می کردند، مکه
 شهری تجاری بود و طائف شهری مناسب برای کشاورزی بود.
 معیار ارزش انسان‌ها نزد آنان فقط ثروت و ریاست بود، آنان تصور
 می کردند که هر کس ثروت بیشتری داشته باشد تو او را بیشتر دوست داری و
 مقامش نزد تو بالاتر است، آنان تعجب می کردند که چرا شخصی مانند
 محمد ﷺ که دستش از مال دنیا خالی است، پیامبر شده است.

به راستی آنان در جهل و نادانی بودند.

مگر اختیار رحمت تو به دست آنهاست؟

مگر رحمت تو را آنان تقسیم می کنند؟

مگر کار به دست آنان است که به هر کس بخواهند نبوت عطا کنند و هر کس را که بخواهند از نبوت محروم کنند؟
هرگز.

تو خود رحمت خویش را تقسیم می کنی، تو می دانی چه کسی شایستگی مقام پیامبری را دارد.

آنان چقدر جاهل و نادانند که خیال می کنند هر کس ثروت بیشتری دارد تو او را بیشتر دوست داری.

هرگز چنین نیست. کسی که ثروت زیادی دارد، معلوم نیست که تو او را دوست داشته باشی!

تو زندگی دنیا را میان انسان‌ها تقسیم نمودی، بعضی را بر بعضی دیگر برتری دادی. تو چنین اراده کردی که برخی، برخی دیگر را به کار گیرند و انسان‌ها با هم همکاری داشته باشند.

نباید این تفاوت‌های ظاهری، انسان‌ها را فریب دهد، به راستی که رحمت تو از همه ثروتی که انسان‌ها جمع می کنند، بهتر است.

ثروت دنیا نزد تو آن قدر بی ارزش است که فقط باید نصیب افراد بی ارزش شود. بندگان خوب تو از چیزهایی که ارزش واقعی دارند، بهره مند شوند.

آری! دنیای بی ارزش باید فقط نصیب انسان‌های بی ارزش می شد!

اما اگر تو چنین کاری می کردی، چه اتفاقی می افتاد؟

انسان‌های کم ظرفیت و دنیاطلب به کفر علاقه پیدا می کردند و همه راه کفر را برمی گزیدند تا از دنیا بهره مند شوند.

تو می دانستی که انسان‌ها دنیا طلب هستند و اگر دنیا را فقط به کافران می دادی، آنان برای رسیدن به دنیا به کفر علاقه مند می شدند و این فتنه‌ای بزرگ بود.

پس تو تصمیم گرفتی دنیا را هم به مؤمن و هم به کافر بدهی. مؤمنان زیادی هستند که ثروتمند هستند همان‌طور که کافران زیادی هم ثروتمندند. از طرف دیگر مؤمنان فقیر هم وجود دارند، همان‌گونه که کافران فقیر هم وجود دارند. اکنون انسان‌ها می دانند که ثروت دنیا ربطی به ایمان و کفر ندارد، آنان از این فتنه نجات پیدا کردند.

اگر انسان‌ها دارای درک و شعور بالایی بودند، در این فتنه قرار نمی گرفتند تو ثروت دنیا را فقط به کافران می دادی، خانه‌های زیبا از نقره که پلّه‌های فراوان داشته باشد، خانه‌هایی که دارای درهای بزرگ و تخت‌های زیبا باشد که بر روی آن تکیه کنند و تو زیورها و زینت‌های دیگری به آنان می دادی. آری، دنیا نزد تو هیچ ارزشی ندارد. اگر دنیا به اندازه‌ی بال مگسی نزد تو ارزش داشت، ذره‌ای از آن را هم نصیب کافران نمی کردی. (۵۹)

به راستی که تو آخرت را برای پرهیزکاران قرار دادی، آخرتی که هرگز نابود نمی شود.

مردم مکه تصور می کردند که اگر کسی ثروتمند باشد، نزد تو گرامی و عزیز است، پس وقتی محمد ﷺ پیامبر شد تعجب کردند که چرا تو او را که فقیر است انتخاب کرده‌ای.

آنان باور داشتند که هر کس فقیر باشد، نزد تو جایگاهی ندارد، این باور غلطی بود، آنان نمی دانستند که دنیا برای تو بسیار بی ارزش است، آن قدر بی ارزش که اگر ترس از آن فتنه نبود، کاری می کردی که مردم ثروت را نشانه کفر بدانند.

آری، دنیا آن قدر بی ارزش است که می توانست نشانه کفر باشد و وضع جامعه به گونه ای باشد که هر کس که ثروتمند باشد، مردم بفهمند که او کافر است که ثروت دارد، اما این کار، فتنه ای را در پی داشت و سبب می شد که انسان های کم ظرفیت به سوی کفر رو آورند، به همین خاطر تو ثروت را بین مؤمن و کافر تقسیم کردی. امروز دیگر ثروت نشانه کفر نیست.

زُخْرَف: آیه ۳۹ - ۳۶

وَمَنْ يَعِشْ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِصْ لَهُ
شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ ﴿۳۶﴾ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ
أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ ﴿۳۷﴾ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَنَا قَالَ يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ
الْمَشْرِقَيْنِ فَيُطْسِقُ الْفَرِيقَ ﴿۳۸﴾ وَلَنْ يَنْفَعَكُمُ الْيَوْمَ إِذْ ظَلَمْتُمْ أَنَّكُمْ
فِي الْعَذَابِ مُشْتَرِكُونَ ﴿۳۹﴾

هر کس از یاد تو روی بگرداند، شیطانی را می فرستی که همواره همنشین او باشد و زشتی ها را برای او زیبا جلوه دهد.
کسی که از پذیرفتن حق ابا کند و راه کفر را برگزیند و شیفته دنیا شود، به چنین سرنوشتی دچار می شود و شیطان بر جان و روح او مسلط می شود.
(گویا تو قلب انسان را همانند لیوانی آفریدی که هر مقدار از آب خالی شود، هوا جای آن را پر می کند، هر مقدار که قلب انسان از یاد تو خالی شود، یاد دنیا، جای آن را پر می کند).

تو راه حق را به او نشان دادی اما او خودش حق را انکار کرد و به راه کفر قدم نهاد، تو هم او را به حال خود رها کردی و وسوسه‌های شیطان کار خودش را کرد و او را از راه سعادت باز داشت، او به راه گمراهی می‌رود و خیال می‌کند که راه خوشبختی را می‌پیماید.

تو به او مهلت می‌دهی و در عذاب او شتاب نمی‌کنی، وقتی روز قیامت فرا رسد او در جهنم همنشین شیطان خواهد بود، فرشتگان او را با شیطان به یک زنجیر می‌بندند. (۶۰)

این همنشینی برای او، عذابی سخت است، وقتی چهره و حشمت آن شیطان را می‌بیند، ترس و وحشت بر دلش می‌نشیند و به شیطان می‌گوید: «ای کاش فاصله تو از من به اندازه فاصله مشرق تا مغرب بود! تو بد همنشینی برای من بودی! کاش من به وسوسه‌های تو گوش نمی‌کردم، من پشیمان هستم که چرا به سخت گوش دادم، کاش راهم را از تو جدا می‌کردم و به این روز گرفتار نمی‌شدم». (۶۱)

اینجاست که فرشتگان به او می‌گویند: «پشیمانی هیچ سودی ندارد، شما به خودتان ستم کردید، این آتش، نتیجه کردار خودتان است، هر دو محکوم به کیفر هستید».

آری، هر کدام به گناه خود کیفر می‌شوند: یکی به گناه گمراه کردن و دیگری به گناه پیروی کردن.

شیطان در آتش می‌سوزد زیرا دیگری را گمراه کرده است، کافر در آتش می‌سوزد زیرا از شیطان پیروی کرده است، او به اختیار خود راه شیطان را برگزید، او می‌توانست به وسوسه‌های شیطان گوش نکند، شیطان او را وسوسه کرد، اما او خودش پیروی از شیطان را انتخاب کرد و برای همین باید

کیفر شود.

زُخْرُف: آیه ۴۰

أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصُّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْيَ وَمَنْ كَانَ فِي

ضَلَالٍ مُّبِينٍ ﴿۴۰﴾

بزرگان مکه با محمد ﷺ دشمنی می کردند، به سوی او سنگ پرتاب می کردند و خاکستر بر سرش می ریختند، محمد ﷺ با خود فکر کرد که چرا آنان ایمان نمی آورند، چرا سخن حق را قبول نمی کنند؟ اکنون تو با او چنین سخن می گویی:

ای محمد! تو وظیفه خودت را انجام بده، قرآن مرا برای مردم بخوان، اما بدان که برای این که کسی هدایت شود، باید آمادگی قلبی داشته باشد، او باید گوشی شنوا و چشمی بینا و فکری روشن داشته باشد. بعضی سخن تو را می شنوند، تو را می بینند، اما از این دیدن و شنیدن، بهره ای نمی برند، آنان تصمیم گرفته اند به تو ایمان نیاورند، آنان کسانی هستند که قدرت درک خود را از دست داده اند، اسیر دنیا و هوس های زودگذر آن شده اند، گویا کر و لال هستند و در تاریکی جهل و نادانی گرفتار شده اند.

ای محمد! آیا تو می توانی کسی را که گوشش نمی شنود، شنوا سازی؟ آیا می توانی کوردلان را بینا سازی؟ آیا می توانی کسی که اسیر گمراهی و لجاجت است، هدایت کنی؟ تو باید وظیفه خودت را انجام دهی، تو می توانی کسانی که گوش دلشان شنواست، هدایت کنی، همان کسانی که سخنت را می شنوند حقیقت را می فهمند و به تو ایمان می آورند، اما کسانی که اسیر

لجاجت شده‌اند نمی‌خواهند ایمان بیاورند، اما باید حجّت بر آنان تمام شود، برای آنان قرآن بخوان تا روز قیامت نگویند که نمی‌دانستیم راه حقّ چیست، سخن تو حقّ را برای آنان آشکار می‌کند و این خودشان هستند که حقّ را انکار می‌کنند، من در روز قیامت آنان را عذابی سخت خواهم نمود.

زُخْرُف: آیه ۴۲ - ۴۱

فَلَايَا نَذْهَبَنَّ بِكَ فَإِنَّا مِنْهُمْ
 مُنْتَقِمُونَ ﴿۴۱﴾ أَوْ نُرِيَّتِكَ الَّذِي وَعَدْنَاهُمْ فَإِنَّا عَلَيْهِمْ
 مُقْتَدِرُونَ ﴿۴۲﴾

در قرآن به کافران مکه وعده دادی که اگر به انکار و کفر خود ادامه دهند، عذاب آنان فرا خواهد رسید، کافران وقتی این مطلب را شنیدند با خود گفتند: «محمد، دیر یا زود، از دنیا می‌رود، با مرگ او، این وعده‌ها هم بی‌اثر می‌شود». اکنون با پیامبر چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! آنان چه فکر باطلی می‌کنند، حتی اگر مرگ تو فرا رسد، حتماً از آنان انتقام می‌گیرم یا در زمان حیات تو، آنچه از عذاب به آنان وعده داده‌ام نشان می‌دهم. ای محمد! فرقی نمی‌کند تو زنده باشی یا نه، من بر هلاک کردن آنان توانایی دارم و به زودی وعده من فرا می‌رسد».

این دو آیه زمانی نازل شد که پیامبر در مکه بود، بعداً پیامبر به مدینه هجرت کرد، در سال دوم هجری، در جنگ «بدر» خدا پیامبر را یاری کرد، در آن روز گروهی از این کافران کشته شدند و به سزای عملشان رسیدند.

زُخْرُف: آیه ۴۴ - ۴۳

فَاسْتَسِيكُ بِالَّذِي أُوحِيَ إِلَيْكَ إِنَّكَ
 عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿۴۳﴾ وَإِنَّهُ لَذِكْرٌ لَكَ وَلِقَوْمِكَ وَسَوْفَ
 تُسْأَلُونَ ﴿۴۴﴾

گروهی از مردم مکه به قرآن ایمان نیاوردند، این که آنان ایمان نیاوردند، دلیلی بر اشکال در برنامه محمد ﷺ نبود، آنان خودشان راه لجاجت را برگزیده بودند و خود را از سعادت محروم ساختند، اکنون تو با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! من قرآن را بر قلب تو نازل کردم، پس بر همین قرآن تکیه کن و راحت را ادامه بده که تو بر راهی راست قرار داری.

ای محمد! این قرآن، پند و موعظه‌ای برای تو و قوم توست، به زودی از شما سؤال خواهد شد که با قرآن چه کردید؟ در روز قیامت از تو می‌پرسم که آیا قرآن را به مردم ابلاغ کردی و از پیروانت سؤال خواهیم کرد که آیا به قرآن، عمل کردند؟ (۴۲)

زُخْرُف: آیه ۴۵

وَإِسْأَلُ مَنْ أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ مِنْ رُسُلِنَا أَجَعَلْنَا
 مِنْ دُونِ الرَّحْمَنِ آلِهَةً يُعْبَدُونَ ﴿۴۵﴾

بزرگان مکه که منافع خود را در بُت پرستی می‌دیدند به مردم می‌گفتند: «خدا به ما فرمان داده است که بُت‌ها را بپرستیم. پرستش بُت‌ها ما را به خدا نزدیک می‌کند».

این سخن دروغی بود که آنان می‌گفتند، تو هرگز انسان‌ها را به بُت پرستی

دعوت نکرده‌ای، اکنون در این آیه به محمد ﷺ چنین می‌گویی: «ای محمد! از پیامبرانی که قبل از تو آمدند سؤال کن! از آنان بپرس به چه مبعوث شدند؟ از آنان سؤال کن که آیا من از آنان خواسته‌ام که مردم را به خدایان دروغین بخوانند؟».

مؤمنان به محمد ﷺ و همه پیامبران ایمان دارند. آنان پیامبران را معلّمان بزرگ بشریت می‌دانند که هر کدام در رتبه و کلاسی، به آموزش بشر پرداخته‌اند. آری، پیامبران از اصول و برنامه یکسانی پیروی کرده‌اند که خدا به آنان نازل کرده بود، آنان مردم را به یکتاپرستی فرا خواندند.

اسم او «نافع» بود، او به سفر حج آمده بود، نگاهی به گوشه مسجد الحرام نمود، دید در آنجا جمعیت زیادی جمع شده‌اند، سؤال کرد که آنجا چه خبر است. به او گفتند: «امام باقر علیه السلام در آنجا به سؤالات مسلمانان پاسخ می‌دهد». با خود گفت: «نزد او می‌روم و سؤال مهمی از او می‌پرسم که نتواند جواب دهد».

نزدیک آمد و چنین گفت:

— من آمدم تا از شما سؤالی بپرسم.

— هر چه می‌خواهی بپرس!

— به من بگو بین عیسی علیه السلام و محمد ﷺ چند سال فاصله بود؟

— پانصد سال بین آن دو فاصله بود.

— آیا تو قبول داری که آخرین پیامبری که قبل از محمد ﷺ بود، عیسی علیه السلام بود

و عیسی علیه السلام پانصد سال قبل از محمد ﷺ زندگی می‌کرد؟

— آری.

— در آیه ۴۵ سوره زخرف خدا به محمد ﷺ می‌گوید: «از پیامبرانی که قبل از تو بوده‌اند، سؤال کن!». محمد ﷺ چگونه می‌تواند از عیسی ﷺ که پانصد سال قبل از او بوده است، سؤال کند؟ چگونه محمد ﷺ می‌تواند از پیامبرانی که صدها سال قبل از او بودند، سؤال پرسد؟

— آیا آیه ابتدایی سوره اسراء را خوانده‌ای؟

— آری، در آنجا خدا از سفر معراج محمد ﷺ سخن می‌گوید.

— جواب سؤال تو در آن آیه است. وقتی پیامبر به سفر معراج رفت، ابتدا به بیت المقدس رفت، خدا روح همه پیامبران را در آنجا جمع کرد و پیامبر در آن شب از پیامبران این سؤال را پرسید. (۶۳)

خدا محمد ﷺ را شبی به سفر آسمانی برد و او را مهمان اهل آسمان‌ها نمود، او محمد ﷺ را از مسجدالحرام، از کنار کعبه به بیت المقدس در فلسطین برد. خدا جبرئیل را فرستاد تا محمد ﷺ را به بیت المقدس ببرد و بعد از آن به هفت آسمان سفر کند.

خدا در آن شب برای محمد ﷺ برنامه ویژه‌ای داشت، خدا روح همه پیامبران خود را در بیت المقدس جمع نمود. (۶۴)

ابراهیم ﷺ به استقبال محمد ﷺ آمد و محمد ﷺ به او سلام کرد و پاسخ شنید. (۶۵)

همه پیامبران به صف ایستاده بودند، محمد ﷺ آرام آرام، صف‌ها را شکافت و جلو رفت. (۶۶)

جبرئیل به امر خدا، اذان گفت و سپس چنین گفت: «ای محمد! در محراب بایست و نماز را اقامه کن».

نماز بر پا شد، همه انبیاء، پشت سر محمد ﷺ به صف ایستادند. (۶۷)
وقتی نماز تمام شد، خدا به محمد ﷺ چنین گفت: «ای محمد! از آنان سؤال کن که به چه چیزی مبعوث شده‌اند؟».

اینجا بود که محمد ﷺ از جا بلند شد و رو به پیامبران کرد و فرمود: «شما به چه چیزی مبعوث شدید؟». آنان در جواب گفتند: «ما به یکتاپرستی مبعوث شدیم». (۶۸)

پس از آن محمد ﷺ به سوی آسمان‌ها سفر نمود و از هفت آسمان گذشت، در هر آسمانی شگفتی‌هایی دید و سپس به سوی عالم ملکوت رفت.

زُخْرُف: آیه ۵۰ - ۴۶

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ
وَمَلِيهِ فَقَالَ إِنِّي رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٤٦﴾ فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِآيَاتِنَا إِذَا
هُمْ مِنْهَا يَضْحَكُونَ ﴿٤٧﴾ وَمَا نُرِيهِمْ مِنْ آيَةٍ إِلَّا هِيَ أَكْبَرُ مِنْ أُخْتَيْهَا
وَأَخَذْنَاهُمْ بِالْعَذَابِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٤٨﴾ وَقَالُوا يَا أَيُّهَا السَّاحِرُ
ادْعُ لَنَا رَبَّكَ بِمَا عَاهَدَ عِنْدَكَ إِنَّا لَمُهْتَدُونَ ﴿٤٩﴾ فَلَمَّا كَشَفْنَا عَنْهُمْ
الْعَذَابَ إِذَا هُمْ يَنْكُتُونَ ﴿٥٠﴾

محمد ﷺ راه خود را آغاز کرده است، گروهی به او ایمان آورده‌اند ولی راه او طولانی است و باید صبر و استقامت کند، پیروان او هم در سختی هستند، کافران آنان را شکنجه می‌کنند، آنان نیز باید بر همه این سختی‌ها و مشکلات صبر کنند که تو سرانجام آنان را بر کافران پیروز خواهی کرد.

اکنون از موسی ﷺ یاد می‌کنی، او و پیروانش سختی‌های فراوانی را تحمل کردند، فرعون آنان را شکنجه می‌داد، اما سرانجام تو آنان را بر فرعون پیروز

نمودی.

تو به موسی علیه السلام معجزاتی دادی و او را نزد فرعون و پیروان فرعون فرستادی، موسی علیه السلام به آنان گفت: «من پیامبری هستم که از طرف پروردگار جهانیان آمدم».

فرعون به موسی علیه السلام گفت: «چه معجزه‌ای با خود آورده‌ای؟».

در این هنگام، موسی علیه السلام عصای خود را بر زمین انداخت، به قدرت تو، عصا تبدیل به اژدهایی وحشتناک شد، اژدهایی بزرگ که می‌رفت تخت فرعون را ببلعد. فرعون تا این منظره را دید، فریاد زد: «ای موسی! این اژدها را بگیر».

موسی علیه السلام دست دراز کرد و اژدها تبدیل به عصا شد.

همچنین موسی علیه السلام دست خود را به گریبان برد و سپس بیرون آورد، همه دیدند که دست او نورانی و درخشنده شد، طوری که نور و روشنایی آن بر آفتاب برتری داشت.

فرعون و فرعونیان فهمیدند که حق با موسی علیه السلام است، اما حاضر نشدند به موسی علیه السلام ایمان آورند. آنان حکومت و ریاست دنیا را بهتر از سعادت آخرت دانستند و به سخنان موسی علیه السلام خندیدند و همگی او و معجزاتش را مسخره کردند.

تو دوست داشتی که آنان هدایت شوند، پس معجزات دیگری به موسی علیه السلام دادی، معجزاتی که از نمونه قبلی آن، بزرگ‌تر و مهم‌تر بود، تو آنان را به بلاها گرفتار ساختی شاید توبه کنند و به حق باز گردند.

آنان به جای آن که حق را بپذیرند، موسی علیه السلام را جادوگر خطاب کردند، هر بار که بلای تازه‌ای بر آنان نازل می‌شد نزد موسی علیه السلام می‌آمدند و می‌گفتند: «ای

موسی! خدای تو با تو عهد دارد که دعایت را مستجاب کند، پس از خدایت بخواه تا این بلا را از ما دور کند، ما قول می‌دهیم که بعد از آن ایمان آوریم». موسی علیه السلام دعا می‌کرد و آن بلا از آنان دور می‌شد، اما آنان عهد و پیمان خود را می‌شکستند و ایمان نمی‌آوردند.

در اینجا شش بلایی که فرعونیان به آن مبتلا شدند را ذکر می‌کنم:

- ۱- طوفان‌های شدید که قصر فرعون و خانه طرفداران او را ویران کرد. آنان مجبور شدند که از شهر بیرون بروند و در بیابان‌ها خیمه بزنند.
- ۲- ملخ‌ها هجوم آوردند و محصولات آنان را از بین بردند.
- ۳- زندگی آنان پر از قورباغه شد و قورباغه‌ها از در و دیوار و لباس‌های آنان بالا می‌رفتند.
- ۴- نوعی آفت گیاهی به نام «شپش» به گیاهان آنان ضربه زد و نیز بر سر و صورت آنان می‌چسبید و زندگی آنان را مختل می‌کرد.
- ۵- وقتی آنان می‌خواستند آبی بیاشامند، فوراً آب، تبدیل به خون می‌شد.
- ۶- قحطی شدید و گرسنگی.

این شش بلا در یک سال اتفاق نیفتاد، بلکه آنان هر سال به یکی از این بلاها گرفتار شدند. سال جدید، بلای جدید.

فرعونیان وقتی این بلاها را می‌دیدند، می‌فهمیدند که این نشانه‌ای از طرف توست، آنان از موسی علیه السلام می‌خواستند تا دعا کند و این بلاها برطرف شود و آنان ایمان بیاورند، اما وقتی بلا برطرف می‌شد آنان به قول خود عمل نمی‌کردند.

زُخْرُف: آیه ۵۳ - ۵۱

وَنَادَى فِرْعَوْنُ فِي قَوْمِهِ قَالَ يَا قَوْمِ
 أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا
 تُبْصِرُونَ ﴿۵۱﴾ أَمْ أَنَا خَيْرٌ مِّنْ هَذَا الَّذِي هُوَ مَهِينٌ وَلَا يَكَادُ
 يُبِينُ ﴿۵۲﴾ فَلَوْلَا أُلْقِيَ عَلَيْهِ أَسْوِرَةٌ مِّنْ ذَهَبٍ أَوْ جَاءَ مَعَهُ الْمَلَائِكَةُ
 مُقْتَرِنِينَ ﴿۵۳﴾

گروهی از مردم مصر که پیرو فرعون بودند، وقتی معجزات موسی علیه السلام را دیدند به فکر فرو رفتند و در دین خود شک کردند، در آنان زمینه پذیرش حق به وجود آمد. اینجا بود که فرعون آنان را جمع کرد و برای آنان سخنرانی کرد و به خیال خودش، برتری خود را بر موسی علیه السلام ثابت نمود. او به مردم چنین گفت:

ای مردم! آیا حکومت سرزمین پهناور مصر از آن من نیست؟

این نهرها به فرمان من جاری می شوند.

قدری فکر کنید، موسی چه دارد؟ او یک عصا و یک لباس پشمینه بیشتر ندارد، آیا من بهترم یا او؟

من پادشاهی بزرگی دارم، همه مصر به فرمان من است، موسی فقیری است که نمی تواند به درستی سخن بگوید و زبانش هم لکنت دارد.

موسی خود را پیامبر خدا می داند، اگر او راست می گوید پس چرا خدا به او دستبندهای طلا نداده است؟ چرا فرشتگان همراه او نیامده اند تا سخنش را تأیید کنند؟

فرعون به مردم گفت: «موسی نمی تواند به درستی سخن بگوید و زبانش هم

لکنت دارد».

ماجرای لکنت زبان موسی علیه السلام چه بود؟

قبل از این که موسی علیه السلام به پیامبری برسد، زبانش لکنت داشت، این در اثر آتشی بود که موسی علیه السلام در کودکی به دهان گرفت.

در اینجا شرح آن ماجرا را می نویسم: خدا به مادر موسی علیه السلام دستور داد تا موسی علیه السلام را در صندوقچه ای قرار دهد و آن را به آب بیندازد. آب صندوقچه را به کاخ فرعون برد. زن فرعون از فرعون خواست تا موسی علیه السلام را فرزند خوانده خود کنند، آنان هیچ فرزندی نداشتند.

فرعون با این پیشنهاد موافقت کرد. تقریباً یک سال گذشت، روزی موسی علیه السلام همان طور که در بغل فرعون بود به فرعون چنگ زد و مقداری از ریش او را کند. فرعون بسیار ناراحت شد، پیشگویان دربار به او خبر داده بودند که به زودی یک نفر از بنی اسرائیل قیام می کند و حکومت تو را نابود می کند.

او با خود گفت: «من همه پسران بنی اسرائیل را کشتم، اکنون پسری را که آب به قصر من آورده است، به عنوان پسر خود نگهداری می کنم، نکند این بچه همان کسی باشد که می خواهد حکومت مرا نابود کند».

فرعون تصمیم گرفت تا موسی علیه السلام را به قتل برساند، زن او از این ماجرا باخبر شد و به فرعون گفت:

— ای فرعون! این یک کودک است. عقل کاملی که ندارد، چرا از کار او ناراحت شدی؟

— اتفاقاً او می داند که چه می کند.

— او را امتحان کن. اگر واقعاً معلوم شد عقل دارد، حق با توست.

— چگونه؟

— ای فرعون! صبر کن!

زن فرعون یک خرما و یک قطعه زغال آتشین را در چند متری موسی ﷺ قرار داد، آن وقت موسی ﷺ را رها کرد، موسی ﷺ ابتدا به سوی خرما رفت، او دستش را دراز کرد که خرما را بردارد. جبرئیل از آسمان نازل شد و قطعه زغال آتشین را در دهان او گذاشت، زبان موسی ﷺ سوخت و شروع به گریه کرد.

زن فرعون به فرعون گفت: «به تو گفتم که او کودک است و نمی داند چه می کند».

اینجا بود که فرعون آرام شد و از کشتن موسی ﷺ پشیمان شد. آری، این گونه جان موسی ﷺ حفظ شد، اما اثر آن سوختگی در زبانش باقی ماند و گاهی زبان او گیر می کرد.

سال ها گذشت، شبی که موسی ﷺ در کوه طور به پیامبری مبعوث شد، از خدا خواست تا لکنت زبان او را شفا دهد. خدا هم دعای او را مستجاب کرد. وقتی موسی ﷺ نزد فرعونیان آمد دیگر می توانست به راحتی با آنان سخن بگوید. فرعون در سخنرانی خود به مردم گفت: «موسی نمی تواند به درستی سخن بگوید و زبانش هم لکنت دارد». فرعون از گذشته موسی ﷺ سخن گفت و مردم را این گونه فریب داد، مردم موسی ﷺ را قبل از پیامبر شدن می شناختند و خیلی ها او را پسر فرعون خطاب می کردند. آن ها می دانستند که موسی ﷺ لکنت زبان دارد، اما خیلی از آنان نمی دانستند که موسی ﷺ شفا گرفته است، فرعون این سخن را گفت تا به خیال خود به موسی ﷺ عیبی بگیرد.

مناسب است در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکتهٔ اوّل

فرعون در سخنان خود چنین گفت: «این نهرها به فرمان من جاری می‌شوند»، منظور او از این سخن چه بود؟

رود نیل بسیار بزرگ است و از این رود، نه‌های بزرگی جدا می‌شود و سر تا سر کشور مصر را سیراب می‌کند. این نهرها با فرمان فرعون اداره می‌شد، کافی بود که دستور دهد تا یک نهر را ببندند و نگذارند آب به منطقه‌ای برسد.

همهٔ آبادی مصر به خاطر همین رود نیل و نه‌های آن بود، برای همین فرعون به آن می‌نازید و بر موسی علیه السلام فخر می‌فروخت.

* نکتهٔ دوم

فرعون به مردم گفت: «اگر موسی راست می‌گوید پس چرا خدا به او دستبندهای طلا نداده است؟».

در میان مردم مصر رسم بود که اگر کسی به ریاست می‌رسید با دستبند و گردنبند طلا خود را زینت می‌کرد و این نشانهٔ ریاست او بود. فرعون می‌خواست به مردم بگوید که موسی علیه السلام هرگز پیامبر نیست زیرا جز یک عصای چوبی و لباس پشمینه چیزی ندارد.

هدف فرعون این بود که ذهن مردم را به سوی ارزش‌های دروغین مشغول کند، در حالی که ارزش انسان به ایمان و تقوا و پاکی او می‌باشد نه به طلا و جواهراتی که همراه دارد.

* نکتهٔ سوم

فرعون به مردم گفت: «چرا فرشتگان همراه موسی نیامده‌اند تا سخنش را تأیید کنند؟».

فرعون انتظار داشت که فرشتگان بر موسی علیه السلام نازل شوند تا او بتواند فرشتگان را با چشم ببیند تا به خیال خود یقین کند که موسی علیه السلام پیامبر است، اما او به دنبال بهانه جویی بود.

اگر فرعون در جستجوی حق بود، معجزه عصای موسی علیه السلام برای او کفایت می کرد.

خداوند خواسته او را اجابت نکرد، زیرا اگر فرعون و فرعونیان فرشتگان را می دیدند و باز هم از قبول حق خودداری می کردند، عذاب فوراً نازل می شد. این قانون خداست: دیدن فرشتگان، ورود به جهان شهود است، کسی که به جهان شهود وارد شود، اگر کفر بورزد، فوراً به عذاب گرفتار می شود. خدا می خواست به آنان فرصت بدهد، شاید در آینده، به حق و حقیقت ایمان بیاورند و هدایت شوند، پس، پرده از چشم آنان برداشت و فرشتگان را به آنان نشان نداد.

زُخْرُف: آیه ۵۶ - ۵۴

فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا

فَاسِقِينَ ﴿۵۴﴾ فَلَمَّا آسَفُونَا انْتَقَمْنَا مِنْهُمْ فَأَغْرَقْنَاهُمْ

أَجْمَعِينَ ﴿۵۵﴾ فَجَعَلْنَاهُمْ سَلَفًا وَمَثَلًا لِّلْآخِرِينَ ﴿۵۶﴾

فرعون حق را شناخت و یقین داشت که موسی علیه السلام پیامبر توست، اما این سخنان را گفت و مردم را فریب داد و عقل آنان را به بازی گرفت. این شیوه و رسم حکومت های ستمگر است که مردم را فریب می دهند و سطح دانش و فهم آنان را پایین نگه می دارند. آن حکومت ها می دانند که بیدار شدن مردم، بزرگ ترین خطر برای آنان است و همیشه تلاش می کنند مردم را شستشوی

مغزی بدهند و آنان را با سخنان زیبای باطل، فریب دهند. مردم به سخنان فرعون گوش کردند و به خود ظلم کردند، آنان می توانستند از فرعون پیروی نکنند اما خودشان چنین خواستند، آنان شیفته دنیا و پول و ثروت بودند و برای دستیابی به دنیا از فرعون پیروی کردند و خود را از هدایت دور کردند.

هنگامی که آنان تو را به خشم آوردند، تو از آنان انتقام گرفتی و همه را در رود نیل غرق کردی. این گونه بود که آنان پیشوای کافرانی شدند که به خشم تو گرفتار می شوند. تو هلاکت آنان را مایه عبرتی برای آیندگان قرار دادی. (۶۹)

شبی به موسی علیه السلام فرمان دادی تا با بنی اسرائیل به سوی فلسطین حرکت کند. فرعون از ماجرا باخبر شد و با همه سپاهش به دنبال آنان حرکت کرد. موسی علیه السلام با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی علیه السلام خواستی عصای خود را به آب بزندی، وقتی موسی علیه السلام چنین کرد، رود نیل شکافته شد و موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون از پشت سر رسید، دید که رود نیل شکافته شده است، همراه با سپاهش وارد شکاف آب شد، وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت و آنها در آب غرق شدند.

یکی از یاران امام صادق علیه السلام، آیه ۵۵ این سوره را خواند، به فکر فرو رفت، خدا در این آیه می گوید: «وقتی فرعونیان مرا به خشم آوردند، از آنان انتقام گرفتم». او با خود فکر کرد: مگر خدا هم به خشم می آید؟ منظور از این سخن چیست؟

او نزد امام صادق علیه السلام رفت و این آیه را برای آن حضرت خواند، امام به او چنین فرمود: «خدا هرگز دچار دگرگونی نمی‌شود، خدا از خشم و غضب، بالاتر و والاتر است، او هرگز مانند انسان‌ها خوشحال و یا عصبانی نمی‌شود، او برای خود دوستانی انتخاب کرده است، پیامبران، دوستان خدا هستند. خدا، خوشحالیِ دوستان خود را، خوشحالی خود قرار داد و خشم آن‌ها را خشم خود معرفی کرده است.» (۷۰)

وقتی من این سخن را خواندم فهمیدم که معنای این آیه چیست: آن شب که فرعون با لشکر خود به دنبال موسی علیه السلام حرکت کرد تا او و یارانش را دستگیر کند، موسی علیه السلام از این حرکت فرعون به خشم آمد، خدا این خشم موسی علیه السلام را همانند خشم خودش قرار داد.

اگر کسی همه گناهان دنیا را انجام دهد، خدا از دست او عصبانی نمی‌شود، زیرا خدا هرگز عصبانی نمی‌شود.

هر جا خواندم که خدا از کسی راضی و خوشحال است، باید بدانم که خدا ثواب و رحمت خود را به آن شخص داده است.

هر جا خواندم که خدا از دست کسی عصبانی است، یعنی خدا آن شخص را به عذاب خود گرفتار کرده است.

هر جا خواندم خدا از کسی انتقام گرفت، یعنی خدا او را کیفر نمود.

زُخْرُف: آية ٦٥ - ٥٧

وَلَمَّا ضُرِبَ ابْنُ مَرْيَمَ مَثَلًا إِذَا قَوْمُكَ مِنْهُ
يَصُدُّونَ ﴿٥٧﴾ وَقَالُوا آلِهَتُنَا خَيْرٌ أَمْ هُوَ مَا ضَرَبُوهُ لَكَ إِلَّا جَدَلًا بَلْ
هُمْ قَوْمٌ خَصْمُونَ ﴿٥٨﴾ إِنَّ هُوَ إِلَّا عَبْدٌ أَنْعَمْنَا عَلَيْهِ وَجَعَلْنَاهُ مَثَلًا
لِابْنِي إِسْرَائِيلَ ﴿٥٩﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَجَعَلْنَا مِنْكُمْ مَلَائِكَةً فِي الْأَرْضِ
يَخْلُقُونَ ﴿٦٠﴾ وَإِنَّهُ لَعَلْمٌ لِلسَّاعَةِ فَلَا تَمْتَرَنَّ بِهَا وَاتَّبِعُونِ هَذَا
صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿٦١﴾ وَلَا يَصُدُّكُمْ الشَّيْطَانُ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ
مُبِينٌ ﴿٦٢﴾ وَلَمَّا جَاءَ عِيسَى بِالْبَيِّنَاتِ قَالَ قَدْ جِئْتُكُمْ بِالْحِكْمَةِ
وَالْبَيِّنَاتِ لَكُمْ بَعْضَ الَّذِي تَخْتَلِفُونَ فِيهِ فَاتَّقُوا اللَّهَ
وَأَطِيعُوا ﴿٦٣﴾ إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ
مُسْتَقِيمٌ ﴿٦٤﴾ فَاخْتَلَفَ الْأَحْزَابُ مِنْ بَيْنِهِمْ فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْ
عَذَابٍ يَوْمَ الْيَوْمِ ﴿٦٥﴾

محمد ﷺ مردم را به یکتاپرستی فرا می خواند و از آنان می خواست دست از بُت پرستی بردارند، او برای آنان قرآن می خواند و از سرنوشت کسانی که بُت پرستی را ادامه می دهند خبر داد.

روزی گروهی از بزرگان مکه در جایی جمع شده بودند، محمد ﷺ نزد آنان رفت و برای آنان آیاتی از سوره انبیاء را خواند. (آیات ۹۷ تا ۱۰۰).

وقتی آنان این آیات را شنیدند نتوانستند جوابی بدهند و به فکر فرو رفتند. آن آیات چه پیامی داشت که آنان را این گونه به فکر فرو برد؟

مناسب می بینم تا ترجمه آن سه آیه را بنویسم:

ای مردم! وعده حق که همان قیامت است، نزدیک می شود، در آن روز چشمان کافران از وحشت خیره می ماند و می گویند: «ای وای بر ما که از این روز، غافل بودیم، ما به خود ستم کردیم». فرشتگان به آنان می گویند: «به زودی شما و آنچه غیر از خدا می پرستیدید هیزم جهنم می شوید». به راستی اگر آن بُت ها، خدا بودند، هرگز به سوی جهنم برده نمی شدند، کافران با چشم خود می بینند که فرشتگان بُت ها را به سوی جهنم می برند تا در آتش سوزان جهنم بسوزانند. در آن روز، کافران و بُت ها برای همیشه در آتش جهنم خواهند بود و هیچ راه نجاتی برای آنان نخواهد بود.

این ترجمه آن آیات بود که در اینجا نوشتم.

بزرگان مکه به فکر فرو رفتند، آیا بُت های آنان در جهنم خواهند سوخت؟ آنان در برابر بُت ها سجده می کردند، حتی بعضی از مردم، فرزندان خود را برای بُت ها قربانی کرده بودند. آیا این سرانجام آن بُت ها می باشد؟ اگر محمد ﷺ این آیات را برای مردم بخواند، برای مردم هم سؤال پیش می آید، باید فکری کرد، باید جوابی پیدا کرد. چه کسی می تواند جوابی دندان شکن به

محمد ﷺ بدهد؟

لحظاتی گذشت، شخصی به نام «زَعْبَرِي» نزد آنان آمد، او همه بزرگان را در غم و غصه دید، علت را پرسید، آنان ماجرا را بیان کردند. او قدری فکر کرد و گفت:

— من می توانم پاسخ دندان شکنی به محمد بدهم!

— چه پاسخی؟

— آیا محمد به شما گفت که ما در جهنم خواهیم بود و آنچه غیر از خدا پرستیده شود، در جهنم خواهد سوخت؟

— آری.

— مسیحیان عیسی را می پرستند، محمد عیسی را یکی از بندگان خوب خدا می داند.

— خوب. نتیجه این سخن چیست؟

— طبق گفته محمد، عیسی در جهنم خواهد بود، زیرا مسیحیان او را می پرستند. او می گوید: «هر چه غیر از خدا پرستیده شود، در آتش جهنم می سوزد»، پس عیسی هم در جهنم می سوزد. چه اشکالی دارد که ما و بُت های ما در کنار عیسی باشیم؟

بزرگان مکه تا این سخن را شنیدند، بسیار خوشحال شدند و با صدای بلند خندیدند و شادی کردند.

اینجا بود که جبرئیل بر محمد ﷺ نازل شد و آیات ۵۷ تا ۶۵ سوره زُخْرُف را برای او خواند.

اکنون وقت آن است که این آیات را بنویسم:

ای محمّد! من از همه سخنان بندگان خود باخبرم! من می دانم که قوم تو دور هم جمع شدند و عیسی که پسر مریم بود را به عنوان مثالی ذکر کردند تا دلیلی برای باطل کردن سخن تو باشد.

آنان وقتی این سخن را شنیدند، خندیدند و گفتند: «آیا خدایان ما بهترند یا عیسی؟ اگر خدایان ما در جهنّم خواهند بود، عیسی هم در جهنّم خواهد بود، زیرا عدّه‌ای او را می پرستند. آنان این سخن را برای این گفتند که با تو ستیزه کنند، به راستی که آنان گروهی کینه توز و پرخاشگرند.

ای محمّد! عیسی بنده‌ای بود که به او نعمت پیامبری عطا کردم. من او را در بندگی و تقوا، الگویی برای بنی اسرائیل قرار دادم.

ای محمّد! این کافران به چه فکر می کنند؟ آیا فکر می کنند که من محتاج عبادت آنان هستم؟ من تو را به پیامبری فرستادم و از تو خواستم با آنان سخن بگویی و قرآن بخوانی تا خود آنان به رستگاری برسند. به آنان بگو که اگر من بخواهم می توانم به جای آنان فرشتگان را در زمین قرار دهم، فرشتگان هرگز معصیت مرا نمی کنند و همواره مرا عبادت می کنند. من هرگز نیازی به ایمان آنان ندارم.

ای محمّد! به آنان خبر بده که عیسی، سبب آگاهی از روز قیامت است، (نازل شدن عیسی از آسمان، گواه نزدیکی قیامت است).

ای محمّد! به مردم بگو که به روز قیامت، شک نکنند که سرانجام فرا می رسد، از آنان بخواه که از تو پیروی کنند که پیروی از تو، راه راست است و آنان را به سعادت می رساند، به آنان بگو که مواظب باشند مبادا شیطان آنان را فریب دهد که شیطان دشمن آشکار انسان‌ها می باشد.

ای محمّد! من عیسی را به عنوان پیامبر خود برگزیدم، عیسی با معجزات به

سوی مردم رفت و به آنان گفت: «من از طرف خدا همراه با حکمت نزد شما آمده‌ام تا بعضی از چیزهایی را که در آن اختلاف دارید، برایتان توضیح دهم و حق را آشکار کنم، پس تقوا پیشه کنید و از من پیروی کنید. بدانید که خدای یگانه، خدای من و خدای شماست، پس او را پرستید که این همان راه راست است.»

این سخنی بود که عیسی به آن مردم گفت، اما گروه‌هایی از مردم درباره عیسی اختلاف کردند و بعضی او را خدا پنداشتند، پس وای بر آنان! عذابی دردناک در انتظار کسانی است که بر خود ظلم کردند.

درست است که قرآن در آیه ۹۷ سوره انبیا از عذاب کسانی که مورد پرستش واقع می‌شوند، سخن گفته است، اما هرگز عیسی علیه السلام در آتش نخواهد سوخت، او پیامبر و بنده نیکوکار خدا بود.

افرادی مثل فرعون در آتش می‌سوزند، زیرا آن‌ها خودشان مردم را به پرستش خود فرا خواندند و به این کار راضی بودند، اما عیسی علیه السلام بارها مردم را به یکتاپرستی دعوت کرد، او از این که عده‌ای او را می‌پرستند، بیزار است. آری، همه بُت پرستان، همه بُت‌ها و هر کس که مردم را به عبادت خود فرا خواند، در آتش جهنم می‌سوزند.

مناسب می‌بینم آیه‌ای از قرآن را بنویسم که نشان می‌دهد که عیسی علیه السلام هرگز راضی نبود انسان‌ها او را پرستند.

این شرح آیه ۱۱۶ سوره مائده است: خدا در روز قیامت به عیسی علیه السلام چنین می‌گوید: «ای عیسی! آیا تو به مردم گفتی که به جای پرستش من، تو و مادرت را پرستند؟».

عیسی علیه السلام در پاسخ می‌گوید: «بارخدا یا! من هرگز حق ندارم آنچه را شایسته من نیست، بگویم، اگر چنین سخنی گفته باشم، تو می‌دانی! تو از تمام اسرار پنهان باخبری. من چیزی جز آنچه مرا به آن مأمور کرده بودی، به آنان نگفتم. به آنان گفتم: «خدایی را پرستید که پروردگار من و پروردگار شماست.»
آن روز خدا همه کسانی که عیسی علیه السلام را پرستیدند یا او را پسر خدا دانستند به آتش جهنم می‌فرستد و عیسی علیه السلام را در بهشت جای می‌دهد.

* * *

در اینجا دو نکته را باید بنویسم:

* نکته اول

در آیه ۶۱ این سوره می‌خوانیم که عیسی علیه السلام، سبب آگاهی به روز قیامت است. وقتی دشمنان عیسی علیه السلام خواستند او را به قتل برسانند، خدا عیسی علیه السلام را به آسمان برد. او در آسمان است تا زمانی که مهدی علیه السلام ظهور کند. این وعده خداست که عیسی علیه السلام از آسمان فرود می‌آید و پشت سر مهدی علیه السلام نماز می‌خواند.

فرود آمدن عیسی علیه السلام از آسمان، نشانه این است که دیگر قیامت نزدیک است.

* نکته دوم

در آیه ۶۳ این سوره آمده است که عیسی علیه السلام به مردم چنین گفت: «من آمده‌ام بعضی از چیزهایی را که در آن اختلاف دارید، برایتان توضیح بدهم و حق را آشکار کنم.»

سؤال‌هایی که در بین انسان‌ها می‌باشد به دو گروه تقسیم می‌شود:
الف. سؤال‌های مهم: مطالبی که برای سعادت و رستگاری انسان لازم است، پیامبران این اختلاف‌ها را حل می‌کنند، مثل این که آیا خدا، شریک دارد یا نه؟

پیامبران یگانگی خدا را بیان می کنند و به این سؤال پاسخ می دهند.
 ب. سؤال های غیر مهم: مطالبی که در سعادت انسان اثر ندارد، مثل این که آیا ماه از کره زمین جدا شده است یا از سیاره دیگری جدا شده است؟ این سؤال هیچ نقشی در سعادت و رستگاری انسان ها ندارد. پیامبران وظیفه ندارند به این سؤالات پاسخ دهند.

زُخْرُف: آیه ۶۶

هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا

يَشْعُرُونَ ﴿۶۶﴾

بزرگان مکه با محمد ﷺ دشمنی می کردند و همواره به دنبال این بودند که با قرآن ستیز کنند، تو بهترین کتاب آسمانی را برای آنان فرستادی، محمد ﷺ را که بزرگ ترین پیامبرت بود، برای هدایتشان فرستادی، دیگر چه می خواهند؟ منتظر چه هستند؟ چرا ایمان نمی آورند؟

آنان بعد از قرآن و محمد ﷺ منتظر چه هستند؟

آیا آنان منتظرند که قیامت ناگهان فرارسد و آن وقت ایمان بیاورند؟ قیامتی که وقتی فرارسد، همه در بی خبری هستند.

مگر آنان نمی دانند دیگر در آن لحظه، ایمان آوردن سودی ندارد؟

ایمانی که از روی ترس و اجبار باشد، ارزش ندارد، فقط ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را برگزیند، وقتی که خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، دیگر فرصت به پایان رسیده است، اگر کسی آن لحظه ایمان آورد، ایمانش قبول واقع نمی شود.

زُخْرُف: آیه ۶۷

الْأَخِلَاءُ يَوْمَئِذٍ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ إِلَّا

الْمُتَّقِينَ ﴿۶۷﴾

کافران در این دنیا با یکدیگر دوست هستند و یکدیگر را یاری می‌کنند، اما در روز قیامت این دوستی‌ها جای خود را به دشمنی می‌دهند، گروهی گروه دیگر را نفرین می‌کند و از یکدیگر بیزار می‌جویند. یکی به دوستش می‌گوید: «تو بودی که مرا به این عذاب گرفتار کردی»، دیگری می‌گوید: «خدا تو را عذاب کند که مرا به این روز انداختی!». ولی مؤمنانی که در این دنیا با هم دوست بودند، در روز قیامت هم با هم دوست هستند و به یکدیگر مهربانی می‌کنند، زیرا دوستی آنان حول ارزش‌های جاودانی بود و نتیجه این دوستی در قیامت بیشتر آشکار می‌شود.

زُخْرُف: آیه ۷۳ - ۶۸

يَا عِبَادِ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ وَلَا أَنْتُمْ

تَحْزَنُونَ ﴿۶۸﴾ الَّذِينَ آمَنُوا بِآيَاتِنَا وَكَانُوا مُسْلِمِينَ ﴿۶۹﴾ ادْخُلُوا

الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ تُحْبَرُونَ ﴿۷۰﴾ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ

ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ وَفِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَتَلَذُّ الْأَعْيُنُ وَأَنْتُمْ فِيهَا

خَالِدُونَ ﴿۷۱﴾ وَتَسْلُكُ الْجَنَّةَ الَّتِي أُورِثْتُمُوهَا بِمَا كُنْتُمْ

تَعْمَلُونَ ﴿۷۲﴾ لَكُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ كَثِيرَةٌ مِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿۷۳﴾

در روز قیامت تو به مؤمنان چنین می‌گویی: «ای بندگان من! امروز شما را هیچ ترس و اندوهی نیست، ای کسانی که به آیات من ایمان آوردید و تسلیم فرمان من شدید، اکنون همراه با همسرانتان با آرامش و شادمانی به بهشت

وارد شوید».

آنان وارد بهشت می شوند و از نعمت های زیبای آنجا بهره مند می شوند، غذا و نوشیدنی پاک در ظرف ها و جام های طلا به آنان عرضه می شود، در بهشت آنچه دل می خواهد و چشم از دیدن آن لذت می برد، وجود دارد. فرشتگان به آنان می گویند: «این بهشتی است که به خاطر اعمال خوبتان به شما به ارث رسید، بدانید که در باغ های بهشت برای شما، میوه های فراوان است، هر چه می خواهید، بخورید».

در اینجا دو نکته را باید بیان کنم:

* نکته اول

در آیه ۷۰ آمده است که خدا به مؤمنان می گوید: «اکنون همراه با همسرانتان با آرامش و شادمانی به بهشت وارد شوید». معلوم است که این در صورتی است که همسران آنان نیز مؤمن و نیکوکار بودند و در مسیر ایمان با شوهرانشان همگام بودند، کسی که در دنیا کافر بوده است، وارد بهشت نخواهد شد.

* نکته دوم

در آیه ۷۲ چنین می خوانم: فرشتگان به مؤمنان می گویند: «این بهشتی است که به شما به ارث رسید». منظور از این سخن چیست؟ خدا برای هر انسانی جایگاهی در بهشت و جایگاهی در جهنم آماده کرده است، کسی که کفر بورزد به جهنم می رود، سؤال این است، جایگاه بهشتی او چه می شود؟

خدا آن جایگاه را به مؤمنان می دهد، این مؤمنان هستند که جایگاه بهشتی

کافران را به ارث می‌برند. (۷۱)

زُخْرُف: آیه ۷۷ - ۷۴

إِنَّ الْمَجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ
خَالِدُونَ ﴿۷۴﴾ لَا يُفْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ﴿۷۵﴾ وَمَا
ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا هُمُ الظَّالِمِينَ ﴿۷۶﴾ وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ
عَلَيْنَا رُبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَا كُنْتُمْ ﴿۷۷﴾

از سرنوشت مؤمنان سخن گفتم، اکنون می‌خواهی از سرنوشت مجرمان
سخن بگویی.

«مجرمان» چه کسانی هستند؟

آنان کسانی هستند که حق را شناخته‌اند، اما از روی عناد و دشمنی آن را
انکار کردند، آنان در روز قیامت جاودانه در عذاب جهنم خواهند بود، عذاب
آنان هیچ کم نمی‌شود و آنان در آنجا هیچ امیدی به نجات نخواهند داشت.
تو هرگز به آنان ستم نمی‌کنی ولی آنان خود ستمکار بودند و به خود و
دیگران ستم نمودند و سرمایه و جودی خویش را تباه کردند و به چنان
سرنوشتی مبتلا شدند.

آنان می‌دانند که هیچ راه نجاتی ندارند، پس آرزوی مرگ می‌کنند، آنان فریاد
برمی‌آورند و با نگهبان جهنم چنین می‌گویند: «ای کاش خدای تو ما را
بمیراند تا از این عذاب آسوده شویم». نگهبان جهنم به آنان می‌گوید: «شما
برای همیشه در اینجا و در این عذاب خواهید بود و از مرگ خبری نیست».

زُخْرُف: آیه ۸۰ - ۷۸

لَقَدْ جِئْنَاكُمْ بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ
 كَارِهُونَ ﴿۷۸﴾ أَمْ أَيْرْمُوا أَمْرًا فَإِنَّا مُبْرِمُونَ ﴿۷۹﴾ أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا
 لَأَنسَمِعَ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ ﴿۸۰﴾

بُت پرستان مکه می دانستند که حق با محمد ﷺ است، اما او را دروغگو خواندند و سخنش را نپذیرفتند، اکنون تو با آنان سخن می گویی: «من حق را برای شما آشکار ساختم، قرآن را برای شما فرستادم، اما شما از آن روی گردان شدید، شما برای دشمنی با قرآن تصمیم محکمی گرفتید و با هم پیمان بستید، بدانید که من هم بر کیفر شما تصمیم محکمی گرفتم. آیا خیال می کنید که من سخنان پنهان شما را نمی شنوم؟ شما با هم محرمانه سخن می گوید و می پندارید که من از شما بی خبرم؟ بدانید که سخن شما را می شنوم و فرشتگان من نزد شما هستند و هر چه را می گوید ثبت می کنند».

* * *

زُخْرُف: آیه ۸۲ - ۸۱

قُلْ إِنْ كَانَ لِلرَّحْمَنِ وَكُدٌ فَأَنَا أَوَّلُ
 الْعَابِدِينَ ﴿۸۱﴾ سُبْحَانَ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبِّ الْعَرْشِ عَمَّا
 يَصِفُونَ ﴿۸۲﴾

بُت پرستان بُت های خود را دختران تو می دانستند و در مقابل آنان سجده می کردند، اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی تا به آنان چنین بگویی: ای مردم! من هر چقدر با شما سخن گفتم، سخنم را قبول نکردید، اکنون به شما چنین می گویم: اگر خدا فرزندی می داشت، من اوّل کسی بودم که از

فرزند خدا اطاعت می‌کردم، زیرا ایمان و اعتقاد من به خدا بیشتر از شما است. ای مردم! شما به خدا سخنانِ ناروایی را نسبت می‌دهید، خدایی که آسمان‌ها و زمین را آفریده است و خدایِ عرش است، از این نسبت‌ها به دور است.

در اینجا مناسب است دو نکته را بنویسم:

* نکتهٔ اوّل

خدا می‌دانست که بُت‌پرستان، اسیر لجاجت شده‌اند، برای همین به محمد ﷺ فرمان داد که با آنان این‌گونه سخن بگوید، آری، خدا هرگز فرزند ندارد، اما اگر بر فرض او فرزند می‌داشت، محمد ﷺ اولین کسی بود که از فرزند خدا اطاعت می‌کرد.

این مردم چقدر جاهل بودند که قطعه‌های سنگ را فرزند خدا می‌دانستند، مگر آن سنگ‌ها چه کاری می‌توانستند انجام دهند؟

خدانه از تنهایی می‌ترسد و نه نیاز به کمک دارد که بخواهد فرزندی داشته باشد، این یک قانون است: هر چیزی که فرزند داشته باشد، محکوم به فناست.

* نکتهٔ دوم

او خدایِ «عرش» است. منظور از «عرش» در اینجا چیست؟ عرش در لغت به معنای «تخت» است، منظور از «عرش» در اینجا «مجموعهٔ جهان» می‌باشد، خدا جسم نیست تا بخواهد بر روی تختِ پادشاهی خودش بنشیند. او بالاتر از این است که بخواهد در مکانی و جایی قرار بگیرد.

منظور از «عرش» در این آیه همه زمین و آسمان‌ها می‌باشد. وقتی پادشاه بر روی تخت خود می‌نشیند، در واقع او قدرت و احاطه خود را به کشور خود نشان می‌دهد. خدا همه جهان هستی را آفریده است و بر آن قدرت کامل دارد.

زُخْرُف: آیه ۸۳

فَدَرَّهُمْ يَخُوضُوا وَيَلْعَبُوا حَتَّى يُلَاقُوا يَوْمَهُمُ الَّذِي

يُوعَدُونَ ﴿۸۳﴾

کافران به آیین خود دل خوش کرده بودند، شیطان آیین آنان را برایشان زیبا جلوه داده بود، اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی تا آنان را به حال خود رها کند تا سرگرم زندگی دنیا و لذت‌ها و شهوات شوند. تو به آنان فرصت می‌دهی تا آن روزی که به آنان وعده داده شده است فرارسد. آری، لحظه مرگ، فرشتگان پرده از چشم بت پرستان برمی‌دارند و آن‌ها شعله‌های آتش جهنم را می‌بینند، آنان صحنه‌های هولناکی می‌بینند، فریاد و ناله‌های جهنمیان را می‌شنوند، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می‌آید که گفتنی نیست. (۷۲)

زُخْرُف: آیه ۸۶ - ۸۴

وَهُوَ الَّذِي فِي السَّمَاءِ إِلَهُ وَفِي الْأَرْضِ إِلَهُ

وَهُوَ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ ﴿۸۴﴾ وَتَبَارَكَ الَّذِي لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ

وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَعِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴿۸۵﴾ وَلَا

يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ ﴿٨٦﴾

تو در آسمان‌ها خدای یگانه‌ای، تو در زمین خدای یگانه‌ای و تو فرزانه و دانا هستی، تو آن خدای بزرگواری هستی که پادشاهی آسمان‌ها و زمین و هر آنچه بین آنهاست از آن توست. تو می‌دانی که روز قیامت چه زمانی فرا می‌رسد، در آن روز همه انسان‌ها را زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند.

در آن روز فقط کسانی که از روی علم به یگانگی تو شهادت دهند اجازه شفاعت دارند، این قانون توست.

مشرکان دو گروه هستند:

گروه اول: گروهی هستند که بت‌ها را شریک تو می‌دانند و می‌گویند بت‌ها از آنان شفاعت می‌کنند. این سخن باطل است، هرگز تو به بت‌ها اجازه شفاعت نمی‌دهی.

گروه دوم: گروهی که دوستان تو را شریک تو قرار داده‌اند، مثلاً مسیحیان عیسی ﷺ و عده‌ای هم فرشتگان را شریک تو قرار داده‌اند. یهودیان هم یکی از پیامبران تو را که نامش «عزیر» بود شریک تو دانستند و او را فرزند تو خواندند.

در روز قیامت تو به عیسی و عزیر و فرشتگان اجازه شفاعت می‌دهی، اما آنان فقط کسانی را شفاعت می‌کنند که یکتاپرست بوده‌اند. آنان هرگز مشرکان را شفاعت نمی‌کنند.

زُخْرُف: آیه ۸۹ - ۸۷

وَلَيْنَ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَهُمْ لَيَقُولَنَّ اللَّهُ فَآتَى
 يُؤْمِنُونَ ﴿۸۸﴾ فَاصْفَحْ عَنْهُمْ وَقُلْ سَلَامٌ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ ﴿۸۹﴾

هر کس که به فطرت پاک خود مراجعه کند، می فهمد که تو خالق این جهان هستی و او را آفریده‌ای، تو به همه انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را بیابند.

اگر از انسان‌ها پرسیده شود: «چه کسی شما را آفریده است»، فطرت آنان، پاسخ را به خوبی می داند و در پاسخ می گویند: «خدا ما را آفریده است». این نور فطرتی است که تو در نهاد انسان‌ها قرار دادی، پس چرا عده‌ای از پرستش تو روی برمی گردانند و چرا راه کفر را برمی گزینند؟

تو محمد ﷺ را برای هدایت آنان فرستادی و آنان سخنش را نپذیرفتند، محمد ﷺ به درگاه تو رو کرد و از آنان به تو شکایت کرد: «خدایا! اینان مردمی هستند که ایمان نمی آورند».

تو این سخن محمد ﷺ را شنیدی، تو صدای بندگان خویش را می شنوی و از همه چیز آگاهی، اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا از آنان روی بگرداند و به آنان چنین بگوید: «بروید به سلامت! بروید هر کاری می خواهید بکنید».

تو به محمد ﷺ چنین فرمان دادی و محمد ﷺ چنین کرد، اما آنان به زودی خواهند فهمید که با این لجبازی‌های خود، چه آتش سوزانی را برای خود فراهم ساخته‌اند.

* * *

خدا از محمد ﷺ خواست تا آخرین پیام خود را به آن کافران بگوید، پیام محمد ﷺ به آنان چنین بود: «مرا به خیر و شما را به سلامت».

سخن گفتن با آن کوردلان، چیزی جز هدر دادن وقت نبود، خدا از محمد ﷺ خواست که دیگر وقت خود را صرف آنان نکند، آنان اسیر لجاجت شده‌اند، حق را شناختند و تصمیم گرفته‌اند لجبازی کنند.

وظیفه محمد ﷺ این بود که راه حق و باطل را برای آنان بیان کند، او دیگر وظیفه خود را انجام داده است. از این لحظه به بعد محمد ﷺ باید وقت خود را صرف برنامه‌های اساسی خود کند، او باید کسانی را به سوی اسلام دعوت کند که زمینه هدایت در آنها وجود دارد و روحیه حق‌پذیری دارند، این کافران را باید به حال خود رها کند. (۷۳)

سوره دُخان

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۴ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «دُخان» به معنای «دود» می‌باشد، در آیه ۱۰ به این مطلب اشاره شده است که قبل از برپایی قیامت، دودی همه جا را فرا می‌گیرد و چهل شبانه‌روز باقی می‌ماند. به همین جهت این سوره را به این نام خوانده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، نشانه‌های روز قیامت، اشاره به سرکشی فرعون و هلاکت او و پیروانش، قیامت و زنده شدن انسان‌ها در آن روز، عذاب کافران در جهنّم، پاداش مؤمنان در بهشت.

دُخان: آیه ۸ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ وَالْكِتَابِ
الْمُبِينِ ﴿٢﴾ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ مُبَارَكَةٍ إِنَّا كُنَّا مُنذِرِينَ ﴿٣﴾ فِيهَا
يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ﴿٤﴾ أَمْرًا مِنْ عِنْدِنَا إِنَّا كُنَّا
مُرْسِلِينَ ﴿٥﴾ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ ﴿٦﴾ رَبِّ
السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنْ كُنْتُمْ مُوقِنِينَ ﴿٧﴾ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ
يُحْيِي وَيُمِيتُ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ ﴿٨﴾

در ابتدا، دو حرف «حا» و «میم» را ذکر می‌کنی، این دو حرف، از حروف الفبا می‌باشند، قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. اکنون به قرآن سوگند یاد می‌کنی، همان قرآنی که سخنش واضح و روشن است، تو به قرآن قسم می‌خوری که قرآن را در شب پربرکت قدر نازل کردی، تو همواره انسان‌ها را از عذاب روز قیامت ترساندی و از آنان خواستی تا خود را از آن عذاب نجات دهند.

قرآن در شب قدر نازل شد، شب قدر، شب بزرگی است و هر امری بر اساس

حکمت تو و به فرمان تو تنظیم می‌گردد.
 تو قرآن را برای هدایت مردم فرستادی، فرستادن قرآن، نشانه‌ای از مهربانی
 تو بود که تو خدای شنوا و دانا هستی.
 اگر انسان‌ها فکر کنند می‌فهمند که تو خدای آسمان‌ها و زمین و آنچه میان
 آن‌هاست، می‌باشی. خدایی جز تو نیست، تو می‌میرانی و زنده می‌کنی، تو
 خدای انسان‌ها و خدای نیاکان آنان هستی.

مدّت‌ها بود که این سؤال ذهن مرا مشغول کرده بود: شب ۲۷ ماه رجب شب
 «بعثت» است، شبی که قرآن بر پیامبر نازل شد، ما همواره شب بعثت را جشن
 می‌گیریم، شبی که محمد ﷺ به پیامبری انتخاب شد، پس چرا می‌گویند: «قرآن
 در شب قدر نازل شده است؟». شب قدر یکی از شب‌های ماه رمضان است،
 شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ این ماه است.

آیا قرآن در شب ۲۷ رجب نازل شد یا در ماه رمضان؟

کدام پاسخ صحیح است؟

بعداً متوجه شدم که نزول قرآن به دو صورت بوده است:

* اول: نزول یکپارچه

قرآن یکبار در شب قدر به قلب پیامبر (از اول سوره حمد تا آخر سوره
 ناس) نازل شد.

* دوم: نزول مرحله به مرحله

قرآن در مدّت بیست و سه سال به مناسبت‌های مختلف بر پیامبر نازل
 می‌شد. مناسبت‌ها سبب می‌شد تا آیات قرآن در ذهن و جان مسلمانان بهتر
 رسوخ کند و قرآن در واقعیت زندگی فردی و اجتماعی آنان وارد شود. آغاز

این نزول در شب ۲۷ رجب بوده است.

اکنون می‌خواهم دربارهٔ شب قدر بنویسم: خدا برای انسان‌ها در آن شب برنامه‌ریزی می‌کند، به این برنامه «تقدیر» می‌گویند. تقدیر همان سرنوشت هر انسان است که به آن «قضا و قدر» هم گفته می‌شود.

این سخن پیامبر است: «هر کس به تقدیر خدا ایمان نداشته باشد، خدا در روز قیامت به او نظر رحمت نمی‌کند». (۷۴)

اکنون سؤالی در ذهن من نقش می‌بندد: منظور از این سرنوشت (قضا و قدر) چیست؟ اگر خدا به من اختیار داده است و من در انجام کارهای خود اختیار دارم، پس دیگر سرنوشت (قضا و قدر) چه معنایی دارد؟

اگر خدا در شب قدر زندگی مرا قبلاً برنامه‌ریزی می‌کند، دیگر اختیار من چه معنایی دارد؟

باید جواب این سؤال را بیابم...

یکی از یاران امام صادق علیه السلام دربارهٔ قضا و قدر از ایشان سؤال کرد، امام به او فرمود:

— آیا می‌خواهی سرنوشت یا قضا و قدر را در چند جمله برایت بیان کنم؟
— آری. مولای من!

— وقتی روز قیامت فرا رسد و خدا مردم را برای حسابرسی جمع کند، از قضا و قدر یا سرنوشت آن‌ها سؤال نمی‌کند، بلکه از اعمال آنان سؤال می‌کند.

من باید در این جمله فکر کنم. منظور از این سخن چیست؟

خدا در روز قیامت هنگام حسابرسی از من سؤال می‌کند: «چرا دروغ گفتی؟ چرا تهمت زدی؟ چرا به دیگران ظلم کردی؟».

این سؤالات درستی است، زیرا خدا از کارهایی سؤال می‌کند که من انجام داده‌ام، ولی خدا هرگز در روز قیامت به من نمی‌گوید: «چرا عمر تو کوتاه بود؟ چرا بیمار شدی؟ چرا در ایران به دنیا آمدی؟»، زیرا این‌ها چیزهایی است که به سرنوشت (قضا و قدر) برمی‌گردد.

روشن است که منظور از مرگ و بیماری در اینجا، چیزی است که من خودم باعث آن نبوده‌ام. اگر من خودم باعث بیماری یا مرگ خودم بشوم، این دیگر تقدیر نیست، بلکه عمل خود من است. (کسی که خودکشی می‌کند، خودش چنین اراده کرده است).

سخن امام صادق علیه السلام را بار دیگر می‌خوانم: «هرچه خدا درباره آن در روز قیامت سؤال نمی‌کند، به قضا و قدر برمی‌گردد و هرچه که به اعمال انسان برمی‌گردد، از قضا و قدر نیست».

در شب قدر هر سال، مشخص می‌شود که آیا من تا سال بعد زنده می‌مانم یا نه؟ مریض می‌شوم یا نه؟ همه این‌ها به قضا و قدر برمی‌گردد، اما این که من در این مدت، چه کارهایی انجام می‌دهم، به «عمل و کردار» من مربوط می‌شود و جزء قضا و قدر نیست!

تا اینجا فهمیدم که زندگی من دو محدوده جداگانه دارد:

* محدوده اول: محدوده عمل. در این محدوده همه کردارها و رفتارهای من جای می‌گیرد (نماز خواندن، کمک به دیگران، روزه گرفتن، دروغ گفتن، غیبت کردن و...).

محدوده دوم: محدوده قضا و قدر. در این محدوده سرنوشت من جای می‌گیرد (مدت عمر من، بیماری و سلامتی من، بلاها، سختی‌ها و...).

این دو محدوده هرگز با هم تداخل پیدا نمی‌کند. (۷۵)

خدا فقط در روز قیامت درباره محدوده اول از من سؤال می‌کند، زیرا من مسئول کردار و رفتار خود هستم. خدا هرگز عمل مرا برنامه‌ریزی و تقدیر نمی‌کند، این خود من هستم که با اختیار خود، عمل و کردار خود را شکل می‌دهم.

خدا به حکمت خویش، روزی عده‌ای را کم و روزی عده‌ای را زیاد می‌کند، عده‌ای در بیماری و سختی هستند و عده‌ای هم در سلامتی. عده‌ای در جوانی از دنیا می‌روند و عده دیگر در پیری.

این‌ها از قضا و قدر است، اما اعمال من، ربطی به قضا و قدر ندارد، اعمال من به اختیار من ارتباط دارد. من در هر شرایطی که باشم، اختیار دارم و می‌توانم راه خوب یا راه بد را انتخاب کنم. (۷۶)

اکنون می‌دانم که در شب ۱۹ یا ۲۱ یا ۲۳ ماه رمضان چه چیزهایی برای من تنظیم می‌شود. اکنون می‌توانم آیات ۳ و ۴ این سوره را بهتر بفهمم: «من قرآن را در شب قدر نازل نمودم، شب قدر، شب بزرگی است و هر امری بر اساس حکمت من تنظیم می‌گردد، در آن شب به فرمان من این کار انجام می‌گیرد».

دُخان: آیه ۱۶ - ۹

بَلْ هُمْ فِي شَكٍّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾ فَارْتَقِبْ يَوْمَ
تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿١١﴾ رَبَّنَا اكْشِفْ عَنَّا الْعَذَابَ إِنَّا مُؤْمِنُونَ ﴿١٢﴾ أَنَّى لَهُمْ

الذِّكْرَى وَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مُّبِينٌ ﴿۱۳﴾ ثُمَّ تَوَلَّوْا عَنْهُ وَقَالُوا مُعَلَّمٌ
 مَجْنُونٌ ﴿۱۴﴾ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴿۱۵﴾ يَوْمَ
 نَبْطِشُ الْبَطْشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ ﴿۱۶﴾

از قرآن سخن گفתי، قرآن که نشانهٔ مهربانی توست، این قرآن را در شب قدر نازل کردی و از محمد ﷺ خواستی تا آن را برای مردم بخواند، اما گروهی از آنان در قرآن شک داشتند و پیام‌های آن را دروغ می‌شمردند. محمد ﷺ آنان را از عذاب روز قیامت ترساند، ولی آنان راه کفر را پیمودند، آنان می‌خواستند به منافع و لذت‌های حیوانی خود سرگرم شوند، برای همین می‌گفتند: «قیامت و جهنم دروغ است، محمد خواب پریشان دیده است که چنین سخن می‌گوید».

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی که آنان را به حال خود رها کند، آنان حق را فهمیدند و آن را انکار کردند، آنان می‌دانستند که قرآن، معجزهٔ آسمانی است، محمد ﷺ از آنان خواست تا یک سوره مانند قرآن بیاورند، اما آنان هرگز نتوانستند چنین کاری کنند. حق برای آنان آشکار شده بود. آنان قیامت مرا دروغ می‌شمردند و سخنان محمد ﷺ را مسخره می‌کردند.

اکنون از محمد ﷺ می‌خواهی که منتظر روزی باشد که در آسمان دودی غلیظ پدیدار شود. در آن هنگام، آن دود همهٔ مردم را فرا می‌گیرد و این عذاب دردناکی برای آنان است.

آنان وقتی آن دود را می‌بینند دست به دعا برمی‌دارند و می‌گویند: «خدایا! این عذاب را از ما دور کن که ما ایمان می‌آوریم».

آیا وقتی که آنان عذاب تو را با چشم می‌بینند می‌خواهند ایمان بیاورند؟

آنان را کجا، فرصت پند گرفتن باشد، حال آن که قبلاً برای آنان پیامبری روشنگر فرستادی، اما آنان پیامبر را دروغگو خواندند و گفتند: «او به دروغ ادّعا می کند که پیامبر است، او مطالبی را از دیگران آموخته است و می گوید خدا آن را بر من نازل کرده است. او دیوانه است».

آنان دیگر فرصت ایمان ندارند، آنان پیامبر تو را دروغگو خواندند، قرآن تو را انکار کردند. وقتی عذاب را می بینند، می خواهند ایمان بیاورند، اما این ایمان هیچ فایده ای ندارد.

ایمانی ارزش دارد که انسان از روی اختیار و با آزادی، آن را انتخاب کند. وقتی آنان عذاب را با چشم می بینند از روی ترس و اضطرار می خواهند ایمان آورند ولی تو این ایمان را نمی پذیری. این قانون توست: وقتی عذاب تو فرارسد، دیگر ایمان آوردن، فایده ای ندارد.

تو اندک زمانی آن عذاب را برمی داری، اما آنان بار دیگر به کفر خود باز می گردند، اما سرانجام قیامت برپا می شود و آنان به بلای بسیار بزرگی مبتلا می شوند، خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، دیگر فرصت به پایان می رسد و تو از آن کافران به سختی انتقام می گیری، روز قیامت برای آنان، روز سختی خواهد بود، هیچ کس آنان را یاری نخواهد کرد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنها می اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنّم می برند.

وقتی آنان آتش سوزان جهنّم را می بینند، هراسان می شوند و صدای ناله آنان بلند می شود، آن وقت است که تو به آنان می گویی: «بچشید عذاب آتشی را که آن را دروغ می پنداشتید».^(۷۷)

قرآن در آیه ۱۰ این سوره از «دود» سخن می‌گوید، حُذیفه یکی از یاران پیامبر بود، او وقتی آیه ۱۰ این سوره را خواند به فکر فرو رفت، او نزد پیامبر آمد و گفت: «ای پیامبر! منظور از دود در این آیه چیست؟».

پیامبر در جواب فرمود: «قبل از آن که روز قیامت برپا شود، دودی بین شرق و غرب دنیا را فرا می‌گیرد و چهل شبانه‌روز باقی می‌ماند. این دود برای مؤمنان عذاب نیست، آنان حالتی مانند زکام پیدا می‌کنند، اما این دود برای کافران عذابی سخت است و آنان را به شدت آزار می‌دهد.»^(۷۸)

دُخان: آیه ۲۴ - ۱۷

وَلَقَدْ فَتَنَّا قَبْلَهُمْ قَوْمَ فِرْعَوْنَ وَجَاءَهُمْ رَسُولٌ
 كَرِيمٌ ﴿۱۷﴾ أَنْ أَدُّوا إِلَيَّ عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي لَكُمْ رَسُولٌ أَمِينٌ ﴿۱۸﴾ وَأَنْ
 لَا تَعْلُوا عَلَى اللَّهِ إِنِّي آتِيكُمْ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ ﴿۱۹﴾ وَإِنِّي عَدْتُ يَرْبِي
 وَرَبِّكُمْ أَنْ تَرْجُمُونِ ﴿۲۰﴾ وَإِنْ لَمْ تُؤْمِنُوا لِي
 فَاعْتَرِلُونِ ﴿۲۱﴾ فَدَعَا رَبَّهُ أَنْ هُوَ لَاءِ قَوْمٍ مُجْرِمُونَ ﴿۲۲﴾ فَأَسْرِ
 بِعِبَادِي لَيْلًا إِنَّكُمْ مُتَّبِعُونَ ﴿۲۳﴾ وَاتْرِكِ الْبَحْرَ رَهْوًا إِنَّهُمْ جُنْدٌ
 مُغْرَقُونَ ﴿۲۴﴾

اکنون می‌خواهی از فرعون و فرعونیان یاد کنی، تو همواره برای هدایت کافران پیامبران خود را می‌فرستی و راه حق و باطل را نشان آنان می‌دهی، موسی علیه السلام پیامبری بزرگوار بود و تواز او خواستی نزد فرعونیان برود. آنان به بنی اسرائیل ظلم زیادی می‌کردند، موسی علیه السلام به فرعونیان گفت:

بنی اسرائیل را که بندگان خدا هستند به من بسپارید، بدانید که من پیامبری

درستکارم.

از من پیروی کنید، در برابر خدا سرکشی و طغیان نکنید. من معجزات آشکاری برای شما آورده‌ام تا نشان راستگویی من باشد. اگر شما قصد سنگسار کردن مرا داشته باشید، من به پروردگارم و پروردگار شما پناه می‌برم و او مرا در برابر شما یاری خواهد کرد. اگر به خدای یگانه ایمان نمی‌آورید، پس مرا به خود واگذارید و در پی قتل و آزارم بر نیایید.

این سخنان موسی علیه السلام بود، اما فرعونیان هیچ کدام از پندها گوش نکردند و به ظلم خویش ادامه دادند، موسی علیه السلام هر بار آنان را موعظه و نصیحت کرد ولی فایده‌ای نداشت، چند سال گذشت، سرانجام او از دست آنان به تو شکایت کرد، او دست به دعا برداشت و چنین گفت: «خدایا! اینان قومی گناهکارند و ایمان نمی‌آورند».

اینجا بود که تو به او چنین وحی کردی: «ای موسی! بسندگان مرا شبانه از سرزمین مصر بیرون ببر و بدان که فرعونیان به دنبال شما خواهند آمد. وقتی به رود نیل رسیدید، عصای خود را به آب بزن، رود نیل شکافته خواهد شد و شما به سلامتی از آن عبور می‌کنید، وقتی از آن گذشتید، فرعونیان می‌رسند و داخل آن می‌شوند که همه آنان غرق خواهند شد».

تو تصمیم گرفتی تا فرعون و فرعونیان را به سزای اعمالشان برسانی، برای

همین، یک شب به موسی علیه السلام فرمان دادی تا بنی اسرائیل را از مصر به سوی فلسطین حرکت دهد، قوم موسی علیه السلام همیشه آرزو داشتند به سرزمین فلسطین باز گردند، پدران و نیاکان آنها در آنجا زندگی کرده بودند.

وقتی فرعون این خبر را شنید، سپاه خود را آماده کرد و با همه سربازانش به دنبال موسی علیه السلام حرکت کرد. موسی علیه السلام با یاران خود به رود نیل رسیدند، تو از موسی علیه السلام خواستی عصای خود را به آب بزند، وقتی موسی علیه السلام این کار را کرد، رود نیل شکافته شد و موسی علیه السلام و یارانش از آن عبور کردند.

فرعون با سپاهش از پشت سر رسید، نگاه کرد که رود نیل شکافته شده است، او فهمید که این معجزه‌ای بزرگ است، ترسید و سر جای خود ایستاد. سپاه او نیز ایستادند و منتظر فرمان او ماندند.

تو سال‌های سال به فرعون مهلت داده بودی، او در مصر ادعای خدایی می‌کرد و به مؤمنان ظلم می‌نمود، اکنون وقت آن است که او را عذاب کنی! فرعون سوار بر اسب خود است و به رود نیل با شگفتی نگاه می‌کند، ترس همه وجود او را گرفته است، او ترس خود را از یارانش مخفی می‌کند.

در این هنگام جبرئیل را به شکل یکی از سربازان فرستادی که سوار بر اسب ماده‌ای بود. آن سرباز از عقب سپاه فرعون جلو آمد تا وارد شکاف آب شود. همگی فکر کردند که او یکی از سربازان این سپاه است.

فرعون سوار اسب نری بود، آن اسب ماده از جلوی او گذشت، اسب به دنبال آن حرکت کرد و وارد شکاف شد، فرعون هیچ ممانعتی نکرد، او با خود گفت چرا من باید از این سرباز ترسو تر باشم؟

با ورود فرعون به آن شکاف، سپاه به دنبال او حرکت کرد، آن‌ها می‌خواستند یاران موسی علیه السلام را دستگیر کنند.

وقتی آخرین نفر سپاه او وارد آب شد، به دستور تو، رود نیل به حالت اولش بازگشت، وقتی فرعون فهمید در حال غرق شدن است گفت: «من به خدایی که بنی‌اسرائیل به او ایمان آورده‌اند، ایمان آوردم، خدایی جز او نیست و من تسلیم امر او هستم».

اینجا بود که تو با فرعون سخن گفتی: «ای فرعون! اکنون ایمان می‌آوری، در حالی که پیش از این نافرمانی می‌کردی و از تبه‌کاران بودی، امروز تو را در این رود غرق می‌کنم و بدن تو از آب بیرون می‌اندازم تا برای آیندگان، مایه عبرت باشی، اگر چه بسیاری از مردم از معجزات من، غافل هستند».

آن روز فرعون و همه سپاه او را در رود نیل غرق نمودی و بدن فرعون را به بیرون آب انداختی. (۷۹)

دُخان: آیه ۲۸ - ۲۵

كَمْ تَرَكُوا مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ ﴿٢٥﴾ وَزُرُوعٍ
وَمَقَامٍ كَرِيمٍ ﴿٢٦﴾ وَنَعْمَةً كَانُوا فِيهَا فَسَاهِينٍ ﴿٢٧﴾ كَذَلِكَ
وَأُورِثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ ﴿٢٨﴾

این‌گونه بود که فرعون و فرعونیان نابود شدند و چه بسیار باغ‌ها و چشمه‌ها و کشتزارها و کاخ‌های زیبا که از خود به جای گذاشتند. چه نعمت‌های فراوان که در آن‌ها، غرق خوشی بودند، تو به آن‌ها فرصت توبه دادی، اما آنان بر کفر خود افزودند و سرانجام به خشم تو گرفتار آمدند و همه این نعمت‌ها به

بنی اسرائیل رسید.

موسی ﷺ دستور داد تا گروهی از بنی اسرائیل به مصر بازگردند و این باغ‌ها و کاخ‌ها را در اختیار گیرند، عدّه زیادی از بنی اسرائیل هم همراه موسی ﷺ به سوی صحرای سینا حرکت کردند تا به بیت المقدس بروند.

دُخان: آیه ۲۹

فَمَا بَكَتْ عَلَيْهِمُ السَّمَاءُ وَالْأَرْضُ وَمَا كَانُوا

مُنْظَرِينَ ﴿۲۹﴾

«وقتی فرعون و فرعونیان در رود نیل غرق شدند، آسمان‌ها و زمین بر آنان گریه نکردند».

منظور از این سخن چیست؟

من در اینجا باید مثالی را ذکر کنم:

امشب جمع زیادی از دوستان خود را به خانه خود دعوت می‌کنم و برای پذیرایی از آنان، سه جعبه پرتقال خریداری می‌کنم، شب فرا می‌رسد و همه مهمانان می‌آیند.

روز بعد من به همسایه‌ام می‌گویم: «عجب پرتقال‌های خوشمزه‌ای بود! دوستان من همه سه جعبه را خوردند».

آیا مهمانان، جعبه پرتقال‌ها را خوردند یا میوه‌های داخل جعبه‌ها را؟!

معلوم است، منظور من میوه‌های داخل جعبه‌ها می‌باشد ولی من در سخن خود از یک نوع مجاز استفاده کرده‌ام.

من مکانِ میوه‌ها را ذکر می‌کنم و می‌گوییم: «جعبه‌ها را خوردند»، ولی منظور
من میوه‌های داخل جعبه‌ها می‌باشد.

قرآن در اینجا می‌گوید: «آسمان‌ها و زمین بر آن کافران گریه نکردند».
«زمین گریه نکرد».

قرآن، مکانِ انسان‌ها را ذکر می‌کند و می‌گوید: «زمین گریه نکرد»، اما منظور
او «اهل زمین» می‌باشد.
«آسمان گریه نکرد».

قرآن، مکانِ فرشتگان را ذکر می‌کند و می‌گوید: «آسمان گریه نکرد»، اما
منظور او «اهل آسمان» می‌باشد.

آری، در آن لحظه‌ای که خدا اراده کرد فرعون و سپاه بزرگ او را غرق کند،
هزاران نفر در یک لحظه در رود نیل غرق شدند!
صحنهٔ عجیبی بود!

فریادها به آسمان می‌رفت، همه کمک می‌خواستند، موسی و پیروان او این
منظره را تماشا می‌کردند ولی هیچ کدام از آنان بر مرگ آن کافران گریه
نکردند، این کافران همان کسانی بودند که هزاران نوزاد را به قتل رسانده
بودند، (فرعون برای این که موسی علیه السلام به دنیا نیاید، فرمان داده بود هر چه نوزاد
پسر در بنی اسرائیل بود به قتل برسانند).

این کافران دستشان به خون بی‌گناهان آلوده بود!
هیچ کس از یاران موسی علیه السلام برای آن کافران گریه نکرد، همانگونه که
فرشتگان نیز برای آن کافران گریه نکردند.

دُخان: آیه ۳۳ - ۳۰

وَلَقَدْ نَجَّيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنَ الْعَذَابِ
 الْمُهِينِ ﴿٣٠﴾ مِنْ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ ﴿٣١﴾ وَلَقَدْ
 اخْتَرْنَا لَهُمْ عَلَىٰ عِلْمٍ عَلَىٰ الْعَالَمِينَ ﴿٣٢﴾ وَأَتَيْنَاهُمْ مِنَ الْآيَاتِ مَا
 فِيهِ بَلَاءٌ مُبِينٌ ﴿٣٣﴾

وقتی فرصت آن کافران به پایان رسید، به آنان هیچ فرصتی برای توبه هم ندادی، تو بنی اسرائیل را از عذاب‌های ذلت‌بار نجات دادی، فرعون پسران آنان را به قتل می‌رساند و دختران آنان را برای کنیزی نگه می‌داشت، خدا بنی اسرائیل را از دست فرعون نجات داد و به راستی که فرعون مردی متکبر و ستمگر بود.

بنی اسرائیل را بر مردم زمان خود برتری دادی و به آنان نعمت‌های گوناگون دادی، آنان مدّتی در صحرای «سینا» بودند، تو به موسی علیه السلام فرمان دادی تا عصای خود را به سنگی بزند تا چشمه‌آبی آشکار شود، تو برای آنان، غذا از آسمان فرو می‌فرستادی و آنان را با آن نعمت‌ها امتحان کردی که آیا شکر آن را به جامی آورند یا کفران نعمت می‌کنند، ولی از این امتحان سربلند بیرون نیامدند و نعمت‌های تو را کفران کردند.

دُخَان: آیه ۳۶ - ۳۴

إِنَّ هَؤُلَاءِ لَيَقُولُونَ ﴿۳۴﴾ إِنَّ هِيَ إِلَّا مَوْتَتَنَا
الْأُولَىٰ وَمَا نَحْنُ بِمُنْشَرِينَ ﴿۳۵﴾ فَأْتُوا بِآبَائِنَا إِنْ كُنْتُمْ
صَادِقِينَ ﴿۳۶﴾

محمد ﷺ از بُت پرستان می خواست از پرستش بُت ها دست بردارند تا به عذاب روز قیامت گرفتار نشوند، اما آنان سخنان محمد ﷺ را مسخره می کردند و به او می گفتند: «ما پس از مرگ، زندگی جدید نداریم و هرگز دوباره زنده نخواهیم شد، ما یک بار می میریم و همه چیز تمام می شود و بعد از آن نه زندگی دیگری هست و نه مرگی!».

آنان به محمد ﷺ و پیروانش می گفتند: «شما می گوید که مردگان زنده خواهند شد، اگر راست می گوید پس پدران ما را زنده کنید و نزد ما بیاورید».

آنان این سؤال را بارها از محمد ﷺ پرسیدند و تو جواب آنان را دادی، روزی، یکی از آنان به قبرستان رفت، ساعتی به دنبال استخوانی گشت، سرانجام استخوان پوسیده‌ای را پیدا کرد و آن را برداشت و به سوی شهر مکه آمد و سراغ محمد ﷺ را از مردم گرفت و نزد او رفت و گفت: «بگو بدانم چگونه این استخوان پوسیده زنده خواهد شد؟».

تو از محمد ﷺ خواستی تا به او چنین پاسخ بدهد: «آن خدایی که قدرت دارد انسان را از «هیچ» بیافریند، قدرت دارد که بار دیگر او را زنده کند.» (۸۰)

دُخان: آیه ۳۷

أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمُ تُبَّعٍ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ

إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ ﴿۳۷﴾

بُت پرستان پاسخ محمد ﷺ را شنیدند اما باز هم ایمان نیاوردند، آنان اسیر لجاجت شده بودند، دیگر وقت آن است که به عذاب تهدیدشان کنی، آنان به قدرت و ثروت خود می‌نازیدند و فکر می‌کردند ثروت و قدرتشان می‌تواند آنان را از عذاب تو نجات دهد.

به راستی آیا این بُت پرستان بهتر و قوی‌تر بودند یا قوم «تُبَّع» و کسانی که قبل از آن قوم بودند؟

قبل از قوم تُبَّع روی این زمین قوم نوح ﷺ و قوم عاد و قوم ثمود و ... زندگی می‌کردند، تو همه آنان را به خاطر کفر و گناهشان هلاک کردی و قدرت آن‌ها نتوانست مایه نجاتشان شود.

«قوم تُبَّع» چه کسانی بودند؟

آنان مردمی بودند که در یمن زندگی می کردند. آنان تمدن بزرگی داشتند و با قدرت و نیروی فراوان بر سرزمین پهناوری حکومت می کردند، حکومت آنان از یمن تا هند بود، اما راه کفر را برگزیدند و سرانجام به عذابی آسمانی گرفتار شدند. آن همه قدرت نتوانست آنان را از عذاب برهانند. (۸۱)

دُخان: آیه ۴۲ - ۳۸

وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا
لَاعِبِينَ ﴿۳۸﴾ مَا خَلَقْنَاهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَهُمْ لَا
يَعْلَمُونَ ﴿۳۹﴾ إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ مِيقَاتُهُمْ أَجْمَعِينَ ﴿۴۰﴾ يَوْمَ لَا يُغْنِي
مَوْلَىٰ عَن مَّوْلَىٰ شَيْئًا وَلَا هُمْ يُنصَرُونَ ﴿۴۱﴾ إِلَّا مَن رَّجِمَ اللَّهُ إِنَّهُ
هُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ ﴿۴۲﴾

تو آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌هاست را بیهوده نیافریدی بلکه از آفرینش آن هدفی داشتی ولی بیشتر انسان‌ها این را نمی دانند، تو همه جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گل سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

تو قرآن را برای هدایت انسان فرستادی تا راه حق و باطل را برای او آشکار کند، گروهی به قرآن ایمان آوردند و گروهی هم راه کفر را برگزیدند، تو به کافران مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما از کارهای آنان باخبر هستی.

روز قیامت روز جدایی حق از باطل است و همه انسان‌ها آن روز زنده

می شوند و برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند، قیامت، وعده گاه همه است. آن روز هیچ کس از کافران یار و یاورى ندارند، هیچ دوست، سرپرست و خویشاوندی نمی تواند به دیگری کمکی کند و او را از عذاب نجات دهد. آن روز فقط یک گروه هستند که تو به آنان اجازه می دهی و آنان دوستان خود را نجات می دهند. آنان کسانی هستند که تو رحمتت را به آنان نازل کردی که تو خدای توانا و مهربانی هستی، چنین کسانی می توانند از دوستان خود شفاعت کنند و آن ها را از گرفتاری ها نجات دهند.

به راستی خدا در روز قیامت، این رحمت خود را بر چه کسانی نازل می کند؟ آنان کیستند که می توانند دوستان خود را شفاعت کنند و آنان را از سختی ها نجات دهند؟

این یک رحمت ویژه است، مقامی خاص است. من می خواهم در این باره بیشتر بدانم.

من دوست دارم با آنان دوست شوم، باشد که از شفاعت آنان بهره مند شوم! باید تحقیق بیشتری کنم، باید مطالعه کنم... من باید آنان را بشناسم...

یکی از یاران امام صادق علیه السلام می گوید: شبی من با آن حضرت همسفر بودم، امام فرمود: «قرآن بخوان که امشب، شب جمعه و شب قرآن است». من شروع به خواندن قرآن نمودم تا به آیه ۴۲ این سوره رسیدم. امام به من رو کرد و فرمود: «ما آن کسانی هستیم که خدا در روز قیامت، رحمت خود را بر ما

نازل می کند و به ما اجازه می دهد که از شیعیان خود شفاعت کنیم» (۸۲).
 آری، خدا در روز قیامت به علی، فاطمه، حسن، حسین و دیگر امامان
 معصوم علیهم السلام اجازه می دهد تا از دوستان خود شفاعت کنند.

اکنون می خواهیم از شفاعت فاطمه علیها السلام سخن بگوییم: در روز قیامت دوستان
 فاطمه علیها السلام، از شفاعت او بی نصیب نخواهند ماند.

چه روز باشکوهی خواهد بود آن روز!

روزی که فاطمه علیها السلام در صحرای محشر حاضر شود، در آن روز مریم علیها السلام
 پیشاپیش فاطمه علیها السلام همچون خدمتکاری حرکت می کند، بهشت در انتظار
 فاطمه علیها السلام است، فاطمه علیها السلام به سوی بهشت حرکت می کند. (۸۳)

در این میان، نگاه فاطمه علیها السلام به گوشه ای خیره می ماند، فرشتگان عده ای را به
 سوی جهنم می برند، آن ها کسانی هستند که در دنیا گناهایی انجام داده اند و
 امروز باید در آتش بسوزند.

فاطمه علیها السلام به آنان نگاه می کند، او عده ای از دوستان خود را در میان آنان
 می یابد. در این هنگام فاطمه علیها السلام با خدای خویش سخن می گوید: «ای خدای
 من! تو مرا فاطمه نام نهادی و به خاطر من عهد کردی که دوستانم را از آتش
 جهنم جدا کنی! خدایا! تو هرگز عهد و پیمان خود را فراموش نمی کنی، از تو
 می خواهم امروز شفاعت مرا در حق دوستانم بپذیری و آنان را از آتش جهنم
 آزاد گردانی».

صدایی در صحرای محشر می پیچد، اکنون خدای یگانه با فاطمه علیها السلام سخن

می‌گوید:

ای فاطمه! حقّ با توست. من تو را «فاطمه» نام نهادم و عهد کرده‌ام که به خاطر تو دوستان تو را از آتش جهنّم آزاد گردانم. (۸۴)

من بر سر عهد خود هستم، امروز همه دوستان تو را از آتش عذاب خود آزاد خواهم نمود تا مقام و جایگاه تو برای همگان آشکار شود، امروز روز توست. هر کس را که می‌خواهی شفاعت کن و با خود به سوی بهشت ببر! (۸۵)

دُخَان: آیه ۵۰ - ۴۳

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ ﴿٤٣﴾ طَعَامٌ
الْأَيْسِمِ ﴿٤٤﴾ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ ﴿٤٥﴾ كَغَلِي
الْحَمِيمِ ﴿٤٦﴾ خُدُّوهُ فَاغْتَلُوهُ إِلَىٰ سَوَاءِ الْجَحِيمِ ﴿٤٧﴾ ثُمَّ صُبُّوا
فَوْقَ رَأْسِهِ مِنْ عَذَابِ الْحَمِيمِ ﴿٤٨﴾ ذُوقِ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ
الْكَرِيمُ ﴿٤٩﴾ إِنَّ هَذَا مَا كُنْتُمْ بِهِ تَمْتَرُونَ ﴿٥٠﴾

در این دنیا به کافران مهلت می دهی و آنان را در انتخاب راه آزاد می گذاری،
آنان روز به روز بر کفر خود می افزایند، آنان خیال می کنند که تو از کارهایشان
بی خبری، اما چه خیال باطلی! تو در روز قیامت آنان را از رحمت خود دور
می کنی و به عذاب جهنم گرفتار می سازی.
در جهنم، گیاه تلخ و بدبوی «زقوم»، غذای آنان است، این تنها غذای آن
کافران گناهکار است.
زقوم، همانند فلز گداخته در شکم آن‌ها می جوشد، جوششی همانند آب

جوش!

تو به فرشتگان چنین می‌گویی: «این کافر را بگیرید و در میان آتش جهنم افکنید و سپس از آب جوشان بر سرش بریزید». فرشتگان به او می‌گویند: «بچش این عذاب را که تو به پندار خود، بسیار قدرتمند و گرامی بودی! آن قدرت و عزت چه شد؟ تو در اینجا ضعیف و خوار هستی. این همان عذابی است که آن را باور نمی‌کردی و درباره آن شک داشتی».

دُخَان: آیه ۵۷ - ۵۱

إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ ﴿۵۱﴾ فِي جَنَّاتٍ
وَعُيُونٍ ﴿۵۲﴾ يَلْبَسُونَ مِنْ سُندُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ
مُتَقَابِلِينَ ﴿۵۳﴾ كَذَلِكَ وَزَوَّجْنَاهُمْ بِحُورٍ عِينٍ ﴿۵۴﴾ يَدْخُلُونَ فِيهَا
بِكُلِّ فَاكِهَةٍ آمْنِينَ ﴿۵۵﴾ لَا يَدْخُلُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَى
وَوَقَاهُمْ عَذَابَ الْجَحِيمِ ﴿۵۶﴾ فَضَلًّا مِنْ رَبِّكَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
الْعَظِيمُ ﴿۵۷﴾

در روز قیامت پرهیزکاران در جایگاهی امن و آسوده خواهند بود، آنان در باغ‌ها و در کنار چشمه سارها خواهند بود، لباس‌هایی از ابریشم به تن می‌کنند، لباس‌هایی که بعضی از آنان نازک و بعضی ضخیم است. آنان رو به روی هم بر تخت‌ها تکیه می‌دهند.

مردان مؤمن را به همسری فرشتگان درشت چشم در می‌آوری که به آنان «حورالعین» می‌گویند.

هر میوه‌ای که دوست می‌دارند در اختیار آنان قرار می‌گیرد و در نهایت

امنیت به سر می‌برند، در آنجا از مرگ خبری نیست، جز مرگی که در دنیا داشتند، دیگر مرگ را تجربه نمی‌کنند، آنان از عذاب جهنم به دور هستند. آنان در بهشت غرق نعمت‌های تو هستند و این فضل و بخششی از طرف توست، این همان رستگاری بزرگ است.

دُخان: آیه ۵۸

فَأَنَّمَا يُسْرِنَا يُلسَانِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ ﴿۵۸﴾

اکنون با محمد ﷺ درباره قرآن سخن می‌گویی: «ای محمد! من درک این قرآن را برای تو آسان ساختم تا شاید انسان‌ها پند بگیرند». این سخن توست. تو قرآن را بدون هرگونه پیچیدگی بیان کردی، آیا باز هم مردم بهانه می‌گیرند؟

قرآن کتاب توست، تو قرآن را آسان بیان کردی، افسوس که عده‌ای وقتی خواستند قرآن تو را، شرح دهند آن را پیچیده کردند و از واژه‌های گنگ استفاده نمودند! آنان قرآن را برای دیگران نامفهوم جلوه دادند. کاش آنان قرآن را همان‌طور که هست، برای مردم بیان می‌نمودند و آن را ساده و روان برای بندگان تو شرح می‌دادند.

دُخان: آیه ۵۹

فَأَرْتَقِبْ إِنَّهُمْ مُّرْتَقِبُونَ ﴿۵۹﴾

محمد ﷺ در مکه بود و پیروان محمد ﷺ کم بودند و دشمنان او را اذیت و آزار می‌کردند، تو به او وعده دادی که او را بر دشمنانش پیروز گردانی،

روزی فرامی‌رسد که همین کسانی که پیامبر را آزار می‌دهند و مسلمانان را شکنجه می‌کنند با شمشیر مسلمانان کشته شوند.

از محمد ﷺ می‌خواهی تا به بُت پرستان چنین بگویی: «ای محمد! اگر این کافران به قرآن ایمان نیاوردند، پس منتظر باش همان‌گونه که آنان منتظرند، تو منتظر پیروزی هستی و آنان منتظر شکست!».

این سوره، قبل از هجرت پیامبر نازل شده است. وقتی پیامبر به مدینه هجرت کرد، تعداد مسلمانان زیاد شد، در سال دوم هجری پیامبر به جنگ سپاه مکه رفت و جنگ «بدر» روی داد. در آن جنگ، سپاه مکه سه برابر مسلمانان بودند و تجهیزات جنگی زیادی همراه داشتند، تو به وعده خود عمل کردی مسلمانان را یاری کردی و آنان بر کافران پیروز شدند.

در آن جنگ، هفتاد نفر از بزرگان مکه کشته شدند، ابو جهل یکی از آنان بود، او به سزای عملش رسید، ابو جهل همان کسی است که بر سر پیامبر خاکستر می‌ریخت و مسلمانان را شکنجه می‌داد. در جنگ بدر کافران مکه شکست سختی خوردند و بزرگان آنان کشته شدند.

آری، هر کس بر تو توکل کند، تو او را یاری می‌کنی و او را تنها نمی‌گذاری، تو با قدرت بی‌پایان خود او را بر دشمنانش پیروز می‌گردانی، به راستی که همه کارها در دست توست. (۸۶)

سوره جاثیه

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۵ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «جائیه» به معنای «به زانو درآمده» می‌باشد، در آیه ۲۸ ذکر شده است که روز قیامت برای کافران روز سختی است، آن روز، آنان از شدت ترس، قدرت ندارند بایستند، برای همین بر زانو می‌نشینند. چون این سوره از این ماجرا سخن می‌گوید، آن را سوره «جائیه» نامیده‌اند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: قرآن، نشانه‌های قدرت خدا، قیامت و زنده شدن انسان‌ها در آن روز، حسابرسی انسان‌ها در آن روز، پاداش بهشت در انتظار مؤمنان است و آتش جهنم در انتظار کافران.

جائیه: آیه ۵ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ تَنْزِيلُ
الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ إِنَّ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لَآيَاتٍ لِّلْمُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾ وَفِي خَلْقِكُمْ وَمَا يَبُثُّ مِن دَابَّةٍ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ
يُوقِنُونَ ﴿٤﴾ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَمَا أَنْزَلَ اللَّهُ مِنَ السَّمَاءِ مِن
رِزْقٍ فَأَخْبَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا وَتَصْرِيفِ الرِّيَّاحِ آيَاتٌ لِّقَوْمٍ
يَعْقِلُونَ ﴿٥﴾

در ابتدا، دو حرف «حا»، «میم» را ذکر می‌کنی، قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است.

این کتابی است که از طرف تو برای هدایت انسان‌ها نازل شده است، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی و قرآن را به حق بر او نازل کردی.

در آسمان‌ها و زمین برای مؤمنان نشانه‌های زیادی از قدرت توست، تو

انسان را با قدرت خود از خاک آفریدی و جنبنندگان فراوان در زمین خلق نمودی، در همه این‌ها نشانه‌هایی ارزشمند برای اهل یقین وجود دارد. تو شب و روز را آفریدی، شب از پی روز می‌آید و روز از پی شب. تو باران را از آسمان نازل می‌کنی و زمین مرده را با آن زنده می‌کنی، تو به باد فرمان می‌دهی که بوزد، این باد است که ابرها را به حرکت درمی‌آورد، اگر باد نبود، بارانی هم در خشکی نمی‌بارید و زندگی انسان دچار مشکل می‌شد، بادها سبب جا به جایی هوا می‌شوند و اکسیژنی را که درختان تولید می‌کنند، منتقل می‌کنند. در همه این‌ها نشانه‌هایی از قدرت توست برای کسانی که می‌اندیشند.

جائیه: آیه ۹ - ۶

تِلْكَ آيَاتُ اللَّهِ تَنْلُوهَا عَلَيْكَ بِالْحَقِّ فَبِأَيِّ
 حَدِيثٍ بَعْدَ اللَّهِ وَآيَاتِهِ يُؤْمِنُونَ ﴿٦﴾ وَيَلُّ لِكُلِّ أَفَّاكٍ
 أَثِيمٍ ﴿٧﴾ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ
 يَسْمَعْهَا فَبَشِيرُهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ﴿٨﴾ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئًا اتَّخَذَهَا
 هُزُوًا أُولَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ ﴿٩﴾

تو قرآن را بر فرشته وحی می‌فرستی تا برای محمد ﷺ بخواند، تو بودی که این قرآن را به حق نازل کردی و از این کار، هدفی داشتی، تو می‌خواستی راه حق برای انسان‌ها آشکار گردد، اما گروهی حق را شناختند و به آن کفر ورزیدند، به راستی آن‌ها بعد از قرآن به کدام سخن ایمان می‌آورند؟ چرا آنان قرآن را جادو می‌خوانند؟ چرا محمد ﷺ را دیوانه می‌خوانند؟

وای بر هر دروغگوی گناهکار!

وای بر او که عذاب جهنم در انتظار اوست!

محمد ﷺ برای او قرآن می خواند و او قرآن را می شنود اما از روی تکبر و خودخواهی با قرآن دشمنی می کند، گویا که اصلاً قرآن را نشنیده است! تو از محمد ﷺ می خواهی تا آن دروغگو را به عذابی دردناک بشارت دهد، دروغگویی که وقتی از برخی نشانه‌ها و معجزات تو آگاهی می یابد آن را به مسخره می گیرد. به راستی که عذاب خوارکننده‌ای در انتظار اوست. روز قیامت که فرارسد، فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آن‌ها می اندازند و آنها را با صورت بر روی زمین می کشانند و به سوی جهنم می برند. (۸۷)

جاثیه: آیه ۱۱ - ۱۰

مِنْ وَرَائِهِمْ جَهَنَّمُ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا
 شَيْئًا وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ وَلَهُمْ عَذَابٌ
 عَظِيمٌ ﴿۱۰﴾ هَذَا هُدًى وَالَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَهُمْ عَذَابٌ مِنْ
 رَجْزِ أَلِيمٍ ﴿۱۱﴾

سخن از کافرانی بود که با قرآن دشمنی کردند، تو در این دنیا به آنان مهلت دادی، اما آنان آتش جهنم را پیش رو دارند، در آن روز آنچه از مال دنیا به دست آورده‌اند به کارشان نمی آید. (۸۸)

آنان بُت‌ها را می پرستند و خیال می کنند این بُت‌ها آنان را از سختی‌ها نجات می دهند، این خیال باطلی است، روز قیامت که فرارسد، بُت‌ها نمی توانند آنان را از عذاب تو نجات دهند، آن روز، امید آنان ناامید می شود، به درستی که

عذابی سخت در انتظار آنان است.

تو قرآن را که مایه هدایت بود فرستادی، به آن‌ها اختیار دادی تا راه خود را انتخاب کنند، تو راه حق و باطل را به آنان نشان دادی. کسانی که راه کفر را برگزیدند، عذابی سخت و دردناک خواهند داشت. این راهی که آنان می‌روند، نتیجه‌ای جز این ندارد.

جائیه: آیه ۱۳ - ۱۲

اللَّهُ الَّذِي سَخَّرَ لَكُمْ الْبَحْرَ لَتَجْرِيَ الْفُلُكُ فِيهِ
بِأَمْرِهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿١٢﴾ وَسَخَّرَ لَكُمْ مَا
فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِنْهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ
يَتَفَكَّرُونَ ﴿١٣﴾

تو دریا را در اختیار انسان‌ها قرار دادی و کشتی‌ها به فرمان تو در دریا حرکت می‌کنند و انسان‌ها می‌توانند از راه تجارت دریایی از فضل و نعمت‌های تو بهره بگیرند، باشد که شکر تو را به جا آورند.

تو آنچه در آسمان‌ها و زمین است را در اختیار انسان‌ها قرار دادی تا از آن‌ها بهره بگیرند، خورشید و ماه، باد و باران، کوه‌ها و دره‌ها، جنگل‌ها و صحراها، درختان و حیوانات و... همه را برای انسان آفریدی، انسان برای تو آن قدر ارزش داشت که همه چیز را برای او خلق کردی! به راستی که انسان، گل سرسبد جهان است. هر کس که اهل فکر باشد در این کار تو، نشانه‌های قدرت تو را می‌یابد، کیست که به جهان نگاه کند و فکر کند و به قدرت تو پی نبرد؟

جائیه: آیه ۱۵ - ۱۴

قُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا يَغْفِرُوا لِلَّذِينَ لَا يَرْجُونَ أَيَّامَ
 اللَّهُ لِيَجْزِيَ قَوْمًا بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ ﴿١٤﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا
 فَلِنَفْسِهِ وَمَنْ أَسَاءَ فَعَلَيْهَا ثُمَّ إِلَىٰ رَبِّكُمْ تُرْجَعُونَ ﴿١٥﴾

از کافران سخن گفתי که با قرآن دشمنی می کردند، نشانه های قدرت خود را برای آنان ذکر کردی تا شاید اندیشه کنند و دست از کفر بردارند، اکنون از مؤمنان می خواهی تا کافرانی را که امیدی به «ایام الله» ندارند، ببخشند، روز قیامت یکی از «ایام الله» است.

تو به مؤمنان فرمان دادی تا به کسانی که روز قیامت را باور ندارند، سخت نگیرند تا مبدا آنان بر لجاجت خود بیفزایند و فاصله آنان از حق بیشتر شود. تو از مؤمنان می خواهی کافران را ببخشند ولی خودت در روز قیامت پاداش یا کیفر بندگانت را می دهی. این بخشش مؤمنان به این معنا نیست که تو از کافران راضی شده ای، نه. تو کافران را به عذاب سختی گرفتار خواهی ساخت، آری، هیچ خوب و بدی بدون پاداش یا کیفر نیست، آن کس که عمل نیک انجام دهد به خود سود رسانده است و هر کس بدی کند به زیان خود اوست. همه انسان ها در روز قیامت به پیشگاه تو حاضر می شوند و نتیجه اعمال خود را می بینند.

من دوست دارم بدانم «ایام الله» به چه معنا می باشد.

«ایام» به معنای «روزها» است.

ایام الله: روزهای خدا.

آن روزها کدامند؟

این سخن امام صادق علیه السلام است: «ایام الله سه روز می باشد: روز ظهور مهدی علیه السلام، روز رجعت، روز قیامت» (۸۹)

اکنون می فهمیم که «ایام الله» در آینده هم وجود دارد، سه روز مهمی که کافران به آن ایمان ندارند و آن را مسخره می کنند، اما این سه روز حقایقی بزرگ می باشند:

* روز اول: روز ظهور

مهدی علیه السلام، امام دوازدهم و حجّت خدا روی زمین است و اکنون از دیده‌ها پنهان است. او سرانجام ظهور می کند و در سرتاسر جهان، حکومت عدل را برقرار می سازد.

در آن روزگار، از ظلم و ستم هیچ خبری نیست، فقر از میان می رود، مردم دیگر فقیری را نمی یابند تا به او صدقه بدهند. (۹۰)

در سرتاسر دنیا، هیچ اختلافی به چشم نمی آید و مردم از هر قبیله و قومی که باشند در صلح و صفا با هم زندگی می کنند. (۹۱)

* روز دوم: روز رجعت

«رجعت»، همان زنده شدن دوباره است، وقتی مهدی علیه السلام ظهور کند، سال‌ها روی زمین حکومت می کند، پس از آن روزگار رجعت فرا می رسد، محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام همراه با گروهی از انسان‌ها زنده می شوند. نکته مهم این است که هنوز قیامت برپا نشده است، روزگار رجعت در همین دنیاست.

* روز سوم: روز قیامت

در روز قیامت همهٔ مردگان زنده می‌شوند و برای حسابرسی به پیشگاه خدا می‌آیند و به حساب آنان رسیدگی می‌شود، مؤمنان به بهشت می‌روند و کافران به عذاب جهنم گرفتار می‌شوند.

من نباید خیال کنم که مثلاً روز ظهور، یک شبانه‌روز است!
واژهٔ «روز»، در اینجا به معنی «روزگار» است، بهتر است بگوییم روزگار ظهور، روزگار رجعت.

جائیه: آیه ۱۷ - ۱۶

وَلَقَدْ آتَيْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْكِتَابَ وَالْحُكْمَ
وَالنُّبُوَّةَ وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَفَضَّلْنَاهُمْ عَلَى
الْعَالَمِينَ ﴿١٦﴾ وَآتَيْنَاهُمْ بَيِّنَاتٍ مِنَ الْأَمْرِ فَمَا اخْتَلَفُوا إِلَّا مِنْ بَعْدِ مَا
جَاءَهُمُ الْعِلْمُ بَعِيًّا بَيْنَهُمْ إِنَّ رَبَّكَ يَقْضِي بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا
فِيهِ يَخْتَلِفُونَ ﴿١٧﴾

از نعمت‌هایی که به انسان‌ها دادی، سخن گفتمی، تو آنچه در آسمان‌ها و زمین
است را در اختیار انسان‌ها قرار دادی تا از آن‌ها بهره بگیرند، اکنون از
نعمت‌هایی که به بنی اسرائیل دادی یاد می‌کنی، تو به آنان تورات دادی و در
میان آنان، مقام قضاوت و مقام پیامبری قرار دادی و روزی حلال و پاکیزه
نصیبتان نمودی و آنان را بر مردم زمان خود برتری بخشیدی و سپس دلایل
آشکار در اختیار آنان قرار دادی تا بتوانند حق را بشناسند. تو نشانه‌های
آخرین پیامبر خود را در تورات ذکر کردی و از آنان خواستی وقتی محمد ﷺ

ظهور کرد به او ایمان آورند.

چندین سال است محمد ﷺ در مکه است، او مردم را به یکتاپرستی دعوت می‌کند، گروه کوچکی از یهودیان وقتی خبر او را شنیدند به مکه آمدند و به سخنان محمد ﷺ گوش فرادادند، آنان نشانه‌های محمد ﷺ را در کتاب‌های خود خوانده بودند، چند نفر از آنان ایمان آوردند و نزد هم‌کیشان خود بازگشتند و ماجرا را برای آنان تعریف کردند، بیشتر آنان از قبول حق خودداری کردند و محمد ﷺ را دروغگو خواندند.

بُت پرستان مکه از این ماجرا باخبر شدند، آنان به محمد ﷺ گفتند: «اگر تو پیامبر هستی پس چرا یهودیان به تو ایمان نمی‌آورند؟ چرا آنان با تو اختلاف دارند؟».

در این آیه جواب این سؤال را می‌دهی: آنان حق را شناختند و به آن آگاهی پیدا کردند، اما بر خود و دیگران ستم نمودند و حق را انکار کردند.

تو حجت را بر آنان تمام کردی و حق را آشکار کردی، در تورات، نشانه‌های محمد ﷺ را برای آنان بیان کردی، اما دنیاپرستی و حسادت کار خودش را کرد، آنان راه انکار را برگزیدند تا پایه‌های ریاست خود را محکم کنند و به ثروت دنیا برسند!

اگر آنان به سخن تو عمل می‌کردند، هیچ اختلافی در کار نبود و همه پیرو محمد ﷺ بودند، تو همواره بر اساس قانون «مهلت» رفتار نموده‌ای و به کسانی که حق را انکار کردند فرصت می‌دهی و آنان را به حال خود رها می‌کنی، اما در روز قیامت بین آنان داوری می‌کنی و حق را آشکار می‌نمایی و ستمکاران را به جهنم گرفتار می‌سازی.

* * *

- در این آیه پنج نعمتی که به بنی اسرائیل عطا کردی بیان می‌کنی:
- ۱ - تورات: خدا تورات را به موسی علیه السلام نازل کرد و آن را مایهٔ هدایت آنان قرار داد.
- ۲ - حکومت و قضاوت: خدا به عده‌ای از پیامبران بنی اسرائیل، مقام قضاوت عطا کرد، داوود و سلیمان علیهم السلام حکومت بزرگی داشتند و در میان مردم به حق، قضاوت می‌کردند.
- ۳ - پیامبری: تو در میان بنی اسرائیل، پیامبران زیادی قرار دادی تا آنان را به راه راست هدایت کنند. این‌ها نام تعدادی از آن پیامبران می‌باشد که در قرآن از آنان یاد شده است: یوسف، شعیب، ایوب، موسی، هارون، داوود، سلیمان، الیاس، یونس، زکریا، یحیی، عیسی علیهم السلام.
- ۴ - روزی فراوان: بنی اسرائیل برای مدتی طولانی در صحرای «سینا» بودند، خدا به موسی علیه السلام فرمان داد تا عصای خود را به سنگی بزند تا چشمهٔ آبی آشکار شود، همچنین برای آنان، غذا از آسمان فرو می‌فرستاد، از طرف دیگر وقتی آنان به بیت‌المقدس رسیدند، خدا برکت‌های زیادی بر آنان فرو فرستاد.
- ۵ - نشانه‌های آشکار: خدا آخرین پیامبر خود را محمد صلی الله علیه و آله قرار داد و کامل‌ترین دین را به او عطا کرد، خدا در تورات نشانه‌های محمد صلی الله علیه و آله را ذکر کرد و از همهٔ کسانی که به تورات ایمان داشتند خواست وقتی زمان بعثت محمد صلی الله علیه و آله فرا رسید به محمد صلی الله علیه و آله ایمان آورند.
- ولی وقتی محمد صلی الله علیه و آله به پیامبری رسید، بزرگان یهود که شیفتهٔ دنیا و ثروت آن شده بودند، دست به تحریف تورات زدند، آنان محمد صلی الله علیه و آله را مانند فرزندان

خود می شناختند و می دانستند او همان پیامبر موعود است، اما حقیقت را پنهان نمودند و باعث گمراهی دیگران شدند. جزای چنین کسانی چیزی جز آتش جهنم نیست، آنان آتش جهنم را چقدر ارزان برای خود خریدند! با تحریف تورات و کتمان حقیقت، چند روزی بیشتر ریاست کردند، اما عذاب همیشگی را از آن خود کردند. (۹۲)

جائیه: آیه ۲۰ - ۱۸

ثُمَّ جَعَلْنَاكَ عَلَىٰ شَرِيعَةٍ مِّنَ الْأَمْرِ فَاتَّبِعْهَا وَلَا تَتَّبِعْ أَهْوَاءَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨﴾ إِنَّهُمْ لَنَبَغْتُوَا عَنْكَ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَإِنَّ الظَّالِمِينَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَاللَّهُ وَلِيُّ الْمُؤْمِنِينَ ﴿١٩﴾ هَذَا بَصَائِرُ لِلنَّاسِ وَهُدًى وَرَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُوقِنُونَ ﴿٢٠﴾

سخن از این بود که تو پیامبران زیادی را در بنی اسرائیل قرار دادی، عیسی علیه السلام هم از بنی اسرائیل بود، عیسی علیه السلام آخرین پیامبری بود که قبل از محمد صلی الله علیه و آله، دین جدید و کتاب آسمانی جدید آورده بود.

پس از دین عیسی علیه السلام تو تصمیم گرفتی دین اسلام را کامل ترین و آخرین دین آسمانی قرار دهی، برای همین محمد صلی الله علیه و آله را به پیامبری برگزیدی تا دین اسلام و راه سعادت را برای انسانها بیان کند.

تو قرآن را بر محمد صلی الله علیه و آله نازل کردی و از او خواستی تا مردم را از جهل و نادانی برهاند و با بُت پرستی مبارزه کند. وقتی محمد صلی الله علیه و آله کار خود را آغاز کرد، بزرگان مکه با او دشمنی زیادی نمودند و از او خواستند تا دست از آیین خود بردارد و مانند بقیه مردم بُت ها را بپرستد. همچنین بزرگان مکه با مسلمانان

سخن می‌گفتند و آنان را به سوی بُت پرستی فرا می‌خواندند. اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی:

ای محمد! تو را بر شریعت و آیین حقّ قرار دادم، از این آیین پیروی کن. جاهلان از تو می‌خواهند به خواسته‌های آنان عمل کنی و به دین آنان بازگردی و بُت‌ها را پرستی، امّا تو از آنان پیروی نکن! ای محمد! اگر از آنان پیروی کنی و بُت‌ها را پرستی، عذاب من دامن تو را می‌گیرد و آن وقت، هیچ کدام از این مردم نمی‌توانند به تو کمکی کنند و تو را از عذاب نجات دهند.

ای محمد! این ستمکاران از تو می‌خواهند به دین آنان بازگردی، آنان یار و یاور یکدیگرند، امّا بدان که تو و پیروان تو تنها نیستید، من یار و یاور شما هستم.

ای محمد! به سخنان جاهلان گوش فرانده، من قرآن را بر تو نازل کردم تا مردم را به سوی آن فرا خوانی، این قرآن برای آنان روشنگری می‌کند و برای کسانی که یقین دارند، مایه هدایت و رحمت است.

در آیه ۱۸ خدا به پیامبرش چنین می‌گوید: «از خواسته‌های جاهلان پیروی نکن!» ما اعتقاد داریم که پیامبر، معصوم است و به اندازه ذره‌ای هم به بُت پرستی میل پیدا نکرد.

خدا در این آیه با پیامبر سخن گفته است، امّا منظور خدا این است که مسلمانان به سخنان بُت پرستان گوش ندهند. در زبان فارسی یک ضرب‌المثل وجود دارد. این ضرب‌المثل می‌گوید: «به در می‌گویم تا دیوار بشنود».

در زبان عربی ضرب المثل دیگری استفاده می شود:

«ایاک أعنی و اسمعی یا جاره».

«مخاطب من تو هستی، اما ای همسایه! سخنم را گوش کن!».

این شیوه قرآن در بعضی از آیات است. امام صادق علیه السلام می فرماید که قرآن گاهی با این شیوه سخن گفته است. (۹۳)

مسلمانانی که این آیه را شنیدند، فهمیدند که نباید به سخن بُت پرستان گوش فرادهند، زیرا اگر بُت پرست شوند، بُت ها و بُت پرستان نمی توانند آنان را از عذاب روز قیامت نجات دهند.

وقتی خدا با پیامبرش چنین سخن گفت، مسلمانان دیگر حساب کار خود را کردند. این نوع سخن گفتن، اثر تربیتی خوبی دارد.

جائیه: آیه ۲۲ - ۲۱

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ اجْتَرَحُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ
نَجْعَلَهُمْ كَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ سَوَاءً مَحْيَاهُمْ وَمَمَاتُهُمْ
سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ ﴿۲۱﴾ وَخَلَقَ اللَّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ
وَلْتُنْزَىٰ كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿۲۲﴾

از قرآن سخن گفتمی، قرآن کتابی است که انسان را به سوی هدایت و رستگاری فرا می خواند، در قرآن بارها از روز قیامت یاد کردی، کسانی که راه تبهکاری و فساد را در پیش گرفتند، با خود چنین می گویند: «سرنوشت مؤمنان نیکوکار همانند ما خواهد بود، مرگ و زندگی همه انسان ها یکسان است»، همه بعد از مرگ به خاک تبدیل می شوند و از جهنم و بهشت خبری نیست».

این چه خیال باطلی است که آنان دارند!

این چه بد پنداری است!

هرگز چنین نیست، تو آسمان‌ها و زمین و هر آنچه بین آنهاست را بیهوده نیافریدی، تو پاداش یا کیفر همه را می‌دهی و به هیچ کس ظلم نمی‌کنی، تو همه انسان‌ها را در روز قیامت زنده می‌کنی و آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می‌آیند.

چگونه ممکن است که تو مؤمنانی را که عمل نیک انجام دادند، همانند مفسدان قرار دهی؟

چگونه ممکن است پرهیزکاران را همانند گناهکاران قرار دهی؟

این وعده توست، تو در روز قیامت همه را زنده می‌کنی تا به کسانی که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند، پاداش نیکو بدهی، این پاداش بر اساس عدل توست. در روز قیامت، کسانی که راه کفر را برگزیدند، نتیجه اعمال خود را می‌بینند، آنان در جهنم گرفتار می‌شوند.

آری، روز قیامت، عدالت تو را تکمیل می‌کند، اگر قیامت نباشد، چه فرقی بین خوب و بد است؟ بعضی در این دنیا، به همه ظلم می‌کنند و به حق دیگران تجاوز می‌کنند و زندگی راحتی برای خود دست و پا می‌کنند و پس از مدتی می‌میرند، آنها کی باید نتیجه ظلم خود را ببینند؟

آنان که روز قیامت و معاد را انکار می‌کنند، می‌گویند انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می‌شود و همه چیز برای او تمام می‌شود. چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟ اگر قیامت نباشد، عدالت تویی معنا می‌شود. (۹۴)

جاثیه: آیه ۲۳

أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ
 وَخَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَقَلْبِهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً فَمَنْ يَهْدِيهِ مِنْ
 بَعْدِ اللَّهِ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ ﴿۲۳﴾

محمد ﷺ مردم را به سوی یکتاپرستی فرا خواند، ولی عده‌ای سخن او را انکار کردند و با او دشمنی کردند. اکنون سؤالی به ذهن من می‌رسد: چرا آنان قرآن را انکار کردند؟ آیا در شیوه دعوت محمد ﷺ اشکالی بوده است؟ هرگز.

محمد ﷺ وظیفه خود را به درستی انجام داد، اما آن مردم پیرو عقل نبودند، آنان پیرو هوای نفس و شهوت‌های خود بودند و هوای نفس خویش را می‌پرستیدند.

چنین کسانی را دیگر نمی‌توان هدایت کرد و نمی‌توان از هلاکت رهانند، آنان سخن حق را نمی‌شنوند و از عقل خویش بهره نمی‌گیرند، تو آنان را به حال خود رها کردی تا در گمراهی خود غوطه‌ور شوند، تو از حال آنان آگاه بودی و با آگاهی کامل از حالشان، آنان را به حال خود رها کردی و بر گوش و قلب آنان مهر زدی و بر چشمانشان پرده‌ای افکندی.

تو به همه انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا نمایند، اما عده‌ای حق را انکار می‌کنند، نتیجه این کار آنان، این است که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش می‌شود.

این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج بدهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می‌شود، بر دل او مهر می‌زنی

و او به غفلت مبتلا می شود، دیگر سخن حق را نمی شنود و نمی بیند. تو می دانی چه کسی در مقابل پذیرش حق لجاجت می کند، پس او را به حال خود رها می کنی، زیرا او حق را شناخته است اما از روی لجاجت آن را نمی پذیرد. او در گمراهی خود غوطه ور می شود و دیگر به راه راست هدایت نمی شود.

جائیه: آیه ۲۷ - ۲۴

وَقَالُوا مَا هِيَ إِلَّا حَيَاتُنَا الدُّنْيَا نَمُوتُ وَنَحْيَا
وَمَا يُهْلِكُنَا إِلَّا الدَّهْرُ وَمَا لَهُم بِذَلِكَ مِنْ عِلْمٍ إِنْ هُمْ إِلَّا
يَظُنُّونَ ﴿٢٤﴾ وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ مَا كَانَ حُجَّتَهُمْ إِلَّا أَنْ
قَالُوا اتُّوا بِآيَاتِنَا إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٢٥﴾ قُلِ اللَّهُ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ
يُمِيتُكُمْ ثُمَّ يَجْمَعُكُمْ إِلَىٰ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا رَيْبَ فِيهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا
يَعْلَمُونَ ﴿٢٦﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ
يَوْمَئِذٍ يَخْسِرُ الْمُبْطِلُونَ ﴿٢٧﴾

بُت پرستان مکّه شیفته دنیا و لذت های آن شده بودند و به قیامت باور نداشتند، آنان چنین می گفتند: «قیامت دروغ است، جهنّم هم دروغ است. ما هرگز غیر از زندگی این دنیا، زندگی دیگری نخواهیم داشت، گروهی از ما می میرند و گروهی دیگر جای آن ها را می گیرند، جز طبیعت و روزگار ما را هلاک نمی کند. ما به زودی به مشتی خاک و استخوان تبدیل می شویم و دیگر زنده نمی شویم».

آری، آنان از حقیقت آگاهی نداشتند و بر اساس حدس و گمان خویش، چنین سخن می گفتند.

محمد ﷺ برای آنان قرآن می خواند و آنان را از عذاب روز قیامت می ترساند، آنان به محمد ﷺ می گفتند: «اگر راست می گویی، پدران ما را زنده کن و آنان را نزد ما بیاور.»

تو آن خدایی هستی که انسان ها را زنده می کنی و سپس آنان را می میرانی و در روز قیامت همه آنان را زنده می کنی و آنان برای حسابرسی در پیشگاه تو جمع می شوند، در روز قیامت، هیچ شکی نیست، اما بیشتر مردم این حقیقت را نمی دانند، وقتی تو قدرت داری انسان را از «هیچ» بیافرینی، قدرت داری که بار دیگر او را از مستی خاک و استخوان زنده کنی که تو بر هر کاری توانا هستی. (۹۵)

قدرت تویی پایان است، زیرا فرمانروایی آسمان و زمین از آن توست، تو روز قیامت را برپا می کنی و همه را به قدرت خویش زنده می کنی و در آن روز است که اهل باطل زیان می بینند، کسانی که راه کفر را برگزیدند و از باطل پیروی کردند از سعادت محروم خواهند شد.

جائیه: آیه ۳۳ - ۲۸

وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا
 الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۸﴾ هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ
 بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ ﴿۲۹﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا
 وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَيُدْخِلُهُمْ رَبُّهُمْ فِي رَحْمَتِهِ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ
 الْمُبِينُ ﴿۳۰﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا أَفَلَمْ تَكُنْ آيَاتِي تُتْلَىٰ عَلَيْكُمْ
 فَاسْتَكْبَرْتُمْ وَكُنتُمْ قَوْمًا مُّجْرِمِينَ ﴿۳۱﴾ وَإِذَا قِيلَ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
 وَالسَّاعَةُ لَا رَيْبَ فِيهَا قُلْتُمْ مَا نَدْرِي مَا السَّاعَةُ إِنْ نُنظَرُ إِلَّا ظَنًّا وَمَا

نَحْنُ بِمُسْتَقْبَلِهَا نَحْنُ ﴿۳۲﴾ وَبَدَا لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا
كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿۳۳﴾

کافران روز قیامت را دروغ می پنداشتند و وقتی محمد ﷺ برای آنان از عذاب جهنم و آتش سوزان آن سخن می گفت، چنین می گفتند: «ای محمد! تو خواب پریشان دیده‌ای که چنین سخن می گویی»، اما سرانجام قیامت برپا می شود، آن روز برای آنان روز سختی خواهد بود، روز قیامت، هر گروهی در ترس و وحشت خواهند بود، آنان برای حسابرسی به پیشگاه تو می آیند و از شدت ترس قدرت ندارند بایستند، بر زانو می نشینند، هیچ کس نمی تواند آنان را کمک کند، آنان هیچ یار و یاورى ندارند.

فرشتگان هر گروهی را صدا می زنند تا نامه عمل خود را ببینند، فرشتگان به آنان می گویند: «امروز، روزی است که کیفر اعمال خود را می بینید. نگاه کنید، این پرونده اعمال شماست، این پرونده به حق و راستی گواهی می دهد و چیزی اضافه یا کم ندارد، آری، همه کردار و گفتار شما را ما با دقت نوشته ایم.» (۹۶)

در آن روز، مؤمنانی که عمل نیک انجام دادند به بهشت می روند و این همان سعادت بزرگ است، اما سرنوشت کافران بسیار دردناک است، تو به آنان می گویی:

مگر قرآن من برای شما خوانده نشد؟

مگر پیامبرم را برای هدایت شما نفرستادم؟ مگر او شما را از این روز نترساند؟

چرا سخن حق را نپذیرفتید؟

شما گردنکشی کردید و تبهار بودید!
 آیا به یاد دارید که وقتی به شما می‌گفتند: «وعدۀ خدا حقّ است و در قیامت
 شکی نیست»، شما در جواب می‌گفتید: «ما نمی‌دانیم قیامت چیست، فقط
 احتمال می‌دهیم که قیامتی باشد، اما به آن یقین نداریم».
 شما به امروز یقین نداشتید و باور نداشتید که زنده می‌شوید، اما دیدید که
 وعدۀ من حقّ بود.

این سخن تو با آنان است، کافران سرها را به زیر افکنده‌اند، ترس و وحشت
 همه وجودشان را فرا گرفته است، آن وقت است که تو فرمان می‌دهی تا
 فرشتگان زنجیرهای آهنین بر گردن آنها اندازند و آنها را با صورت بر روی
 زمین کشانند و به سوی جهنّم ببرند.

دیگر از آن همه گردنکشی و ستیزه‌جویی خبری نیست، وقتی به جهنّم
 می‌رسند، درهای جهنّم باز می‌شود، آنان، زیر چشمی‌نگاهی به جهنّم
 می‌اندازند و آتش هولناک آن را می‌بینند، این جهنّم نتیجه اعمال آنان است که
 آشکار می‌شود، فرشتگان آنان را در آتش جهنّم می‌اندازند و این‌گونه است که
 گرفتار آتشی می‌شوند که در دنیا آن را دروغ می‌پنداشتند و مسخره
 می‌کردند!

جائیه: آیه ۳۵ - ۳۴

وَقِيلَ الْيَوْمَ نَنْسَاكُمْ كَمَا نَسَيْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ
 هَذَا وَمَأْوَاكُمُ النَّارُ وَمَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ ﴿٣٤﴾ ذَلِكُمْ بِأَنَّكُمْ اتَّخَذْتُمْ
 آيَاتِ اللَّهِ هُزُؤًا وَغَرَّتْكُمْ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ لَا يُخْرَجُونَ مِنْهَا وَلَا

هُم يُسْتَعْتَبُونَ ﴿۳۵﴾

در آن روز به آنان چنین می‌گویی:

آیا به یاد دارید که وقتی در دنیا بودید روز قیامت را فراموش کردید؟ آیا به یاد دارید که قیامت را دروغ می‌پنداشتید و می‌گفتید: «ما هرگز زنده نخواهیم شد»؟

شما قیامت را فراموش کردید، من هم امروز شما را فراموش می‌کنم! بدانید که جایگاه شما این آتش است و هیچ یار و یاورى ندارید که شما را از آن نجات دهد.

این عذاب شما برای این است که قرآن و معجزات مرا مسخره می‌کردید و شیفته زندگی دنیا شدید، پس امروز دیگر از این جهنم خارج نمی‌شوید و فرصت عذرخواهی و توبه به شما داده نمی‌شود.

آری، تو به آنان یک عمر مهلت دادی، هر کس می‌خواست پند بگیرد می‌توانست در طول آن مدت، پند بگیرد.

در آیه ۳۴ می‌خوانم که خدا به کافران می‌گوید: «امروز شما را فراموش می‌کنم همان‌گونه که شما قیامت را فراموش کردید».

مگر خدا هم چیزی را فراموش می‌کند؟

نه. خدا به همه چیز علم و آگاهی دارد و هرگز چیزی را فراموش نمی‌کند.

پس منظور از این سخن چیست.

این یک کنایه است، به این مثال دقت کنید: اگر من دوستی داشته باشم که مرا به زشتی‌ها فرا بخواند، پدرم به من می‌گوید: «این دوستت را فراموش کن!».

یعنی دوستی با او را ترک کن!
 خدا در روز قیامت، کافران را فراموش می‌کند، معنای این سخن این است:
 خدا کافران را به حال خود رها می‌کند و آنان را از رحمت خود دور می‌کند و
 آنان برای همیشه در جهنم باقی خواهند ماند.

جاثیه: آیه ۳۷ - ۳۶

فَلِلَّهِ الْحَمْدُ رَبِّ السَّمَاوَاتِ وَرَبِّ الْأَرْضِ
 رَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿٣٦﴾ وَلَهُ الْكِبْرِيَاءُ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ
 الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ ﴿٣٧﴾

تو روز قیامت را برپا می‌کنی تا به بندگان پاداش یا کیفر بدهی، تو مؤمنان را
 در بهشت جای می‌دهی و کافران را به عذاب جهنم گرفتار می‌سازی، این
 وعده تو بود که مؤمنان با کافران، یکسان نخواهند بود و به این وعده‌ات عمل
 می‌کنی.

تو شایسته ستایش هستی که به وعده‌ات عمل کردی و به نیکوکاران پاداش
 بزرگی دادی و کافران را عذاب نمودی.

همه خوبی‌ها از آن توست. همه ستایش‌ها از آن توست که تو پروردگار
 آسمان‌ها، پروردگار زمین و پروردگار جهانیان هستی.

در همه آسمان‌ها و در زمین، بزرگی و عظمت از آن توست که تو خدای توانا
 هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. (۹۷)

سوره أحقاف

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مکّی» است و سوره شماره ۴۶ قرآن می‌باشد.
- ۲ - «أحقاف» نام سرزمینی است که قوم «عاد» در آنجا زندگی می‌کردند، در آیه ۲۱ تا ۲۶ این سوره از سرگذشت قوم عاد سخن گفته شده است، به همین دلیل این سوره را به این نام می‌خوانند.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: یکتاپرستی، پرهیز از بُت‌پرستی، احترام به پدر و مادر، سرگذشت قوم عاد، ماجرای گروهی از جنّ‌ها که قرآن را شنیدند و به آن ایمان آوردند، توصیه به صبر و استقامت...

أحقاف: آیه ۳ - ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ ﴿١﴾ تَنْزِيلُ
الْكِتَابِ مِنَ اللَّهِ الْعَزِيزِ الْحَكِيمِ ﴿٢﴾ مَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَمَا بَيْنَهُمَا إِلَّا بِالْحَقِّ وَأَجَلٍ مُّسَمًّى وَالَّذِينَ كَفَرُوا عَمَّا أُنذِرُوا
مُعْرِضُونَ ﴿٣﴾

در ابتدا، دو حرف «حا»، «میم» را ذکر می‌کنی، قرآن معجزه‌ای است که از همین حروف «الفبا» شکل گرفته است. این کتابی است که از طرف تو برای هدایت انسان‌ها نازل شده است، تو خدای توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است. تو آسمان‌ها و زمین و آنچه میان آن‌هاست را بیهوده نیافریدی بلکه از آفرینش آن هدفی داشتی، تو جهان را در خدمت انسان قرار دادی و او را گل‌سرسبد همه موجودات قرار دادی، جهان را برای انسان آفریدی و انسان را برای رسیدن به کمال.

تو آفرینش جهان را آغاز کردی، سرانجام این آفرینش را هم به پایان می‌بری، تو از همان ابتدا، زمانی را برای پایان این جهان مشخص کردی و آن زمان را فقط خودت می‌دانی، وقتی آن زمان فرارسد، زمین و آسمان را در هم می‌پیچی و پس از مدتی، قیامت را برپا می‌کنی و همه را زنده می‌نمایی، مؤمنان را به بهشت می‌بری و کافران را به جهنم گرفتار می‌سازی.

تو برای هدایت انسان‌ها قرآن را فرستادی، از محمد ﷺ خواستی تا قرآن را برای همه بخواند، اما کسانی که راه کفر را برگزیدند از هر سخن پندآموزی روی برمی‌گردانند.

أحقاف: آیه ۶ - ۴

قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ إِنَّتُونِي بِكِتَابٍ مِنْ قَبْلِ هَذَا أَوْ أَنَارَةٍ مِنْ عِلْمٍ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٤﴾ وَمَنْ أَضَلُّ مِمَّنْ يَدْعُو مِنْ دُونِ اللَّهِ مَنْ لَّا يَسْتَجِيبُ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَهُمْ عَنِ دُعَائِهِمْ غَافِلُونَ ﴿٥﴾ وَإِذَا حُشِرَ النَّاسُ كَانُوا لَهُمْ أَعْدَاءً وَكَانُوا بِعِبَادَتِهِمْ كَافِرِينَ ﴿٦﴾

تو آسمان‌ها و زمین را آفریدی، فقط تو شایسته پرستش هستی، آنان که بت‌ها را می‌پرستند، باید قدری فکر کنند، آیا آن بت‌ها چیزی آفریده‌اند؟ بت‌ها قطعه‌ای سنگ بی‌جان هستند که هیچ کاری نمی‌توانند کنند. بت پرستان چقدر نادان هستند که این سنگ‌های بی‌جان را می‌پرستند و در مقابل آن‌ها به سجده می‌افتند!

بت پرستان خیال می‌کنند که این بت‌ها، شریک تو هستند، این چه خیال

باطلی است! آنان برای این سخن خود چه دلیلی دارند؟

آیا کسی گمراه‌تر از آنان پیدا می‌شود؟

بُت پرستان می‌گویند: «خدا به ما فرمان داده که این بُت‌ها را بپرستیم» چرا چنین جاهلانه سخن می‌گویند؟ آیا برای این سخن باطل خود، دلیل روشنی دارند؟ در کدام کتاب آسمانی آمده است که بُت‌ها شریک تو هستند؟ اگر راست می‌گویند آن کتاب را بیاورند، اگر راست می‌گویند دلیل خود را بگویند.

آنان هیچ دلیلی ندارند و اسیر خرافات شده‌اند، سخنانی از پدران خود شنیده‌اند و آن را پذیرفته‌اند.

چرا آنان قدری نمی‌اندیشند؟

این بُت‌ها چه کاری می‌توانند برای آنان انجام دهند؟ اگر آن‌ها تا روز قیامت هم آن بُت‌ها را صدا بزنند، هیچ جوابی نمی‌شنوند، چقدر این مردم گمراهند، بت‌ها صدایی را نمی‌شنوند و اصلاً خبر ندارند که عده‌ای آنان را صدا می‌زنند!

روز قیامت که فرارسد، بُت پرستان در انتظار شفاعت بُت‌های خود خواهند بود، اما بُت‌ها با آنان دشمنی می‌کنند و از آنان بیزار می‌جویند.

روز قیامت تو به قدرت خودت به بُت‌ها اجازه می‌دهی تا سخن بگویند، بت‌ها به پیروان خود می‌گویند: «ما کجا شما را به پرستش خود دعوت کردیم؟ خدا میان ما و شما گواه است که ما از این که شما ما را می‌پرستید، بی‌خبر بودیم، ما موجودات بی‌جانی بودیم».^(۹۸)

آن وقت است که بُت پرستان به پوچی کار خود پی می‌برند، در روز قیامت،

همه انسان‌ها، نتیجه اعمال خویش را می‌یابند، آن روز معلوم می‌شود که فقط تو شایسته پرستش هستی و تو خدای یگانه‌ای!
 کسانی که بُت‌ها را پرستش کرده‌اند، به عذاب گرفتار می‌شوند، همه بُت‌ها در آن روز نابود می‌شوند و آن وقت است که بُت پرستان ناامید می‌شوند، آنان فکر می‌کردند که بُت‌ها می‌توانند به آنان سودی برسانند و از خطرهای نجاتشان دهند، اما وقتی می‌بینند که این بُت‌ها، نابود می‌شوند، امیدشان از دست می‌رود.

چگونه ممکن است بُت‌های بی‌جان در روز قیامت سخن بگویند؟ آیا قطعه‌ای که از چوب یا سنگ تراشیده شده است، می‌تواند سخن بگوید؟
 روز قیامت، روز شگفتی‌ها است، در آن روز اعضای بدن انسان هم سخن می‌گویند و بر اعمال و رفتار انسان شهادت می‌دهند. گناهکاران به اعضای بدن خود می‌گویند: «چرا بر ضد ما گواهی دادید؟» آن‌ها پاسخ می‌دهند: «خدایی که تمام موجودات را گویا می‌سازد، ما را نیز گویا کرد.» (۹۹)
 آری، خدا بر هر کاری تواناست، در آن روز، اراده می‌کند به بُت‌ها قدرت سخن گفتن دهد. (۱۰۰)

أحقاف: آیه ۸ - ۷

وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ
 كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ ﴿٧﴾ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ قُلْ
 إِنِ افْتَرَيْتُهُ فَلَا تَمْلِكُونَ لِي مِنَ اللَّهِ شَيْئًا هُوَ أَعْلَمُ بِمَا تُفِيضُونَ فِيهِ
 كَفَىٰ بِهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَهُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ ﴿٨﴾

محمد ﷺ برای مردم مکه قرآن می خواند، انسان های حقیقت جو به او ایمان آوردند، اما بزرگان مکه با او دشمنی کردند و سخن او را دروغ پنداشتند، وقتی آنان قرآن را می شنیدند می گفتند: «این قرآن، جادویی آشکار است و محمد آن را از پیش خود بافته است و به دروغ آن را به خدا نسبت می دهد».

اکنون تو از محمد ﷺ می خواهی با آنان چنین سخن بگویی:

ای مردم! خدا مرا به پیامبری فرستاد و او این قرآن را بر من نازل کرده است، این قرآن، سخن خداست و من پیام خدا را برای شما خواندم.

شما مرا دروغگو می پندارید و می گوید که من این قرآن را به دروغ به خدا نسبت می دهم، اگر مطلب این طور باشد که شما می پندارید، لازم است که خدا مرا رسوا کند و دروغ مرا آشکار کند.

چگونه باور می کنید که من به خدا نسبت دروغ بدهم و خدا هم مرا به حال خود رها کند؟ هر کس به دروغ ادعای پیامبری کند و سخنان کذبی را به خدا نسبت دهد، خدا سرانجام او را رسوا می سازد و او را عذاب می کند.

اگر من دروغگو باشم، خدا مرا عذاب می کند و شما هرگز نمی توانید عذاب خدا را از من دور کنید و از من دفاع کنید.

ای مردم! خوب فکر کنید، خدا به من وعده داده است که مرا بر شما پیروز گرداند، این وعده خدا فرا می رسد و آن وقت معلوم می شود که من راستگو بوده ام و چیزی جز رستگاری شما نمی خواستم.

شما را به سعادت فرا خواندم و شما مرا دروغگو و جادوگر خواندید و با من دشمنی کردید، خدا به کردار و رفتار شما آگاه است. همین بس که خدا، گواه میان من و شما باشد، او تلاش های من و دشمنی های شما را می بیند و این برای من کافی است که او خدای بخشنده و مهربان است.

* * *

أحقاف: آیه ۹

قُلْ مَا كُنْتُ بِدَعَا مِنَ الرُّسُلِ وَمَا أَدْرِي مَا يُفْعَلُ

بِي وَلَا بِكُمْ إِنْ أَتَيْتُمْ إِلَّا مَا يُوحَى إِلَيَّ وَمَا أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ﴿۹﴾

وقتی محمّد ﷺ به مردم مکه خبر می داد که خدا او را به پیامبری فرستاده است، آنان تعجب می کردند، آنان انتظار داشتند که خدا فرشته ای را به پیامبری بفرستد و باور نمی کردند که یک انسان به این مقام رسیده است، آنان از محمّد ﷺ خواسته های عجیبی داشتند و به او می گفتند: «اگر تو پیامبر هستی باید از علم غیب خبر داشته باشی! باید از همه اسرار پنهان جهان آگاه باشی، تو باید از همه حوادثی که در آینده روی می دهد، خبر بدهی!».

اکنون تو این آیه را بر محمّد ﷺ نازل می کنی تا به آنان چنین بگوید: «شما از این که خدا مرا به پیامبری فرستاده است، تعجب کردید، بدانید که من اولین پیامبر خدا نیستم، قبل از من خدا پیامبران زیادی را فرستاده بود، همه آنان انسان بوده اند، ای مردم! من علم غیب ندارم، نمی دانم چه اتفاقی برای من و شما پیش می آید. من از وحی پیروی می کنم، اگر خدا به من از آینده خبر دهد، می توانم آن را به شما بگویم، من فقط پیامبر هستم و شما را از عذاب روز قیامت می ترسانم».

* * *

منظور از علم غیب، آگاهی از اسرار پنهان جهان می باشد. خدا در این آیه، به پیامبر دستور می دهد تا اعلام کند که او به خودی خود، علم غیب نمی داند، اما وقتی آیات ۲۶ و ۲۷ سوره جن را می خوانم، می بینم که خدا در آنجا اشاره می کند که به هر کدام از فرستادگانش که بخواهد علم غیب می دهد.

من باید در این دو سخن فکر کنم، یک جا قرآن می‌گوید که پیامبر، علم غیب ندارد، جای دیگر می‌گوید که پیامبران، علم غیب دارند.

منظور تو از این دو سخن چیست؟

خدا به پیامبر چیزهایی را آموخت که از علم غیب بود. این علم را خدا به پیامبر داده بود. اگر خدا چیزی از غیب به او وحی نمی‌کرد، او غیب نمی‌دانست.

پس سخن صحیح این است: پیامبر، از پیش خودش، علم غیب ندارد، اگر خدا به پیامبر این دانش را ندهد، پیامبر از اسرار جهان چیزی نمی‌داند، اما وقتی خدا به پیامبر این دانش را می‌دهد، پیامبر از برخی اسرار نهان جهان آگاهی پیدا می‌کند.

هدف قرآن این است که مبادا مسلمانان درباره مقام پیامبر، غلو و زیاده‌روی کنند، آنان باید بدانند که پیامبر، بنده‌ای از بندگان خداست، خدا او را آفریده است و به او مقامی بس بزرگ داده است و او را بر اسرار جهان آگاه ساخته است. پیامبر هرچه دارد از خدا دارد، اگر خدا برای لحظه‌ای لطف و عنایت خود را از پیامبر بگیرد، پیامبر هیچ علم و دانشی نخواهد داشت.

احقاف: آیه ۱۰

قُلْ أَرَأَيْتُمْ إِنْ كَانَتْ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَكَفَرْتُمْ بِهِ وَشَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ عَلَىٰ مِثْلِهِ فَأَمَنْ وَاسْتَكْبَرْتُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ ﴿١٠﴾

بُت پرستان مکه محمد ﷺ را دروغگو می‌خواندند، در این آیه به محمد ﷺ فرمان می‌دهی که به آنان چنین بگویی:

ای مردم! قدری فکر کنید! اگر این قرآن از سوی خدا باشد و شما به آن کفر بورزید، چه کسی از شما گمراه‌تر خواهد بود؟

اگر شاهی از بنی اسرائیل به قرآن ایمان بیاورد ولی شما به قرآن ایمان نیاورید، آن وقت هیچ کس از شما گمراه‌تر نخواهد بود، اگر شاهی از بنی اسرائیل شهادت دهد که آیات تورات همانند قرآن است و شما ایمان نیاورده باشید، شما از همه گمراه‌تر خواهید بود.

ای مردم! شما راه کفر برگزیدید و به خود ستم می‌کنید. بدانید خدا ستمکاران را به حال خود رها می‌کند تا در لجاجت و گمراهی خود غوطه‌ور شوند.

مناسب می‌بینم در اینجا سه نکته بنویسم:

* نکته اول

نشانه‌های محمد ﷺ در کتاب تورات بیان شده است، یهودیان سال‌ها در انتظار ظهور آخرین پیامبر تو بودند. گروهی از یهودیان با رنج فراوان به سرزمین مدینه کوچ کرده بودند تا منتظر پیامبر موعود باشند، آنان از فلسطین و کنار دریای مدیترانه که آب و هوای خوبی داشت به حجاز آمدند و گرمای سوزان این منطقه را تحمل کردند تا بتوانند آخرین پیامبر خدا را درک کنند.

نشانه‌های محمد ﷺ در تورات بسیار واضح بیان شده بود، هر کس اهل انصاف بود به راحتی می‌توانست آن را تشخیص دهد.

* نکته دوم

این سوره زمانی نازل شده است که پیامبر در مکه بود. پس از چند سال پیامبر به مدینه مهاجرت کرد. یهودیان نشانه‌هایی که در تورات خوانده بودند در

محمد ﷺ یافتند، اما گروه زیادی از آنان برای حفظ منافع خود، حق را انکار کردند و ایمان نیاوردند.

روزی پیامبر نزد آنان رفت و آنان را به اسلام دعوت کرد، اما آنان جواب پیامبر را ندادند، پیامبر به آنان فرمود: «شما حق را انکار کردید ولی بدانید که من همان پیامبری هستم که مژده آمدن او در تورات آمده است».

پیامبر این جمله را گفت و از نزد آنان بیرون آمد، در این هنگام مردی از پشت سر، پیامبر را صدا زد و گفت: «ای محمد! صبر کن!».

آن مرد کسی جز «ابن سلام» نبود، پیامبر وقتی صدای «ابن سلام» را شنید، صبر کرد، همه نگاه‌ها به ابن سلام خیره مانده بود، ابن سلام به یهودیان گفت: «من در نظر شما چگونه انسانی هستم؟».

آنان جواب دادند: «به خدا قسم! هیچ کس به اندازه تو به تورات ایمان ندارد، ما تو و پدر تو و پدر بزرگ تو را می‌شناسیم، شما همواره با ایمان بوده‌اید».

اینجا بود که «ابن سلام» گفت: «ای مردم! من شهادت می‌دهم که محمد همان پیامبری است که وعده آمدن او در تورات آمده است». این‌گونه بود که «ابن سلام» مسلمان شد، پس از او، چند نفر از دوستانش هم مسلمان شدند.

* نکته سوم

اکنون سؤالی به ذهنم می‌رسد: «بین نزول این آیه و ماجرای ایمان آوردن ابن سلام، سال‌ها فاصله است. این آیه در مکه نازل شد، ابن سلام در مدینه مسلمان شد؟ آیا ممکن است این آیه سال‌ها زودتر از ماجرای ابن سلام نازل شده باشد؟».

برای یافتن پاسخ سؤال خود، این مثال را می‌زنم: فرض کنید: فرزند من

تنبلی کند و خوب درس نخواند. هنوز تا امتحان پایان سال، چند ماه باقی است. من به فرزند خود می‌گویم: «اگر در امتحان پایان سال موفق نشوی، ولی دوست تو قبول شود، تو ضرر کرده‌ای!». معنای سخن من روشن است. معلوم است که هنوز ماه خرداد فرا نرسیده است، هنوز چند ماه دیگر تا امتحان‌ها باقی است و فرزندم فرصت برای درس خواندن دارد. من از آینده سخن می‌گویم!

خدا در این آیه به بزرگان مکه می‌گوید: «اگر شاهی از بنی اسرائیل به قرآن ایمان بیاورد ولی شما به قرآن ایمان نیاورید، آن وقت هیچ کس از شما گمراه‌تر نخواهد بود».

روشن است که در زمان نزول این آیه، هنوز ابن‌سلام ایمان نیاورده بود و به حق بودن پیامبر شهادت نداده بود.

قرآن در این آیه از آینده سخن گفت و از ماجرای که بعداً در مدینه اتفاق خواهد افتاد، خبر داد. (۱۰۱)

سخن قرآن با بُت پرستان این است: «شما محمد را دروغگو می‌شمارید و می‌گویید او پیامبر نیست، اگر یکی از دانشمندان یهودی به محمد ایمان آورد، شما ضرر کرده‌اید، زیرا خود را از سعادت محروم نموده‌اید».

أحقاف: آیه ۱۴ - ۱۱

وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلَّذِينَ آمَنُوا لَوْ كَانَ خَيْرًا مَا سَبَقُونَا إِلَيْهِ وَإِذْ لَمْ يَهْتَدُوا بِهِ فَسَيَقُولُونَ هَذَا إِنْكُتَابٌ قَدِيمٌ ﴿١١﴾ وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً وَهَذَا كِتَابٌ مُصَدِّقٌ لِسَانًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَيُبَشِّرَ

لِلْمُحْسِنِينَ ﴿١٢﴾ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ
عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١٣﴾ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا
جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿١٤﴾

محمد ﷺ مردم مکه را به یکتاپرستی فرا خواند، گروهی از افراد فقیر به او ایمان آوردند، اینان پیروان محمد ﷺ بودند: ابوذر، یاسر، سمیه و عمار! آنان فقیر بودند و دستشان از مال دنیا خالی بود و از طبقه ضعیف جامعه بودند، عده‌ای از بردگان هم مسلمان شده بودند، افرادی مانند «بلال» که برده‌ای سیاه بود.

محمد ﷺ برای بزرگان مکه هم قرآن می‌خواند و از آنان می‌خواست یکتاپرست شوند، بزرگان مکه با خود می‌گفتند: «اگر این اسلام چیز خوبی بود، هرگز فقیران و بردگان در پذیرش آن، بر ما پیشی نمی‌گرفتند، ما که ثروت زیادی داریم به خوبی‌ها سزاوارتر هستیم، معلوم می‌شود که اسلام چیز خوبی نبوده است که ما به آن ایمان نیاورده‌ایم».

آری، آنان گرفتار خودخواهی شده بودند و خود را از بقیه برتر می‌دیدند، این غرور و تکبر مانعی بر سر راه آنان بود، آنان آیات قرآن را می‌شنیدند، آیاتی که از عذاب جهنم سخن می‌گفت و به آنان هشدار می‌داد که دست از بت‌پرستی بردارند، وقتی آنان این آیات را می‌شنیدند، فطرتشان به آنان هشدار می‌داد، اما برای این که صدای فطرت خود را خاموش کنند با خود می‌گفتند: «این قرآن، همان افسانه‌های قدیمی است!».

این چه سخنی است که آنان می‌گویند؟ چرا قرآن را افسانه می‌دانند؟ آیا آنان خیال می‌کنند که قرآن اولین کتاب آسمانی است؟ آیا خیال می‌کنند که قبل از

آن، تو کتابی نازل نکرده‌ای؟

تو قبل از آن، کتاب تورات را بر موسی علیه السلام نازل کردی، کتابی که مایه هدایت و رحمت بود، این قرآن هم آموزه‌های تورات را تأیید می‌کند و به زبانی شیوا و روشن حقایق را بیان می‌کند، قرآن به ستمکارانی که راه کفر را برگزیدند، هشدار می‌دهد و آنان را از عذاب روز قیامت می‌ترساند و به نیکوکاران بشارت می‌دهد.

می‌خواهم بدانم قرآن به نیکوکاران چه بشارتی می‌دهد؟
بشارت بهشت.

آری، نیکوکارانی که بُت‌ها را نپرستیدند و گفتند: «خدای ما، همان خدای یگانه است»، سرنوشت خوبی خواهند داشت. همان کسانی که با سختی‌های زیادی روبرو شدند ولی در این سختی‌ها صبر و استقامت کردند. آنان در روز قیامت هیچ ترس و اندوهی نخواهند داشت.
روز قیامت که فرا رسد، آنان اهل بهشت خواهند بود و جاودانه در آنجا خواهند ماند، بهشت، پاداش اعمالی است که آنان در دنیا انجام داده‌اند.

أَحْقَاف: آیه ۱۶ - ۱۵

وَوَصَّيْنَا الْإِنْسَانَ بِوَالِدَيْهِ إِحْسَانًا حَمَلَتْهُ
أُمُّهُ كُرْهًا وَوَضَعَتْهُ كُرْهًا وَحَمَلُهُ وَفِصَالُهُ ثَلَاثُونَ شَهْرًا حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ
أَشُدَّهُ وَبَلَغَ أَرْبَعِينَ سَنَةً قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ الَّتِي
أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَعَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَصْلِحْ لِي فِي
ذُرِّيَّتِي إِنِّي تُبْتُ إِلَيْكَ وَإِنِّي مِنَ الْمُسْلِمِينَ ﴿١٥﴾ أُولَٰئِكَ الَّذِينَ

تَنْقَبِلُ عَنْهُمْ أَحْسَنَ مَا عَمِلُوا وَتَتَجَاوَزُ عَنْ سَيِّئَاتِهِمْ فِي أَصْحَابِ
الْجَنَّةِ وَعَدَّ الصِّدْقَ الَّذِي كَانُوا يُوعَدُونَ ﴿١٦﴾

برایم گفتی که قرآن ستمگران را از عذاب قیامت می ترساند و به نیکوکاران
مژده بهشت می دهد، اکنون برایم از این دو گروه سخن بگو! برایم بگو که
نیکوکار کیست؟

نیکوکار کسی است که به پدر و مادرش، نیکویی کند، ستمگر کسی است که
وقتی پدر و مادرش او را به ایمان فرا می خوانند به سخن آنان گوش نکند.
تو از انسان خواستی تا به پدر و مادرش نیکی کند، مادر برای فرزندش
چقدر زحمت کشیده است!

زمانی که فرزند در شکم مادر است بر مادر سخت می گذرد، حال مادر
دگرگون می شود، فرزند رشد می کند و از شیرۀ جان مادر استفاده می کند،
خواب و خوراک، استراحت و آرامش او را می گیرد.

روزهای آخر، راه رفتن و حتی نشستن و بلند شدن بر مادر سخت می شود،
مادر با صبر و حوصله، این سختی ها را تحمل می کند، مادر در لحظه تولد
فرزند هم، سختی زیادی می کشد و چه بسیار مادرانی که جان خود را در آن
لحظه از دست داده اند!

وقتی فرزند به دنیا می آید، مادر به او شیر می دهد و به او رسیدگی می کند.
از وقتی که نطفۀ انسان در رحم مادر قرار می گیرد تا لحظه ای که او از شیر
گرفته می شود، سی ماه طول می کشد. مادر در این سی ماه، اوج فداکاری را به
نمایش می گذارد. (۱۰۲)

اکنون می فهمم که چرا از انسان‌ها خواسته‌ای که به پدر و مادرشان احترام بگذارند!

انسان نیکوکار وقتی به سنّ رشد و آگاهی می‌رسد، پدر و مادر او را به دین راهنمایی می‌کنند، این انسان وقتی به سنّ چهل سالگی می‌رسد، دیگر به مرحله کمال عقل خود رسیده است. او می‌فهمد که به سنّی رسیده است که باید خطوط زندگی او مشخص گردد، اینجاست که دست به دعا برمی‌دارد و چنین می‌گوید: «بارخدایا! به من و پدر و مادرم، نعمت ایمان عطا کردی، پس توفیقم بده تا شکر این نعمت را به جا آورم. خدایا! توفیقم بده تا کار شایسته‌ای انجام دهم که تو از آن خشنود باشی. خدایا! فرزندانم را نیکوکار قرار بده. من به درگاه تو رو می‌کنم و تسلیم فرمان تو هستم، من مسلمان هستم.»

تو چنین نیکوکارانی را دوست داری، کارهای آنان را که نیکوترین کارهاست می‌پذیری و گناهانشان را می‌بخشی و در روز قیامت آنان را در بهشت جای می‌دهی و با اهل بهشت همنشین می‌کنی. این وعده حقی است که تو به آنان داده‌ای و به این وعده‌ات عمل می‌کنی.

أحقاف: آیه ۱۸ - ۱۷

وَالَّذِي قَالَ لِوَالِدَيْهِ أُفٍّ لَكُمَا أَتَعِدَانِنِي أَنْ
أُخْرَجَ وَقَدْ خَلَتِ الْقُرُونُ مِنْ قَبْلِي وَهُمَا يَسْتَعْجِلَانِ اللَّهَ وَيُلَکَّ أَمِنْ
إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَيَقُولُ مَا هَذَا إِلَّا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ ﴿۱۷﴾ أُولَئِكَ
الَّذِينَ حَقَّ عَلَيْهِمُ الْقَوْلُ فِي أُمَمٍ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمْ مِنَ الْجِنِّ

وَالْإِنْسِ إِنَّهُمْ كَانُوا خَاسِرِينَ ﴿۱۸﴾

از نیکوکاری که قدردان پدر و مادر خودش است، برایم سخن گفתי، اکنون از ستمکار کافری سخن می‌گویی که پدر و مادر او، مؤمن هستند و او را به ایمان دعوت می‌کنند، اما آن ستمکار سخانشان را نمی‌پذیرد و راه کفر را برمی‌گزیند. او به پدر و مادرش می‌گوید: «أف بر شما! آیا مرا از روز قیامت می‌ترسانید؟ شما می‌گویید که من بعد از مرگ زنده می‌شوم و به جهنم می‌روم، قبل از من انسان‌های زیادی مرده‌اند و به مشتی از خاک و استخوان تبدیل شده‌اند، هیچ کدام از آنان زنده نشده‌اند، این سخن‌ها چیست که شما می‌گویید؟».

چقدر این فرزند ناسپاس است! پدر و مادرش او را به ایمان فرا می‌خوانند، او به آنان بی‌احترامی می‌کند و به آنان «أف» می‌گوید. (در زبان فارسی، وقتی به کسی احترامی می‌کنند به او می‌گویند: تُف بر تو!).

وقتی پدر و مادر او این سخنان را شنیدند از دست او به پیشگاه تو شکایت کردند و به فرزندشان گفتند: «وای بر تو! ایمان بیاور که وعده خدا حق است و او همه انسان‌ها را در روز قیامت زنده خواهد کرد»، اما او در پاسخ چنین گفت: «این سخنان شما، افسانه‌ای است که پیشینیان بافته‌اند». (۱۰۳)

آری، او راه کفر را برگزید و به پدر و مادر خویش بی‌احترامی کرد و قیامت را دروغ پنداشت، تو در روز قیامت او را در جهنم جای می‌دهی، این وعده توست و جهنم را از کافران پر می‌کنی، عذاب تو برای چنین افرادی حتمی است و آنان را همراه با امت‌های کافر (از جن‌ها و انسان‌ها) به آتش جهنم

گرفتار می‌سازی و آنان زیانکارند که سرمایه وجودی خود را نابود کردند و خود را از سعادت محروم نمودند و آتش جهنم را برای خود خریدند.

أَحْقَاف: آیه ۲۰ - ۱۹

وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقَهُمْ
أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ ﴿١٩﴾ وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى
النَّارِ أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَاسْتَمْتَعْتُمْ بِهَا فَالْيَوْمَ
تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ
وَبِمَا كُنْتُمْ تَفْسُقُونَ ﴿٢٠﴾

کافران قیامت را دروغ می‌پندارند و به آن ایمان ندارند و می‌گویند: «انسان بعد از مرگ، نیست و نابود می‌شود و همه چیز برای او تمام می‌شود». چگونه ممکن است سرانجام انسان‌های خوب با سرانجام انسان‌های بد، یکسان باشد؟

اگر قیامت نباشد، عدالت توبی معنا می‌شود.

حسابرسی روز قیامت بر اساس اعمالی است که انسان‌ها در این دنیا انجام داده‌اند، تو در روز قیامت، همه را زنده می‌کنی، به هر کس با توجه به تفاوت عملشان، پاداش یا کیفر می‌دهی. همه انسان‌ها نتیجه کارهای خود را بی‌کم و کاست، می‌بینند، تو هرگز به آنان ظلم نمی‌کنی، کسانی که در جهنم گرفتار می‌شوند، به خودشان ظلم کردند، راه کفر و گمراهی را انتخاب نمودند و سرانجام نتیجه آن را دیدند.

در روز قیامت تو فرمان می دهی تا فرشتگان آنان را به سوی جهنم ببرند، آن روز، جهنم برای آنان آشکار می شود و درهای جهنم گشوده می شود و نگهبانان آنجا به آنان می گویند: «شما در دنیا از تمام چیزهای خوب و نعمت‌ها بهره‌مند بودید و از آن لذت بردید. آیا به یاد دارید که در زمین گردنکشی و طغیان می کردید؟ امروز به خاطر آن کارها، عذاب خوارکننده‌ای را خواهید چشید». (۱۰۴)

آری، فرشتگان غلّ و زنجیر به دست و پای آنان می بندند و آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می دهند و در میان شعله‌ها می سوزند و آرزوی مرگ می کنند اما در آنجا از مرگ هیچ خبری نیست، آنان برای همیشه در جهنم خواهند سوخت.

أحقاف: آیه ۲۵ - ۲۱

وَأذْكُرُ أَخَا عَادٍ إِذْ أَنْذَرَ قَوْمَهُ بِالْأَحْقَافِ
وَقَدْ خَلَّتِ النَّدْرُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ أَلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا اللَّهَ إِنِّي
أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ ﴿٢١﴾ قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَأْفِكَنَا عَنْ
الْهَيْتِنَا فَأَتَيْنَا بِمَا تَعَدْنَا إِنَّ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ ﴿٢٢﴾ قَالَ إِنَّمَا الْعِلْمُ
عِنْدَ اللَّهِ وَأُبَلِّغُكُمْ مَا أُرْسِلْتُ بِهِ وَلَكِنِّي أَرَأَيْتُمْ قَوْمًا
تَجْهَلُونَ ﴿٢٣﴾ فَلَمَّا رَأَوْهُ عَارِضًا مُسْتَقْبِلَ أَوْدِيَّتِهِمْ قَالُوا هَذَا
عَارِضٌ مُمِطِرُنَا بَلْ هُوَ مَا اسْتَعْجَلْتُمْ بِهِ رِيحٌ فِيهَا عَذَابٌ
أَلِيمٌ ﴿٢٤﴾ تَدْمِرُ كُلَّ شَيْءٍ بِأَمْرِ رَبِّهَا فَأَصْبَحُوا لَا يُرَى إِلَّا مَسَاكِيْنُهُمْ
كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ ﴿٢٥﴾

اکنون از محمد ﷺ می خواهی تا برای مردم مکه از قوم «عاد» سخن بگوید،
آنان در سرزمین «احقاف» زندگی می کردند (سرزمینی که در جنوب عربستان
و شمال یمن بود).

تو هود علیه السلام را برای هدایت قوم عاد فرستادی، کافران مگه باید بدانند که تو قبل از هود علیه السلام و بعد از او، پیامبران زیادی را فرستادی. آری، این قانون توست که پیامبران را برای هدایت انسان‌ها فرستادی تا راه حق را برای آنان بیان کنند. قوم عاد جمعیت زیادی داشتند و دارای ثروت فراوانی بودند و همه بت پرست بودند. هود علیه السلام همچون برادری آنان را به سوی تو دعوت می‌کرد و از آنان خواست تا بت پرستی را رها کنند.

او به مردم چنین می‌گفت: «فقط خدای یکتا را بپرستید، خدایی جز او نیست، از بت پرستی دست بردارید، می‌ترسم که به عذاب شدیدی گرفتار شوید».

مردم به سخنان او اعتنا نکردند و به او گفتند: «آیا تو آمده‌ای که با سخنان ما را از پرستش خدایانمان باز داری؟ اگر راست می‌گویی بگو آن عذاب کی می‌آید؟ ای هود! آن عذابی را که می‌گویی بر ما فرود آور».

هود علیه السلام به آنان گفت: «من نمی‌دانم که عذاب خدا چه زمانی فرا می‌رسد، فقط خدایم داند آن عذاب چه وقتی است، من وظیفه خود را انجام دادم و پیام خدا را به شما رساندم، شما به سخنم گوش نکردید و از من تقاضای عذاب خود را نمودید، به راستی که شما نادانید».

قوم عاد ایمان نیاوردند و بر کفر و بت پرستی خود اصرار نمودند، تو به آنان مهلت دادی و در عذابشان شتاب نکردی، اما سرانجام مهلت آنان به پایان رسید و تو طوفانی سهمگین را برای هلاکت آنان فرستادی.

آنان وقتی نگاه به افق کردند، سیاهی طوفان را دیدند و فکر کردند که ابری باران‌زا به سوی سرزمین آنان می‌آید و بسیار خوشحال شدند که بارانی پربرکت در راه است. اینجا بود که هود علیه السلام به آنان رو کرد و گفت: «بارانی در کار نیست، آنچه شما می‌بینید عذابی است که برای آمدنش عجله می‌کردید، این طوفانی سهمگین است که عذابی دردناک در آن است و به فرمان خدا همه چیز را در هم می‌کوبد و نابود می‌کند».

قبل از آن که طوفان فرا رسد، هود علیه السلام و گروه اندکی را که ایمان آورده بودند، نجات دادی، طوفان فرار سید و به مدت هفت شب و هشت روز بر آنان وزید و آنان را نابود ساخت، پس از طوفان، چنان شد که فقط خانه‌های خالی آنان دیده می‌شد و هیچ کدام از آنان باقی نماندند، تو این‌گونه کسانی را که از روی عناد و دشمنی راه کفر را انتخاب می‌کنند، عذاب می‌کنی.

أَحْقَاف: آیه ۲۸ - ۲۶

وَلَقَدْ مَكَّنَّاهُمْ فِيمَا إِنْ مَكَّنَّاكُمْ فِيهِ وَجَعَلْنَا
لَهُمْ سَمْعًا وَأَبْصَارًا وَأَفْئِدَةً فَمَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ سَمْعُهُمْ وَلَا أَبْصَارُهُمْ وَلَا
أَفْئِدَتُهُمْ مِنْ شَيْءٍ إِذْ كَانُوا يَجْحَدُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا
بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ ﴿٢٦﴾ وَلَقَدْ أَهْلَكْنَا مَا حَوْلَكُمْ مِنَ الْقُرَىٰ وَصَرَفْنَا
الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ ﴿٢٧﴾ فَلَوْلَا نَصْرُهُمُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ
اللَّهِ قُرْبَانًا آلِهَةً بَلْ ضَلُّوا عَنْهُمْ وَذَلِكُمْ إِفْكُهُمْ وَمَا كَانُوا
يَفْتَرُونَ ﴿٢٨﴾

کافران مکه سخن محمد صلی الله علیه و آله را دروغ می‌پنداشتند و با او دشمنی می‌کردند،

اکنون تو با آنان چنین سخن می‌گویی: «من به قوم عاد قدرت و امکاناتی دادم که به شما نداده‌ام، قدرت و ثروت آنان بیشتر از شما بود، اما این قدرت و ثروت نتوانست آن‌ها را از عذاب نجات دهد».

آری، تو به آنان گوش و چشم و عقل داده بودی تا حق را بشنوند و ببینند و آن را درک کنند، ولی آنان راه کفر را پیمودند و گوش و چشم و عقل آنان، سودی برایشان نداشت و نتوانست عذاب را از آنان دور کند، آنان حق را شناختند ولی انکار کردند.

هود علیه السلام آنان را از عذاب آسمانی ترساند، ولی آنان عذاب آسمانی را مسخره کردند و سرانجام همان عذاب به سراغشان آمد و آنان را نابود کرد. اکنون از کافران مکه می‌خواهی تا قدری فکر کنند و به اطراف سرزمین خود نگاه کنند، تو انسان‌های زیادی را که در اطراف همین سرزمین زندگی می‌کردند، به عذاب خود هلاک کردی.

تو آیات و نشانه‌های خود را قبلاً برای آنان بیان کردی و پیامبران خود را فرستادی و حق را برای آنان آشکار کردی تا مگر به راه حق بازگردند، اما آنان بر کفر خود پافشاری نمودند و به عذاب گرفتار شدند.

آنان بت‌ها را می‌پرستیدند و تصور می‌کردند که با پرستش بت‌ها به تو نزدیک می‌شوند، پس چرا بت‌ها آنان را از عذاب نجات ندادند؟ چرا وقتی عذاب آمد، بت‌ها ناپدید شدند؟

آن کافران یک عمر بت‌ها را پرستیدند ولی هنگامی که به کمک نیاز داشتند، بت‌ها هیچ کمکی به آنان نکردند، آیا چنین بت‌هایی شایسته پرستش هستند؟

آنان به دروغ می‌گفتند که بُت‌ها شریک تو هستند و آن‌ها را می‌پرستیدند، عذاب‌های آسمانی، حاصل دروغ‌های خودشان بود. تو به بندگان خود ستم نمی‌کنی، بلکه آنان به خود ستم کردند، آنان در برابر بت‌ها سجده می‌کردند و با پیامبران تو دشمنی می‌کردند، عذاب‌های دردناک، نتیجه کارهایشان بود.

مکه در سرزمین حجاز (عربستان) واقع شده است، کافران مکه هر سال به سوی شمال (شام) و به سوی جنوب (یمن) سفر می‌کردند، وقتی به سمت یمن می‌رفتند، سرزمین قوم «عاد» را می‌دیدند. وقتی آنان به سوی شام می‌رفتند، خرابه‌های شهر «سُدوم» را می‌دیدند، شهری که قوم لوط علیه السلام در آنجا زندگی می‌کردند و به عذاب گرفتار شدند. همچنین آنان در راه شام، خرابه‌های شهر «مدین» را می‌دیدند، شهری که شعیب علیه السلام آنان را به راه راست فرا خواند ولی آنان کفر ورزیدند و نابود شدند.

أحقاف: آیه ۳۲ - ۲۹

وَإِذْ صَرَفْنَا إِلَيْكَ نَفْرًا مِنَ الْجِنِّ يَسْتَمِعُونَ
الْقُرْآنَ فَلَمَّا حَضَرُوهُ قَالُوا أَنصتُوا فَلَمَّا قُضِيَ وَلَّوْا إِلَىٰ قَوْمِهِمْ
مُنْدَرِينَ ﴿٢٩﴾ قَالُوا يَا قَوْمَنَا إِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا أُنزِلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ
مُصَدِّقًا لِمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ وَإِلَىٰ طَرِيقٍ مُسْتَقِيمٍ ﴿٣٠﴾ يَا
قَوْمَنَا أَجِيبُوا دَاعِيَ اللَّهِ وَآمِنُوا بِهِ يَغْفِرَ لَكُمْ مِنْ ذُنُوبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ
مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ ﴿٣١﴾ وَمَنْ لَا يُجِبِ دَاعِيَ اللَّهِ فَلَيْسَ بِمُعْجِزٍ فِي
الْأَرْضِ وَلَيْسَ لَهُ مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءُ أُولَئِكَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ ﴿٣٢﴾

محمد ﷺ اهل مكه بود، مردم مكه او را به خوبی می شناختند و سال ها با او
زندگی کرده بودند و همواره او را «محمد امین» می خواندند و به درستکاری
او باور داشتند، اما وقتی تو محمد ﷺ را به پیامبری برگزیدی، گروهی از مردم
مكه با او دشمن شدند و او را دیوانه، جادوگر و دروغگو خواندند. محمد ﷺ
آنان را به رستگاری فرا می خواند و از بت پرستی نهی می کرد، آنان اسیر جهل

و خرافات شده بودند و نمی خواستند دست از پرستش بُت‌ها بردارند. اکنون می خواهی ماجرای ایمان آوردن گروهی از جن‌ها را شرح دهی، هدف تو از بیان این ماجرا چیست؟ گروهی از جن‌ها که اصلاً محمد ﷺ را نمی شناختند، وقتی آیات قرآن را شنیدند به حقّ بودن آن پی بردند و به آن ایمان آوردند، اهل مکه که سال‌های سال با محمد ﷺ زندگی کرده بودند، چرا به او ایمان نمی آوردند؟ چرا خود را از سعادت و رستگاری محروم می کردند.

بازار عُکَّاز !

مهم‌ترین اتفاق اقتصادی و فرهنگی در آن روزگار ! مردم آن روزگار در اوّل ماه ذی القعدة به سرزمینی به نام «عُکَّاز» می رفتند و بیست شب در آنجا می ماندند و بزرگ‌ترین بازار را تشکیل می دادند، بازرگانان و خریداران از همه جا به آنجا می آمدند. از مکه تا سرزمین «عُکَّاز» سه روز راه بود، «عُکَّاز» بین مکه و طائف واقع شده بود. شاعران بزرگ عرب نیز در آنجا حاضر می شدند و شعرهای زیبای خود را می خواندند. محمد ﷺ تصمیم گرفت تا به «عُکَّاز» برود و در آنجا مردم را به یکتاپرستی دعوت کند، او از مکه حرکت کرد و سه روز در راه بود، وقتی به آنجا رسید با مردم سخن گفت، اما هیچ کس سخنش را نپذیرفت و حتی یک نفر هم مسلمان نشد، آن مردم سرگرم دنیا و زیبایی‌های آن شده بودند، کسی که شیفته دنیاست، سخن حقّ در او اثر نمی کند، آن مردم به دنبال ثروت و کنیزهای زیبایی که آنجا به فروش می رسیدند، بودند. محمد ﷺ به آنجا رفت تا حجّت را بر آنان تمام کند، در روز قیامت آنان

نمی‌توانند بگویند: «کسی سخن حق را برای ما بیان نکرد»، محمد ﷺ وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد، تواز او خواسته بودی که به انجام وظیفه خود فکر کند نه به نتیجه کار. درست است که هیچ کس سخنش را نپذیرفت، اما او وظیفه‌اش را به خوبی انجام داد.

بازار عکاظ جمع شد و همه به شهرها و قبیله‌های خود بازگشتند، محمد ﷺ هم به سوی مکه حرکت کرد، شب فرارسید، محمد ﷺ خسته راه بود، او برای استراحت در وسط بیابان منزل کرد.

پاسی از شب گذشت، محمد ﷺ از خواب بیدار شد، او تنها در این بیابان به نماز ایستاد و سپس شروع به خواندن قرآن کرد.

گروهی از جن‌ها از آنجا می‌گذشتند، آنان صدایی را شنیدند، به یکدیگر گفتند: «گوش کنید». همه با دقت به قرآن گوش فرادادند، پس از آن نزد محمد ﷺ آمدند و او با آنان سخن گفت و آنان مسلمان شدند و به قرآن ایمان آوردند.

آنان نه جن بودند که نزد قوم خود رفتند و آنان را هم نزد پیامبر آوردند، پیامبر آنان را نیز به اسلام دعوت کرد و همه مسلمان شدند. (۱۰۵)

در دو جای قرآن از این ماجرا سخن به میان آمده است: سوره احقاف (آیات ۲۹ تا ۳۲) و سوره جن (آیات اول سوره).

اکنون وقت آن است تا به تفسیر آیات ۲۹ تا ۳۲ این سوره بپردازم:

ای محمد! به یادآور زمانی را که گروهی از جن‌ها را سوی تو روانه کردم تا قرآن را بشنوند، وقتی آنان نزدیک تو آمدند به یکدیگر گفتند: «سکوت کنید ببینیم چه می‌گوید»، وقتی قرآن خواندن تو تمام شد، به تو ایمان آوردند و

سپس به سوی قوم خود رفتند و به آنان چنین گفتند: «ای قوم! ما قرآنی را شنیدیم که بعد از کتاب موسی نازل شده است، این قرآن، کتاب‌های آسمانی که قبلاً نازل شده است را تأیید می‌کند و همه را به سوی حقّ و راه راست، راهنمایی می‌کند، ای قوم! دعوت این پیامبر خدا را بپذیرید و به او ایمان آورید تا خدا گناه شما را ببخشد و شما را از عذاب دردناک روز قیامت، رهایی بخشد، هر کس دعوت این پیامبر را نپذیرد و از حقّ روی‌گرداند، نمی‌تواند از عذاب خدا رهایی یابد. وقتی عذاب فرارسد، غیر از خدا، یار و یاور برای او نیست. کسانی که راه انکار را در پیش گرفتند در گمراهی آشکاری هستند».

در اینجا لازم است سه نکته را بنویسم:

* نکته اول

خدا محمد ﷺ را برای هدایت انسان‌ها و جنّ‌ها فرستاد، پس خدا به محمد ﷺ این قدرت را داد که بتواند با جنّ‌ها سخن بگوید و با آنان ارتباط برقرار کند، البته همان‌طور که در میان انسان‌ها افراد مؤمن و کافر وجود دارند، در میان جنّ‌ها هم مؤمن و کافر وجود دارد، گروهی از آنان مسلمان هستند و گروهی هم راه کفر را برگزیده‌اند.

* نکته دوم

خدا گروهی از جنّ‌ها را رام سلیمان ﷺ کرد، آنان برای سلیمان ﷺ کار می‌کردند ولی جنّ‌ها به سلیمان ﷺ ایمان نیاوردند، آنان مجبور بودند که برای سلیمان ﷺ کار کنند و اگر نافرمانی می‌کردند، سلیمان ﷺ آنان را به آتش عذاب می‌کرد، ولی خدا محمد ﷺ را پیامبر انسان‌ها و جنّ‌ها قرار داد، گروهی از

جنّ‌ها وقتی صدای محمد ﷺ را شنیدند با عشق و علاقه به او ایمان آوردند. معلوم می‌شود که مقام محمد ﷺ بالاتر از سلیمان ؑ است، خدا، دلِ جنّ‌ها را تسلیم محمد ﷺ نمود و آنان به محمد ﷺ ایمان آوردند.

* نکته سوم

افراد حقیقت‌جو با شنیدن پیام قرآن می‌فهمند که قرآن حق است و به آن ایمان می‌آورند، این جنّ‌ها که مسلمان شدند، هیچ معجزه‌ای از پیامبر نخواستند، آنان با شنیدن پیام قرآن به آن ایمان آوردند، این نشان می‌دهد که قرآن برای حق بودن اسلام کفایت می‌کند و ما هم برای تبلیغ اسلام باید بیشتر به قرآن تکیه کنیم.

احقاف: آیه ۳۳

أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ
وَلَمْ يَعْزِبْ بِخَلْقِهِنَّ بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُخَيِّبَ الْمُؤْتَىٰ بَلَىٰ إِنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ
شَيْءٍ قَدِيرٌ ﴿۳۳﴾

کافران مکه به روز قیامت ایمان نداشتند و وقتی می‌شنیدند که قرآن از زنده شدن مردگان سخن می‌گوید، تعجب می‌کردند، آنان می‌گفتند: «وقتی ما مُردیم و بدن‌هایمان به مستی خاک و استخوان تبدیل شد، چگونه ممکن است که دوباره زنده شویم؟».

تو بارها به این سؤال آنان جواب دادی، تو همان خدایی هستی که آسمان‌ها و زمین را آفریدی و در آفرینش آن‌ها ناتوان نشدی، تو می‌توانی مردگان را زنده کنی، تو بر هر کاری توانا هستی. آری، زنده کردن مردگان بسیار ساده‌تر از آفرینش آسمان‌ها و زمین است.

این سخن برای همه کسانی است که قیامت را انکار می کنند، اگر آنان در عظمت آسمانی که تو آفریده ای فکر کنند، می فهمند که برپایی قیامت برای تو کار ساده ای است.

أَحْقَاف: آیه ۳۴

وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَيْسَ هَذَا
بِالْحَقِّ قَالُوا بَلَىٰ وَرَبِّنَا قَالَ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنتُمْ تَكْفُرُونَ ﴿۳۴﴾

امروز کافران به قیامت باور ندارند و می گویند: «جهنم دروغ است، ما هرگز زنده نمی شویم»، اما وقتی فرشتگان آنان را به سوی جهنم ببرند و درهای جهنم باز شود، نگاه آنان به آتش هولناک جهنم می افتد. فرشتگان به آنان می گویند: «آنچه شما می بینید، حقیقت است یا دروغ؟»، آنان در جواب می گویند: «به خدا قسم که این آتش حقیقت است. افسوس که ما در دنیا ایمان نیاوردیم».

فرشتگان به آنان می گویند: «اگر این عذاب حقیقت است، پس به کیفر کفر خود، این عذاب را بچشید»، اینجاست که فرشتگان آنان را در گوشه تنگ و تاریکی از جهنم جای می دهند و صدای آه و ناله آنان بلند می شود و میان آتش ها می سوزند.

أَحْقَاف: آیه ۳۵

فَاصْبِرْ كَمَا صَبَرَ أُولُو الْعُرْمِ مِنَ الرُّسُلِ وَلَا
تَسْتَعْجِلْ لَهُمْ كَانَتْهُمْ يَوْمَ يَرُونَ مَا يُوْعَدُونَ لَمْ يَلْبَثُوا إِلَّا سَاعَةً مِّنْ

نَهَارٍ بَلَغَ فَهَلْ يُهْلِكُ إِلَّا الْقَوْمَ الْفَاسِقُونَ ﴿۳۵﴾

تو محمد ﷺ را برای هدایت مردم فرستادی، اما آنان او را دروغگو و دیوانه و جادوگر خواندند و به سخنش ایمان نیاوردند و با او دشمنی زیادی نمودند، اکنون به محمد ﷺ خیر می دهی که فقط او در راه یکتاپرستی اذیت و آزار نشد، پیامبران بزرگ تو هم با سختی های زیادی روبرو بودند اما در راه هدف خود شکیبایی کردند.

تو پیامبران زیادی داشته ای، اما مقام پنج تن از آنان از همه بالاتر بود، به آنان «أولو العزم» می گویند، یعنی پیامبرانی که دارای اراده ای بسیار قوی بودند و بر همه سختی ها صبر کردند.

نام آن ها چنین است: نوح، ابراهیم، موسی، عیسی و محمد ﷺ. دین آنان برای همه انسان های زمان خودشان بود و به مکان خاصی اختصاص نداشت. دین آنان، دین جهانی بود و همه انسان ها باید از آنان پیروی می کردند.

تو از محمد ﷺ می خواهی همانند پیامبران اولو العزم، صبر کند و برای عذاب کافران شتاب نکند.

این قانون توست: تو به کافران مهلت می دهی و در عذابشان شتاب نمی کنی، اما از همه کارهای آنان باخبر هستی و در روز قیامت آنان را به خاطر این کارها، کیفر سختی می کنی، آری، جهنم در انتظار کافران است. آنان جهنم را دروغ می پنداشتند و محمد ﷺ را دروغگو می خواندند، آنان

می خواستند به شهوت‌ها و لذت‌های حیوانی خود برسند و در دنیا خوش باشند، پس با محمد ﷺ دشمنی کردند، اما وقتی در میان شعله‌های سوزان جهنم گرفتار می‌شوند، احساس می‌کنند که گویی فقط ساعتی در دنیا بوده‌اند. در روز قیامت، دنیا در نظرشان این قدر کوتاه جلوه می‌کند و پشیمان می‌شوند و با خود می‌گویند: چرا به خاطر خوشی دنیا، این عذاب را برای خود خریدیم؟ خوشی دنیا، لحظه‌ای بیش نبود، خوشی‌ها تمام شد ولی عذاب ما هرگز تمام نمی‌شود.

اکنون به انسان‌ها خبر می‌دهی که قرآن، برای هدایت آنان کافی است، همه آنچه که آنان برای رستگاری نیاز دارند، در قرآن بیان شده است، کسی که به قرآن ایمان آورد و به آن عمل کند، رستگار می‌شود و کسی که آن را تکذیب کند از سعادت محروم می‌شود و این قانون توست: «فقط تبهکاران به هلاکت می‌رسند»، تبهکارانی که راه کفر را برمی‌گزینند، سرانجامی جز عذاب جهنم ندارند، اما کسانی که راه ایمان را بپیمایند در بهشت، غرق نعمت‌های زیبای تو خواهند بود. (۱۰۶)

سوره محمد ﷺ

آشنایی با سوره

- ۱ - این سوره «مدنی» است و سوره شماره ۴۷ قرآن می‌باشد.
- ۲ - در آیه دوم این سوره نام «محمد ﷺ» ذکر شده است و برای همین این سوره به این نام خوانده شده است.
- ۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: تشویق مؤمنان به جهاد و مبارزه با بُت‌پرستان، پاداش بهشت برای مؤمنان، سرنوشت کافرانی که به عذاب هلاک شدند، روز قیامت، فرا رسیدن قیامت ناگهانی است، انسان‌ها باید در قرآن تدبّر کنند، حقیقت زندگی دنیا...

محمّد: آيه ٦ - ١

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا
عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ أَضَلَّ أَعْمَالُهُمْ ﴿١﴾ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
وَأَمَنُوا بِمَا نُزِّلَ عَلَى مُحَمَّدٍ وَهُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ كَفَّرَ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ
وَأَصْلَحَ بَالَهُمْ ﴿٢﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا اتَّبَعُوا الْبَاطِلَ وَأَنَّ الَّذِينَ
آمَنُوا اتَّبَعُوا الْحَقَّ مِنْ رَبِّهِمْ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ لِلنَّاسِ
أَمْثَالَهُمْ ﴿٣﴾ فَإِذَا لَقِيتُمْ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبِ الرِّقَابِ حَتَّى إِذَا
أَخَذْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ فَمَا مَتَّأَ بَعْدُ وَإِنَّمَا فِدَاءٌ حَتَّى تَضَعَ الْحَرْبُ
أُوزَارَهَا ذَلِكَ وَلَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَانْتَصَرَ مِنْهُمْ وَلَكِنْ لِيَبْلُوَ بَعْضَكُمْ
بِبَعْضٍ وَالَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ
أَعْمَالَهُمْ ﴿٤﴾ سَيَهْدِيهِمْ وَيُصْلِحُ بَالَهُمْ ﴿٥﴾ وَيُدْخِلُهُمُ الْجَنَّةَ عَرَفَها
لَهُمْ ﴿٦﴾

بُت پرستان مکه هر قدر می توانستند با محمد ﷺ دشمنی کردند و سرانجام تصمیم گرفتند او را به قتل برسانند، اما تو به محمد ﷺ فرمان دادی تا به شهر مدینه هجرت کند و او را یاری کردی و او توانست به سلامت به مدینه برسد. با هجرت او به مدینه، روز به روز بر قدرت مسلمانان افزوده شد و محمد ﷺ توانست حکومتی در مدینه تشکیل دهد، این تهدید بزرگی برای بُت پرستان مکه بود، آنان به دنبال فرصتی بودند تا به مدینه حمله کنند و محمد ﷺ و مسلمانان را به قتل برسانند.

مسلمانانی که به مدینه آمده بودند، شرایط سختی را سپری می کردند، آنان همه ثروت و دارایی خود را در مکه گذاشته بودند و به مدینه هجرت کرده بودند، کافران ثروت و دارایی آنان را به یغما برده بودند.

هر سال، تاجران از مکه به شام می رفتند و بعد از خریدن اموال زیاد، به مکه باز می گشتند، این کاروان از آن مشرکان مکه بود. به پیامبر خبر رسید که این کاروان در حال بازگشت به مکه است، کاروانی که بیش از هزار شتر داشت و اموال زیادی را همراه داشت. (۱۰۷)

اینجا بود که تو از محمد ﷺ خواستی برای جنگ با کافران از مدینه بیرون بیاید، محمد ﷺ همراه یاران خود از مدینه حرکت کرد. ابوسفیان، رهبری کاروان تجاری کافران را به عهده داشت، جاسوسان به او خبر کمین مسلمانان را دادند، او با شنیدن این خبر، از مسیر دیگری کاروان را به سوی مکه حرکت داد.

وقتی این خبر به کافران مکه رسید که مسلمانان تصمیم دارند به کاروان آنان

حمله کنند، بسیار عصبانی شدند، آنان با سپاهی ۹۵۰ نفری از مکه حرکت کردند، کافران یقین داشتند که در این جنگ پیروز می شوند، زیرا مسلمانان حدود سیصد نفر بیشتر نبودند و فقط ۲۰ شمشیر داشتند، کافران در این جنگ پول زیادی خرج کردند، بعضی از آنان، ده شتر برای غذای لشکریان کشتند، عده‌ای از فقیران مکه به طمع جایزه به سپاه آنان پیوستند، آنان فکر می کردند که با این کارها می توانند اسلام را نابود کنند.

اکنون تو این آیات را نازل می کنی و با مسلمانان چنین سخن می گویی:

ای مسلمانان! من اعمال کافران را نابود می کنم، همان کافرانی که مردم را از راه من بازداشتند. من تلاش آنان را بی اثر می کنم. (۱۰۸)

ای مسلمانان! من مؤمنان نیکوکاری را که به قرآن ایمان آوردند، یاری می کنم، همان مؤمنانی که باور دارند این قرآن، حق است و از طرف من نازل شده است. من گناه آنان را می بخشم و کار دنیا و آخرت آنان را اصلاح می کنم. ای مسلمانان! من تلاش کافران را بی اثر می کنم، زیرا آنان از باطل پیروی کردند، این قرآن، پیام حقیقی است که از طرف من نازل شده است، مؤمنان با یاری من پیروز می شوند و کافران هم به هدف خود نمی رسند.

ای مسلمانان! وقتی در میدان جنگ با کافران روبرو شدید با آنان بجنگید و جنگ را آن قدر ادامه دهید تا دشمن از پای درآید، پس از آن، اسیران را محکم به بند کشید تا بعداً یا آنان را آزاد کنید یا برای آزادی آنان، فدیة بگیریید. بدانید که این برنامه شماسست، با کافران بجنگید تا زمانی که قدرت آنان در هم

شکسته شود.

ای مسلمانان! از سختی جنگ شانه خالی نکنید، بدانید اگر من می خواستم خودم کافران را مجازات کنم، زلزله یا صاعقه‌ای بر آنان می فرستادم و همه را نابود می کردم، اما من می خواهم شما را امتحان کنم تا میزان ایمان شما آشکار گردد.

ای مسلمانان! بدانید کسانی که در راه من کشته می شوند، هرگز اعمالشان را بی پاداش نمی گذارم، من در روز قیامت آنان را به بهشت راهنمایی می کنم و کارشان را اصلاح می کنم و از گناهانشان می گذرم، من آنان را به بهشتی وارد می کنم که قبلاً آن را برای آنان بازگو کرده‌ام، بهشتی که از زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است.

در اینجا از جنگ با کافران سخن گفتم و مسلمانان همراه با پیامبر به جنگ کافران رفتند و تو آنان را یاری کردی و آنان توانستند هفتاد نفر از بزرگان مکه را به قتل برسانند، یکی از آنان، ابوجهل بود، همان کسی که مسلمانان را شکنجه می داد و تعدادی از مسلمانان را به شهادت رسانده بود، همچنین مسلمانان هفتاد نفر از کافران را اسیر کردند و آنان را به مدینه آوردند.

سال‌ها پیش وعده چنین پیروزی را به مسلمانان داده بودی، تو به وعده‌ات عمل نمودی. این یک پیروزی بزرگ بود.

تو درباره اسیران به مسلمانان اختیار دادی که یا بر آنان منت نهند و آنان را آزاد کنند یا این که به خویشاوندان آنان که در مکه بودند خبر بدهند تا پولی

برای آزادی آنان بفرستند و در مقابل آن پول آنان را آزاد کنند. مسلمانان در آن زمان در شرایط سخت اقتصادی بودند و برای همین راه دوم را انتخاب نمودند و با دریافت پول، آن اسیران را آزاد نمودند.

اگر لشکر مسلمانان و سپاه کافران روبروی هم قرار گیرند، یکی از دو حالت وجود دارد:

الف. دفاع

وقتی کافران به مسلمانان حمله کنند و مسلمانان از خود دفاع می‌کنند، در این صورت مسلمانان وظیفه دارند تا با آنان مقابله کنند و از خود و ناموس و آیین خود دفاع کنند و دست دشمن متجاوز را قطع کنند.

ب. جنگ

وقتی که کافران جنگ را آغاز نکرده‌اند، بلکه این مسلمانان هستند که جنگ را آغاز می‌کنند.

مسلمانان با شرایط خاصی می‌توانند برای ریشه کن کردن کفر و بُت پرستی با کافران و بُت پرستان بجنگند. این جنگ برای خدا و در راه اوست و بر خلاف جنگ‌های دیگر، اصول اخلاقی در آن رعایت می‌شود، زیرا پیامبر و یا امام معصوم رهبری آن را به عهده دارد.

جنگ با کافران فقط در صورتی جایز است که پیامبر و یا امام معصوم فرماندهی آن را به عهده داشته باشد، چون پیامبر یا امام معصوم از هر خطایی به دور است، برای همین هرگز این جنگ برای به دست آوردن غنیمت یا کشورگشایی نیست، بلکه هدف آن نجات انسان‌ها از بُت پرستی است.

در حدیثی که از امام صادق علیه السلام به ما رسیده به این نکته تأکید شده است که جنگ با کافران اگر به فرمان امام معصوم نباشد، حرام است و گناه بزرگی محسوب می‌شود. (۱۰۹)

اگر به تاریخ اسلام مراجعه کنیم، می‌بینیم که علی علیه السلام در زمان پیامبر در جنگ‌های مختلفی شرکت نمود و با شجاعت‌های خود سبب پیشرفت اسلام و نابودی شرک و بت پرستی شد، اما پس از وفات پیامبر، مسلمانان، ابوبکر و عمر و عثمان را به عنوان خلیفه، انتخاب نمودند، در زمان این سه خلیفه، مسلمانان، گروه گروه به کشورهای دیگر حمله کردند و به اسم جنگ با کافران، آن کشورها را تصرف کردند و به غنیمت‌های زیادی رسیدند.

اکنون سؤال مهمی برای همه مطرح است: علی علیه السلام که در زمان پیامبر در صف اول همه جنگ‌ها بود، چرا حتی برای یک بار در این جنگ‌ها شرکت نکرد؟ هیچ کدام از امامان معصوم علیهم السلام در جنگ‌های این چنینی شرکت نکردند، زیرا می‌دانستند که این جنگ‌ها برای خدا و در راه خدا نیست. آنان پیروان خود را از شرکت در این جنگ‌ها منع می‌کردند و این نکته بسیار مهمی است که باید به آن توجه کنیم.

هر کسی اجازه ندارد به اسم گسترش اسلام و مبارزه با بت پرستی، اسلحه در دست بگیرد و به جنگ کافران برود، اگر کافران به ما کاری نداشتند و به ما حمله نکردند، نباید جنگ را با آنان آغاز کنیم، آری، اگر پیامبر یا امام معصوم، فرمان جنگ با کافران را دادند، باید مسلمانان اطاعت کنند.

محمد: آیه ۱۲ - ۷

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَنصُرُوا اللَّهَ يَنصُرْكُمْ
 وَيُخْرِجْ أَفْدَامَكُمْ ﴿٧﴾ وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعَسَا لَهُمْ
 وَأَصْلٌ أَعْمَالُهُمْ ﴿٨﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا
 أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٩﴾ أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي
 الْأَرْضِ فَيَنْظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ
 الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ دَمَّرَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ
 وَلِلْكَافِرِينَ أَمْثَالُهَا ﴿١٠﴾ ذَلِكَ بِأَنَّ
 اللَّهَ مَوْلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَأَنَّ الْكَافِرِينَ
 لَا مَوْلَى لَهُمْ ﴿١١﴾ إِنَّ اللَّهَ
 يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ
 جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ
 وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ
 كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ

مَشْوَى لَهُمْ ﴿١٢﴾

اگر کسی دین تو را یاری کند، تو هم او را یاری می کنی و گام های او را در راه ایمان، محکم و ثابت می نمایی.

پیروزی از آن مؤمنان است. نابودی در انتظار کافران است زیرا آنان از قرآنی که تو نازل کرده ای نفرت به دل دارند، آنان از آیین یکتاپرستی رو برگردانده اند و بُت ها را می پرستند، تو همه اعمال آنان را محو و نابود می کنی و تلاش های آنان را بی نتیجه می گردانی.

آنان قرآن را دروغ می شمارند و به آن ایمان نمی آورند، به راستی چرا در زمین گردش نمی کنند تا سرنوشت کسانی که پیامبران تو را دروغگو شمردند، ببینند؟ تو به کافران مهلت دادی، اما وقتی مهلت آنان به پایان رسید، عذابی آسمانی بر آنان نازل کردی و آنان را هلاک کردی، آنان به خشم تو گرفتار شدند، چنین سرنوشتی در انتظار کافران است، هر کس که راه کفر را

برگزیند عذاب تو در انتظار اوست، روز قیامت برای او روز سختی خواهد بود.

تو کافران را به عذاب جهنم گرفتار می کنی و آنان نتیجه کفر خود را می بینند و مؤمنان را در بهشت خود جای می دهی.

در روز قیامت، هرگز مؤمنان با کافران یکسان نخواهند بود، زیرا در آن روز، تو یار و یاور مؤمنان هستی و کافران هیچ یار و یآوری ندارند، در آن روز تو بُت ها را نابود می کنی، آن وقت است که کافران ناامید می شوند، آنان فکر می کردند که بُت ها می توانند به آنان نفعی برسانند و از خطرهای نجاتشان بدهند، اما وقتی می بینند که این بُت ها، نابود می شوند، امیدشان از دست می رود، آنان در دنیا با چه شور و عشقی، بُت ها را می پرستیدند، اما در آن روز می فهمند که چقدر ضرر کرده اند، آنان سرمایه وجودی خویش را در پای بت ها ریختند و اکنون بُت ها، هیچ شده اند.

تو مؤمنان نیکوکار را به بهشت هایی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، وارد می کنی، اما کافران در این دنیا از لذت های زودگذر آن بهره می برند و همچون چهارپایان به خوردن و خوابیدن مشغول می شوند ولی سرانجام آنان آتش جهنم خواهد بود.

محمد: آیه ۱۳

وَكَأَيِّنْ مِنْ قَرْيَةٍ هِيَ أَشَدُّ قُوَّةً مِنْ قَرْيَتِكَ الَّتِي

أَخْرَجْتِكَ أَهْلَكُنَاهُمْ فَلَا نَاصِرَ لَهُمْ ﴿۱۳﴾

کافران مکه با محمد ﷺ دشمنی زیادی کردند تا آنجا که او مجبور شد از شهر مکه به مدینه هجرت کند، اکنون با محمد ﷺ چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! کافران تو را از شهر مکه بیرون کردند، اما آنان از عذاب من در امان نیستند، من قبل از این مردم شهرهای زیادی را هلاک کردم که آنان از مردم شهر مکه قدرت بیشتری داشتند، وقتی عذاب من فرارسید، آنان هیچ یار و یآوری نداشتند و همگی هلاک شدند».

این سخن تو پیام بزرگی برای کافران داشت. آنان منافع خود را در بُت پرستی می‌دیدند و وقتی محمد ﷺ را از شهر مکه بیرون کردند، خوشحال بودند زیرا فکر کردند که آیین بُت پرستی در مکه باقی خواهد ماند، اما چنین نیست، تو به زودی آیین بُت پرستی را در شهر مکه از بین می‌بری، این وعده توست. مردم مکه به قدرت و ثروت خود می‌نازند، اما این قدرت در برابر قدرت تو هیچ است، تو به زودی محمد ﷺ را یاری خواهی کرد و او با سپاهی بزرگ به مکه خواهد آمد و همه بُت‌ها را نابود خواهد کرد.

محمد: آیه ۱۵ - ۱۴

أَفَمَنْ كَانَ عَلَىٰ يَبِينَةٍ مِنْ رَبِّهِ كَمَنْ زُرِينًا لَهُ سُوءُ
عَمَلِهِ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿۱۴﴾ مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا
أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرْ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ
خَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى وَلَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ
الْثَمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا
فَقَطَّعُوا أَعْنَاقَهُمْ ﴿۱۵﴾

هرگز مؤمن و کافر یکسان نیستند، مؤمن به سوی هدایت می‌رود و کافر به سوی گمراهی!

مؤمن دلیل روشنی از سوی تو دارد و راه و هدف خود را به روشنی می‌بیند و به سوی رستگاری می‌رود، اما کافر در گمراهی است، زشتی عمل او در چشمش زیبا جلوه می‌کند و از هوس‌های خود پیروی می‌کند. سرانجام مؤمن بهشت است و سرانجام کافر جهنم.

اکنون تو بهشتی را که به مؤمنان پرهیزکار و عده داده‌ای، وصف می‌کنی: بهشت، باغ بسیار بزرگ و باصفایی است که در آنجا چهار نوع نهر وجود دارد:

نهر آب زلال و گوارا که هیچ‌گاه بدبو نمی‌شود.

نهری از شیر خالص که طعم آن هرگز تغییر نمی‌کند.

نهری از شراب پاک که مایه لذت هر کسی است که از آن بنوشد.

نهری از عسل که صاف و خالص می‌باشد.

در بهشت انواع میوه‌ها وجود دارد، این‌ها گوشه‌ای از نعمت‌هایی است که تو در آنجا برای مؤمنان آماده کرده‌ای، بالاتر از همه این‌ها، آمرزش توست که شامل حال آنان می‌شود.

به راستی آیا این مؤمنان با کافران برابرند؟ همان کافرانی که برای همیشه در آتش جهنم می‌سوزند و وقتی تشنه می‌شوند آبی سوزان به آنان داده می‌شود که اندرون آنان را متلاشی می‌کند.

پس از مدتی، بار دیگر جسم کافران به حالت اول باز می‌گردد تا دوباره آن آب جوشان به آنان داده شود، در جهنم از مرگ خبری نیست و آنان برای همیشه این‌گونه عذاب می‌شوند.

محمد: آیه ۱۷ - ۱۶

وَمِنْهُمْ مَنْ يَسْتَمِعُ إِلَيْكَ حَتَّى إِذَا خَرَجُوا مِنْ
عِنْدِكَ قَالُوا لِلَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ مَاذَا قَالَ أَنفَا أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ
عَلَى قُلُوبِهِمْ وَاتَّبَعُوا أَهْوَاءَهُمْ ﴿١٦﴾ وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى
وَأَتَاهُم تَقْوَاهُمْ ﴿١٧﴾

وقتی تاریخ را می‌خوانم می‌بینم که در زمان پیامبر، افرادی در مدینه بودند که نزد پیامبر می‌آمدند و می‌گفتند که ما به تو ایمان آورده‌ایم، اما آنان دروغ می‌گفتند، دل و زبان آن‌ها یکی نبود، زبان آن‌ها، چیزی می‌گفت و قلب آن‌ها چیز دیگر، تو آن‌ها را «منافق» نامیدی.

منافقان به مسجد می‌آمدند و به سخنان پیامبر گوش می‌دادند ولی وقتی از مسجد بیرون می‌رفتند به مؤمنان می‌گفتند: «آیا شما فهمیدید که این مرد چه گفت؟»، تو بر دل آنان مهر زدی و آنان از هوس‌های خود پیروی کردند. تو به همه انسان‌ها، نور عقل و فطرت داده‌ای تا بتوانند راه سعادت را پیدا

نمایند، اما آنان راه نفاق و دورویی را انتخاب کردند، این بود که نور عقل و فطرت در دل‌هایشان خاموش شد. این قانون توست: هر کس لجاجت به خرج دهد و بهانه‌جویی کند و معصیت تو را انجام دهد، نور فطرت از او گرفته می‌شود.

ولی مؤمنان وقتی سخن پیامبر را می‌شنیدند آن را با تمام وجود می‌پذیرفتند و تو هر چه بیشتر آنان را هدایت کردی و به آنان توفیق پرهیزکاری عطا کردی.

تو کسی را که در راه تو تلاش می‌کند، تنها نمی‌گذاری و او را به راه‌های معرفت، لطف و رحمت خویش راهنمایی می‌کنی، تو این‌گونه هر چه بیشتر آنان را هدایت می‌کنی.

چه مژده‌ای از این بهتر و زیباتر!

کسی که تو او را راهنما باشی، هرگز گمراه نمی‌شود، او به سر منزل سعادت و رستگاری رهنمون می‌شود و از همه فتنه‌ها رهایی می‌یابد. تو به او بصیرتی می‌دهی تا بتواند در میان همه تاریکی‌ها، راه راست را انتخاب کند. آری، تو همراه و همیار او هستی، این‌گونه است که یأس‌ها به امید تبدیل می‌شود، او دیگر احساس تنهایی نمی‌کند. او همیشه دست یاری تو را همراه خود می‌بیند، در اوج تنهایی‌ها و سختی‌ها، همچون کوهی استوار می‌ایستد و خم به ابرو نمی‌آورد.

محمد: آیه ۱۸

فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ

أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ ﴿١٨﴾

منافقان وقتی که با مؤمنان روبرو می شدند، می گفتند که ما به خدا و پیامبر ایمان داریم، اما آنان می خواستند مؤمنان را فریب دهند، آنان هرگز ایمان نیاورده بودند.

دل و زبان باید با هم همسو باشد، اما منافقان گرفتار دوگانگی شده بودند، به زبان می گفتند که به قرآن ایمان آورده ایم، ولی دل های آنان از نور ایمان خالی بود و مخفیانه با اسلام دشمنی می کردند.

اکنون تو با آنان سخن می گویی: «چه زمانی می خواهید ایمان بیاورید و دست از دورویی بردارید؟ آیا انتظار دارید ناگهان قیامت برپا شود و شما قیامت را با چشم خود ببینید و آن گاه ایمان آورید؟ اگر منتظر قیامت هستید، بدانید که اکنون نشانه های قیامت آمده است. این قانون من است: وقتی قیامت فرارسد، دیگر ایمان آوردن شما سودی نخواهد داشت، در آن وقت، توبه هیچ کس قبول نمی شود».

آری، ایمانی که از روی ترس و اجبار باشد، ارزش ندارد، فقط ایمانی ارزش دارد که انسان با اختیار، آن را برگزیند، هنگام برپایی قیامت، خورشید خاموش می شود، کوه ها متلاشی می شوند، دریاها به جوش می آیند، آن وقت دیگر فرصت به پایان می رسد، اگر کسی آن لحظه ایمان آورد، ایمانش پذیرفته نمی شود.

در این آیه چنین می خوانم: «اکنون نشانه های قیامت آمده است». قرآن از نشانه هایی سخن می گوید که در آن زمان فرار سیده بودند. در اینجا سه نشانه را ذکر می کنم:

الف. پیامبری محمد ﷺ.

ب. نزول قرآن.

ج. معجزه «شَقُّ الْقَمَرِ» یکی دیگر از آن‌ها می‌باشد. «شَقُّ الْقَمَرِ» یعنی به دو نیم شدن ماه که این یکی از معجزات محمد ﷺ می‌باشد.

اکنون سؤال مهمی را باید پاسخ دهم: چگونه ممکن است این سه از نشانه‌های قیامت باشند، در حالی که نزدیک به هزار و چهارصد سال از آن زمان می‌گذرد و هنوز قیامت برپا نشده است؟

فاصله ظهور اسلام تا قیامت چقدر است؟

فاصله خلقت دنیا تا زمان ظهور اسلام چقدر است؟

در آسمان، کهکشان‌های وجود دارد که به آن کهکشان «تار عنکبوت» می‌گویند، این کهکشان ده میلیارد سال نوری از زمین فاصله دارد، نور می‌تواند در یک ثانیه هفت بار زمین را (از روی خط استوا) دور بزند، این نور وقتی از آن ستارگان جدا می‌شود، ده میلیارد سال طول می‌کشد تا به زمین برسد. وقتی من امشب به این کهکشان نگاه می‌کنم، در واقع به ده میلیارد سال قبل نگاه می‌کنم! نور ستارگانی که می‌بینم ده میلیارد سال قبل، از کهکشان جدا شده است و اکنون به زمین رسیده است! آری، حداقل این کهکشان ده میلیارد سال پیش خلق شده است. (هیچ کس نمی‌داند این کهکشان چه زمانی خلق شده است، فقط ما می‌دانیم که نوری که از آن به ما می‌رسد برای ده میلیارد سال قبل است).

وقتی قیامت برپا شود آسمان‌ها و زمین در هم پیچیده می‌شود، قرآن ظهور محمد ﷺ را از نشانه‌های قیامت می‌داند.

از ظهور محمد ﷺ نزدیک به ۱۵ قرن می‌گذرد، هیچ کس نمی‌داند قیامت چه

زمانی بر پا می شود، اگر قیامت صد هزار سال بعد از ظهور محمد ﷺ واقع شود، باز هم ظهور محمد ﷺ، نزدیک زمان قیامت است!
 اگر عمر جهان را ده میلیارد سال حساب کنیم، به چه نتیجه ای می رسیم؟
 قبل از ظهور محمد ﷺ، جهان ۹ میلیارد و ۹۹۹ میلیون و ۹۰۰ هزار سال عمر کرده است.

اگر قیامت صد هزار سال بعد از ظهور محمد ﷺ بر پا شود، باز صد هزار سال نسبت به این رقم، زمان کمی است!

صد هزار سال کجا و ۹ میلیارد و ۹۹۹ میلیون و ۹۰۰ هزار سال کجا؟
 من می خواهم برای روشن شدن مطلب، «سال» را تبدیل به «ثانیه» کنم، من ده میلیارد سال را به ده میلیارد ثانیه تبدیل می کنم و صد هزار سال را هم به صد هزار ثانیه تبدیل می کنم.
 ده میلیارد ثانیه = ۳۰۰ سال.
 صد هزار ثانیه = ۲۷ ساعت.

حالا به این مثال من توجه کنید: فرض کنید من سوار ماشین خود بشوم و به شهری بروم که ده میلیارد ثانیه با من فاصله دارد (ده میلیارد ثانیه بیش از ۳۰۰ سال می شود).

من شبانه روز و بدون استراحت به پیش می روم، وقتی که فقط ۲۷ ساعت به پایان سفر مانده باشد، پسرم خسته می شود، پسرم به من می گوید: «بابا! من خسته شدم، کی به مقصد می رسیم؟» من به او می گویم: «دیگر راهی نمانده است».

آیا من دروغ گفته ام؟

نه. من از او می خواهم فقط ۲۷ ساعت دیگر صبر کند، ۲۷ ساعت در مقایسه

با ۳۰۰ سالی که گذشته است، زمان بسیار کوتاهی است! اکنون معلوم می‌شود که چرا قرآن، ظهور محمد ﷺ را نشانه برپایی قیامت می‌داند.

محمد: آیه ۱۹

فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاشْتَغِرْ لِذَنْبِكَ وَلِلْمُؤْمِنِينَ
وَالْمُؤْمِنَاتِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ مُتَقَلِّبِكُمْ وَمُتَوَكِّمًا ﴿١٩﴾

سخن از منافقان بود که نور ایمان به دل‌های آنان وارد نشده است، درست است که آنان در مدینه و در جمع مسلمانان هستند، اما آنان با پیامبر دشمنی می‌کنند، اکنون تو با پیامبر خود چنین سخن می‌گویی: «ای محمد! بدان که خدایی جز من نیست پس بر این راه ثابت قدم باش، از گناه خود و گناه مردان و زنان با ایمان طلب بخشش کن و بدان که من از همه حالات شما باخبر هستم، هیچ چیز از من پنهان نیست، من نهان و آشکار شما را می‌بینم.» (۱۱۰) آری، تو از محمد ﷺ می‌خواهی که به راه خود ادامه دهد و برای مؤمنان دعا کند و منافقان را به تو واگذار کند، تو از همه کارهای آن منافقان باخبر هستی، تو به آنان مهلت می‌دهی، اما سرانجام مهلت آنان به پایان می‌رسد و به عذاب سختی گرفتار می‌شوند.

لازم است در اینجا دو نکته را بنویسم:

* نکته اول: گناه پیامبر

در این آیه خدا به پیامبرش چنین می‌گوید: «برای گناه خود و گناه مؤمنان طلب بخشش کن.»

ما اعتقاد داریم که پیامبر، معصوم است و هرگز گناهی نداشته است، تأکید می‌کنم که خدا در این آیه با پیامبر سخن گفته است، اما منظور خدا این است که مسلمانان از گناه خود و گناه دوستانشان طلب بخشش کنند. مسلمانانی که این آیه را شنیدند، فهمیدند که وظیفه آنان چیست، آنان نباید ذهن خود را مشغول منافقان کنند، بلکه باید به راه خود ادامه دهند و برای خود و دوستانشان طلب بخشش کنند. وقتی کسی نماز شب می‌خواند مستحب است که برای چهل مؤمن طلب بخشش کند و از خدا بخواهد گناه آنان را ببخشد.

* نکته دوم: استغفار پیامبر

روشن شد که پیامبر، گناهی نداشته است و او معصوم بوده است، اما پیامبر هر روز، صد بار «استغفر الله» می‌گفتند. (۱۱۱)

چه رازی در این کار پیامبر بود؟

پیامبر برای آن که بتواند وحی را دریافت کند، باید همواره به یاد خدا باشد و لحظه‌ای از این مهم غافل نشود.

از طرف دیگر او باید مردم را به سوی خدا هدایت می‌کرد و با آنان سخن می‌گفت و با آنان در تماس می‌بود، گاهی سخن گفتن با مردم مانع می‌شد تا او همه توجهش به خدا باشد.

ارتباط با مردم، خوب و پسندیده بود، اما توجه کامل به خدا، بهتر بود! پیامبر از این که ذهن و فکرش از آن کار بهتر غافل می‌شد، «استغفر الله» می‌گفت. این راز استغفار پیامبر بود.

محمّد: آیه ۲۱ - ۲۰

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا لَوْلَا نُزِّلَتْ سُورَةٌ فَاِذَا
 اُنزِلَتْ سُورَةٌ مُحْكَمَةٌ وَذُكِرَ فِيهَا الْقِتَالُ رَأَيْتَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
 مَرَضٌ يَنْظُرُونَ إِلَيْكَ نَظَرَ الْمَغْشِيِّ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ فَأُولَئِ
 لَهُمْ ﴿٢٠﴾ طَاعَةٌ وَقَوْلٌ مَعْرُوفٌ فَاِذَا عَزَمَ الْأَمْرُ فَلَوْ صَدَقُوا اللَّهَ
 لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ ﴿٢١﴾

منافقان در میان جامعه اسلامی زندگی می کردند و کسی از نفاق آنان خبر نداشت، در اینجا می خواهی نشانه ای را بیان کنی که مؤمنان از منافقان شناخته شوند.

مؤمنان کسانی هستند که از جهاد با کافران هراسی به دل ندارند، آنان مشتاقانه به میدان جنگ می آیند و با دشمنان می جنگند و در آرزوی شهادت هستند، اما منافقان حاضر نیستند در جهاد شرکت کنند و از مرگ هراس دارند. مؤمنان نزد پیامبر می آمدند و به او می گفتند: «ای پیامبر! چه شده است که سوره ای که در آن حکم جهاد باشد، نازل نشده است؟ ما آماده ایم تا با دشمنان جهاد کنیم و جان خویش را در راه خدا فدا کنیم».

وقتی تو سوره ای را نازل می کردی که در آن حکم جهاد آمده بود، منافقان بیمار دل نگران و مضطرب می شدند و مانند کسی که در آستانه مرگ قرار گرفته است به پیامبر نگاه می کردند.

آری، منافقان از شنیدن نام جهاد، چنان می ترسیدند که نزدیک بود از ترس جان بدهند، آنان از آمدن به میدان جنگ خودداری می کردند و به یاری پیامبر نمی آمدند، آری، آنان از مرگ می ترسیدند.

اگر آنان از پیامبر اطاعت می کردند و سخن نیکو می گفتند برای آنان بهتر بود،

هنگامی که پیامبر فرمان جهاد می داد، آنان بهانه های واهی می آوردند و از جنگ فرار می کردند، اگر از راه صدق و صفا درمی آمدند، برای آنان بهتر بود و به سعادت دنیا و آخرت می رسیدند.

محمد: آیه ۲۲ - ۲۳

فَهَلْ عَسَيْتُمْ إِنْ تَوَلَّيْتُمْ أَنْ تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ
وَتُقَطِّعُوا أَرْحَامَكُمْ ﴿٢٢﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ لَعَنَهُمُ اللَّهُ فَأَصَمَّهُمْ وَأَعَمَّى
أَبْصَارَهُمْ ﴿٢٣﴾

اگر منافقان از فرمان تو و پیامبر تو روی گردان شوند، روی زمین فساد و خونریزی می کنند و پیوند خویشاوندی خود را با دیگران قطع می کنند، کسی که از قرآن فاصله بگیرد به شیطان نزدیک می شود و شیطان زشتی ها را در نظر او زیبا جلوه می دهد و او دست به ظلم و ستم می زند.

آن منافقان کسانی هستند که تو آنان را از رحمت خود دور کرده ای و آنان را لعنت نموده ای و گوش دل آنان را کر و چشم دلشان را کور کرده ای. کسی که گوش دلش، کر شده است و از حقیقت روی برمی گرداند، دیگر نمی شود سخن حق را به او فهماند!

کسی که چشم دلش کور شده است را نمی توان هدایت کرد! این قانون توست: تو هرگز کسی را مجبور به ایمان آوردن نمی کنی، تو زمینه هدایت را برای همه فراهم می کنی. منافقان حق را شناختند اما آن را انکار کردند، آنان اسیر لجاجت شده اند، حق را می شناسند اما تصمیم گرفته اند به آن ایمان نیاورند، این که چشم دل آنان کور و گوش دلشان کر شده است، نتیجه اعمال خود آنان است، خودشان راه لجاجت را برگزیدند و دیگر امیدی برای

هدایت آنان نیست.

محمد: آیه ۲۴

أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا ﴿۲۴﴾

چرا آن منافقان در قرآن اندیشه نمی‌کنند؟ آیا بر دل‌های آنان قفل زده شده است؟ تو قرآن را نازل کردی تا همه به پیام‌های آن فکر کنند و راه خود را بیابند، اگر آنان در قرآن اندیشه می‌کردند، حجاب‌ها از دل‌های آنان برطرف می‌شد، شیفتگی آنان به دنیا کم می‌شد و آنان می‌توانستند راه سعادت را بیمایند، اما آنان قرآن را رها کردند و به سوی هوس خود رفتند.

امروز هم گروه زیادی از مسلمانان فقط قرآن را تلاوت می‌کنند و در آن اندیشه نمی‌کنند، گروهی فقط به زیبایی صوت اهمیت می‌دهند، گروهی هم فقط به دنبال ثواب هستند و قرآن را همچون الفاظی که معنای آن را نمی‌دانند، می‌خوانند و رد می‌شوند.

قرآن، کتاب زندگی است، در قرآن، برنامه زندگی انسان بیان شده است، افسوس که عده‌ای فقط به الفاظ آن بسنده کرده‌اند، قرآن را می‌خوانند و معنای آنچه را می‌خوانند نمی‌دانند.

محمد: آیه ۲۸ - ۲۵

إِنَّ الَّذِينَ أذْتَدُوا عَلَىٰ أَذْبَارِهِمْ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ﴿۲۵﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرَهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ

إِسْرَارَهُمْ ﴿٢٦﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ
وَأَذْبَارَهُمْ ﴿٢٧﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اتَّبَعُوا مَا أَشْحَطَ اللَّهُ وَكَرِهُوا رِضْوَانَهُ
فَأَخْبَطَ أَعْمَالَهُمْ ﴿٢٨﴾

آنان کسانی هستند که حق را شناختند، اما شیطان زشتی‌ها را برای آنان زیبا جلوه داد و آنان را با آرزوهای واهی فریب داد، پس آنان از حق روی برگرداندند.

کار منافقان به کجا رسید؟ آنان به ظاهر مسلمان بودند و به مسجد می‌آمدند و نماز می‌خواندند، اما مخفیانه با کافران مکه ارتباط داشتند و برای آنان این پیام را فرستادند: «ای بُت پرستان مکه! درست است که شما بُت‌ها را می‌پرستید و ما از بُت پرستی دست کشیده‌ایم، اما در بعضی از امور از شما پیروی می‌کنیم».

منافقان در چه چیزی از بُت پرستان مکه پیروی می‌کردند؟

جواب مشخص است: «در دشمنی با قرآن، در دشمنی با محمد ﷺ».

گویا آنان در پیام خود به بُت پرستان مکه چنین گفتند: از ما انتظار نداشته باشید که در مدینه بُتی برای خود درست کنیم و بر آن سجده کنیم، ما هرگز نمی‌توانیم چنین کاری کنیم، زیرا آبروی ما می‌رود و همه می‌فهمند که ما مسلمان نیستیم، ما باید ظاهر را حفظ کنیم، به مسجد برویم و با مسلمانان نماز بخوانیم، باید همه خیال کنند که ما هم مانند بقیه مسلمان هستیم، پس ما هرگز بُت پرست نمی‌شویم، اما حاضر هستیم با شما در راه دشمنی با محمد همکاری کنیم، شما سپاهی را فراهم کنید و به مدینه حمله کنید، ما در اینجا روحیه مسلمانان را تضعیف می‌کنیم و آنان را از قدرت شما می‌ترسانیم و

نمی‌گذاریم آن‌ها به یاری محمد ﷺ بروند.

منافقان این‌گونه به بُت پرستان مکه پیام دوستی فرستادند و در نماز جماعت هم حاضر می‌شدند و پشت سر پیامبر نماز می‌خواندند، آنان خیال می‌کردند که کسی از کار آنان باخبر نمی‌شود، این خیال باطلی بود، تو از همه کارهای آنان باخبر بودی و به آنان مهلت دادی و در عذاب آنان شتاب نکردی، اما سرانجام این مهلت به پایان می‌رسد و مرگ به سراغ آنان می‌آید.

در لحظه مرگ، فرشتگان بر صورت و پشت آنان، تازیانه می‌زنند و جان آنان را می‌گیرند. در آن لحظه، فرشتگان پرده از چشم آنان برمی‌دارند و آن‌ها شعله‌های آتش جهنم را می‌بینند، آنان صحنه‌های هولناکی می‌بینند، فریاد و ناله‌های جهنمیان را می‌شنوند، گرزهای آتش و زنجیرهایی از آتش و... وحشتی بر دل آنان می‌آید که گفتنی نیست. (۱۱۲)

این عذاب‌ها به خاطر آن است که آنان از آنچه تو را به خشم می‌آورد، پیروی کردند و از آنچه سبب خشنودی تو بود، بیزاری جستند، تو هم همه کارهای خوب آنان را نابود و «حَبَط» کردی.

در اینجا از «حَبَط» سخن به میان آمده است، «حَبَط» به معنای «نابودی اعمال نیک انسان» است.

«حَبَط» واژه‌ای عربی است، در زمان‌های قدیم، شتر نقش مهمی در زندگی مردم عرب داشت، گاهی اوقات، شتر، بیمار می‌شد و همه اعضای درونی او عفونت می‌کرد، اما ظاهر شتر هیچ علامت و نشانی نداشت، این بیماری بعد از مدتی شتر را می‌کشت، عرب‌ها به این بیماری، «حَبَط» می‌گفتند، یک

بیماری که از درون شتر را از پا در می آورد.
 منافقان نماز می خواندند و گاهی به فقیران کمک می کردند، اما چون راه نفاق را پیمودند، همه کارهای خوب آنان نابود شد، روز قیامت که فرارسد، آنان به پرونده اعمال خود نگاه می کنند و هیچ عمل خوبی را نمی بینند.

محمد: آیه ۳۱ - ۲۹

أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَنْ لَنْ يُخْرِجَ اللَّهُ أَضْعَانَهُمْ ﴿٢٩﴾ وَلَوْ نَشَاءُ لَأَرَيْنَاكَهُمْ فَلَعَرَفْتَهُمْ بِسِيمَاهُمْ
 وَلَتَعْرِفَنَّهُمْ فِي لَحْنِ الْقَوْلِ وَاللَّهُ يَعْلَمُ أَعْمَالَكُمْ ﴿٣٠﴾ وَلَنَبْلُوَنَّكُمْ
 حَتَّى نَعْلَمَ الْمُجَاهِدِينَ مِنْكُمْ وَالصَّابِرِينَ وَنَبْلُوَ أَخْبَارَكُمْ ﴿٣١﴾

منافقان در مسجد مدینه حاضر می شدند و پشت سر پیامبر نماز می خواندند، اما با دشمنان اسلام همکاری داشتند و برای ضربه زدن به اسلام نقشه می کشیدند، آنان خیال می کردند که برای همیشه می توانند چهره درونی خود را از پیامبر مخفی نگاه دارند.

آنان به مرض نفاق و دورویی مبتلا شده بودند و بر این خیال بودند که تو کینه‌ها و دشمنی‌های آنان را آشکار نمی کنی، تو اکنون به پیامبر خود چنین می گویی: «ای محمد! اگر بخواهم می توانم آنان را به تو نشان دهم تا آنان را به قیافه‌هایشان بشناسی، هر چند تو می توانی آنان را از روش سخن گفتنشان بشناسی. من به کردار پنهان و آشکار بندگان خود آگاهم، من بندگان خود را امتحان می کنم تا برای همه معلوم شود جهادگران و صابران واقعی چه کسانی هستند، من بندگانم را امتحان می کنم تا معلوم شود چه کسی راست می گوید و چه کسی دروغ».

آری، منافقان وقتی در میان مسلمانان بودند از ایمان و فداکاری سخن می‌گفتند، آنان زیبا سخن می‌گفتند، اما وقتی زمان عمل فرا می‌رسید و جنگی آغاز می‌شد، بهانه می‌آوردند و در میدان جنگ شرکت نمی‌کردند. تو قدرت داشتی که وقتی سپاه کفر به سوی مدینه حمله می‌کرد، آنان را با صاعقه‌ای آسمانی نابود کنی، اما چنین کاری نکردی، زیرا می‌خواستی مؤمنان از منافقان جدا شوند، میدان جنگ، میدان امتحانی است که راستگویان از دروغگویان جدا می‌شوند، وقتی همه جا آرامش است خیلی‌ها ادعای ایمان می‌کنند، ولی وقتی سختی جنگ فرا رسد، معلوم می‌شود که دینداران واقعی چه کسانی هستند.

آیه ۳۰ را یک‌بار دیگر می‌خوانم، خدا به پیامبرش چنین می‌گوید: «ای محمد! اگر بخواهم می‌توانم آنان را به تو نشان دهم هر چند تو می‌توانی آنان را از روش سخن گفتنشان بشناسی».

پیامبر چگونه می‌توانست منافقان را از روش سخن گفتنشان بشناسد؟ ممکن نیست که انسان مطلبی را در دل داشته باشد و بتواند آن مطلب را برای مدت طولانی پنهان کند. سرانجام آن مطلب در لابه‌لای سخنان او آشکار می‌شود.

منافقان به مسجد می‌آمدند و پشت سر پیامبر نماز می‌خواندند، اما دشمنی اسلام را به دل داشتند، آنان تلاش می‌کردند که این مطلب را مخفی کنند، ولی آنان به مسلمانان کنایه و زخم‌زبان می‌زدند. آنان همواره مردم را از کافران می‌ترساندند و به مسلمانان می‌گفتند: «کافران قدرت و نیروی زیادی دارند، ما هرگز نمی‌توانیم آنان را شکست بدهیم، جنگ با کافران، کاری بیهوده

است».

وقتی منافقان این گونه سخن می گفتند، راز دل آنان آشکار می شد، هر کس که کمی دقت می کرد می فهمید که آنان همان منافقانی هستند که قرآن درباره آنان سخن گفته است.

منافقان فقط در زمان پیامبر نبودند، در هر زمانی افرادی پیدا می شوند که برای منافع دنیایی خود، از دین دم می زنند اما دل های آنان از نور ایمان خالی است و به مرض نفاق مبتلا شده اند.

روزی امام صادق علیه السلام برای یکی از یاران خود آیه ۳۰ این سوره را خواند و سپس به او چنین فرمود: «خدا به پیامبر خبر داد که او می تواند منافقان را از روش سخن گفتنشان بشناسد، منظور از روش سخن گفتن آنان، همان بغض و کینه علی علیه السلام می باشد.» (۱۱۳)

آری، منافق کسی است که نماز می خواند، روزه می گیرد اما بغض و دشمنی علی علیه السلام را به دل دارد، چنین کسی از رحمت خدا دور است. راه علی علیه السلام، راه امامت است.

امامت هم ادامه راه توحید و نبوت است، هر کس از این راه روی برتابد، بر باطل است و هرگز سعادت مند نخواهد شد.

محمد: آیه ۳۲

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ وَشَاقُّوا
الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُمُ الْهُدَىٰ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئًا وَسَيُحِطُّ
أَعْمَالُهُمْ ﴿۳۲﴾

سخن از منافقان بود، این منافقان به ظاهر مسلمان بودند ولی راهی را که می‌پیمودند به کفر می‌رسید، آنان مردم را از راه تو بازداشتند و پس از آن که حق را شناختند به مخالفت با محمد ﷺ پرداختند و با او دشمنی کردند و در این راه تلاش زیادی نمودند.

البته آنان نمی‌توانند به دین تو ضربه‌ای بزنند، تو تلاش‌های آنان را بی‌نتیجه می‌کنی، آنان ممکن است اعمال خوبی هم انجام دهند، اما تو همه آن کارهای خوب آنان را نابود می‌کنی و در روز قیامت وقتی آنان به پرونده اعمال خود نگاه می‌کنند، هیچ کار خوبی را نمی‌بینند، تو عذاب سختی را برای آنان آماده کرده‌ای، آتش جهنم در انتظار آنان است. (۱۱۴)

محمد: آیه ۳۳

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ
وَلَا تُبْطِلُوا أَعْمَالَكُمْ ﴿۳۳﴾

اکنون از مؤمنان می‌خواهی تا از فرمان تو و فرمان پیامبر تو پیروی کنند و اعمال نیک خود را با کفر و نفاق تباه نکنند. بعضی از آن منافقان، کارهای شایسته‌ای انجام داده بودند، نماز خوانده بودند، به فقیران کمک کرده بودند و... اما وقتی راه نفاق را در پیش گرفتند سر از کفر درآوردند و همه کارهای خوب آنان نابود شد و به خشم و غضب تو گرفتار شدند، مؤمنان باید از سرنوشت آنان درس بگیرند.

محمد: آیه ۳۴

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَن سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ مَاتُوا

وَهُمْ كُفَّارٌ فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ ﴿۳۴﴾

مرگ چند نفر از آن منافقان فرا رسید و آنان از دنیا رفتند، مؤمنان به فکر فرو رفتند و با خود گفتند: «خدا بخشنده و مهربان است، آیا آن منافقان را می‌بخشد؟ آنان کارهای خوبی هم انجام داده بودند، آیا خدا به خاطر کارهای خوبشان از گناهشان می‌گذرد؟».

اکنون تو به این سؤال پاسخ می‌دهی: «کسانی که راه کفر را برگزیدند و مردم را از دین من بازداشتند و تا پایان عمر، توبه نکردند، من گناهشان را نمی‌بخشم».

آری، در لحظه مرگ، درهای توبه بسته می‌شود، منافقانی که مردم را گمراه کردند و با حق دشمنی کردند، دیگر بخشیده نمی‌شوند، راهی که آنان برگزیدند، سرانجام به کفر رسید. آری، راه نفاق به کفر می‌رسد، تو آنان را نمی‌بخشی، همه کارهای خوب آنان را نابود می‌کنی و آتش جهنم در انتظار آنان است.

محمد: آیه ۳۵

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلْمِ وَأَنْتُمُ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ

مَعَكُمْ وَلَنْ يَبْرِكُمْ أَعْمَالُكُمْ ﴿۳۵﴾

منافقان همواره مسلمانان را از رفتن به میدان جنگ می‌ترساندند و به آنان می‌گفتند: «چرا باید با کافران جنگ کنیم؟ ما می‌توانیم با آنان به توافق برسیم و صلح را تجربه کنیم».

تو حقیقت منافقان را آشکار کردی و به همه گفתי که راه منافقان، راه کافران

است، اکنون به مسلمانان چنین فرمان می‌دهی: «هرگز هنگام جهاد سستی نکنید، دشمنان را به صلحی که شما را خوار کند، دعوت نکنید. شما برتر هستید، نهراسید که من پشتیبان شما هستم و تلاش‌های شما را بدون اجر نمی‌گذارم و به شما پاداشی بس بزرگ عطا می‌کنم».

اگر صلح به معنای تسلیم شدن باشد و از سستی و زبونی سرچشمه گرفته باشد، نتیجه‌ای خطرناک دارد.

اگر در آن سال مسلمانان با کافران صلح می‌کردند، کافران آنان را غافلگیر می‌کردند و همه آنان را نابود می‌نمودند. کافران می‌خواستند هیچ نامی از اسلام باقی نماند.

صلح بسیار خوب است اما در جای خود!

قرآن در این آیه مسلمانان را از صلح نابجا نهی می‌کند، این صلحی است که منافقان از آن دم می‌زدند و معلوم است که آنان نقشه‌ای کشیده‌اند و توطئه‌ای در کار است، صلحی که منافقان پیشنهاد می‌کنند، خطرناک است.

قرآن در آیه ۶۱ سوره انفال از صلحی که به‌جا باشد، سخن می‌گوید و به پیامبر چنین فرمان می‌دهد: «اگر دشمنان تقاضای صلح و آشتی داشتند، تقاضای آنان را بپذیر». خدا به پیامبر دستور داد تا اگر پیامبر تشخیص داد صلحی منافع مسلمانان را تأمین می‌کند، آن را بپذیرد.

محمد: آیه ۳۸ - ۳۶

إِنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَلَهُوَ وَإِنْ تُؤْمِنُوا وَتَتَّقُوا
يُؤْتِكُمْ أَجْرَكُمْ وَلَا يَسْأَلُكُمْ أَمْوَالَكُمْ ﴿٣٦﴾ إِنَّ يَسْأَلُكُمْ هَا

فِيحْفِكُمْ تَبَخَّلُوا وَبُخْرَجَ اضْغَانَكُمْ ﴿۳۷﴾ هَا أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تُدْعَوْنَ
لِتُنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَمِنْكُمْ مَنْ يَبْخُلُ وَمَنْ يَبْخُلْ فَإِنَّمَا يَبْخُلْ عَن
نَفْسِهِ وَاللَّهُ الْغَنِيُّ وَأَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ وَإِنْ تَتَوَلَّوْا يَسْتَبَدِلْ قَوْمًا غَيْرَكُمْ ثُمَّ لَا
يَكُونُوا أَمْثَالَكُمْ ﴿۳۸﴾

وقتی دشمنان برای نابودی اسلام به مدینه حمله کنند، پیامبر نیاز به نیروهایی دارد که به یاری او بیایند، اگر کسی شیفته دنیا باشد، نمی تواند از دنیا دل بکند، تو می دانی که سرگرم شدن به زندگی دنیا مانع می شود مسلمانان به جهاد بروند، پس حقیقت زندگی دنیا را در اینجا بیان می کنی و چنین می گویی: «ای مسلمانان! زندگی دنیا چیزی جز بازیچه و سرگرمی نیست، اگر شما مؤمن و پرهیزکار باشید، من به شما در روز قیامت، پاداش می دهم».

تو از مسلمانان خواستی از مال خود در راه دین تو هزینه کنند، دفاع از اسلام همان اندازه که به مردان کارآزموده نیاز دارد به مال و ثروت هم احتیاج دارد، اسلحه مناسب و تجهیزات جنگی، بسیار مهم است. سربازانی که اسلحه و تجهیزات نداشته باشند، نمی توانند در مقابل دشمن ایستادگی کنند و شکست می خورند. از ثروتمندان خواستی تا قدری از ثروت خود را به پیامبر بدهند تا او بتواند اسلحه برای جهادگران تهیه کند، اما گروهی از ثروتمندان از این کار خودداری کردند.

تو خدای بی نیاز هستی و هرگز به مال و ثروت آنان نیاز نداری، اگر به ثروتمندان چنین فرمانی دادی، نفع آن به خود آنان برمی گردد، این کار باعث می شود تا دشمن نتواند به مسلمانان حمله کند و جان خود آنان حفظ

می شود.

چرا آنان این قدر شیفته ثروت خود شده اند؟ چرا محبت دنیا قلب آنان را از آن خود کرده است؟

اگر تو فرمان دهی که مقداری از ثروت خود را در راه تو انفاق کنند، بخل می ورزند و خشم و کینه پیامبر را به دل می گیرند، تو خشم و کینه آنان را برای همه آشکار می کنی.

تو به مسلمانان فرمان می دهی تا انفاق کنند، اما عده ای بخل می ورزند و هر کس که بخل بورزد در واقع به ضرر خود بخل ورزیده است و خود را از رحمت تو محروم کرده است و گرنه تو خدای یگانه ای و به هیچ کس و هیچ چیز نیاز نداری، این انسان ها هستند که به تو نیاز دارند و فقیر درگاه تو هستند.

اگر مسلمانان مدینه از فرمان تو سرپیچی کنند، تو گروه دیگری را به جای آنان می آوری که آن گروه همانند آنان نخواهند بود، بلکه آنان با سخاوت و اشتیاق در راه تو از ثروت خود انفاق خواهند کرد و از فرمان تو پیروی خواهند نمود.

در اینجا چنین می خوانم: گروهی از مردم مدینه بخل ورزیدند و به دستور خدا عمل نکردند، خدا این آیه را نازل کرد و به آنان گفت: «اگر از فرمان من سرپیچی کنید، من گروه دیگری را به جای شما می آورم که همانند شما نیستند».

وقتی پیامبر این آیه را خواند، عده ای به فکر فرو رفتند، آنان می خواستند بدانند که منظور خدا از آن گروه چه کسانی می باشند، آنان نزد پیامبر رفتند و

از او این سؤال را پرسیدند. پیامبر سلمان فارسی را صدا زد و دست روی شانه او گذاشت و فرمود: «قسم به خدایی که جانم در دست قدرت اوست، اگر ایمان در ستاره ثریا باشد، گروهی از مردم فارس آن را به چنگ می آورند». همه با شنیدن این سخن دانستند که ایرانیان همان گروهی هستند که خدا از آنان در این آیه تعریف کرده است.

آری، این وعده توست: گروهی از ایرانیان در راه دین فداکاری زیادی می کنند و از مال و جان و هستی خویش مایه می گذارند و به قرآن و سخنان پیامبر عمل می کنند. (۱۱۵)

سوره فتح

آشنایی با سوره

۱ - این سوره «مدنی» است یعنی در زمانی نازل شده است که پیامبر به مدینه هجرت کرده بود و سوره شماره ۴۸ قرآن می‌باشد.

۲ - در آیه اول این سوره خدا از پیروزی بزرگی سخن می‌گوید، برای همین این سوره را به این نام خوانده‌اند. منظور از این پیروزی بزرگ، ماجرای صلح حُدیبیه است که باعث شد که مسلمانان بتوانند آزادانه به همه جا رفت و آمد کنند و از این فرصت برای تبلیغ اسلام استفاده کنند. این پیروزی باعث شد تا دو سال بعد مسلمانان، شهر مکه را فتح کنند.

۳ - موضوعات مهم این سوره چنین است: پیروزی بزرگ، خدا مؤمنان را امتحان می‌کند، عذاب منافقان، بیعت با پیامبر، نكوهش کسانی که به یاری پیامبر نیامدند، جهاد، مؤمنان با یکدیگر مهربان هستند اما با کافران با شدت برخورد می‌کنند...

فَتْح: آیه ۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا

مُبِينًا ﴿۱﴾

پیامبر در شهر مدینه است، سال ششم هجری است، شهر مکه در دست بُت پرستان است، آنان کعبه را پر از بُت کرده‌اند و به مسلمانان اجازه نمی‌دهند کعبه را زیارت کنند، همه مسلمانان آرزوی زیارت خانه تو را دارند، آنان دوست دارند لباس سفید احرام بر تن کنند و دور کعبه طواف کنند و در کنار کعبه، تو را عبادت کنند.

یک شب پیامبر در خواب دید که او همراه با مسلمانان وارد شهر مکه شدند و طواف خانه خدا را به جا آوردند.

پیامبر این خواب خود را برای مسلمانان بیان کرد و به آنان گفت: «به زودی ما موفق به زیارت خانه خدا خواهیم شد».

مدتی گذشت، تو به پیامبر فرمان دادی تا همراه با مسلمانان به سوی مکه

حرکت کند و مراسم عُمره را به جا آورد.

«عُمره» چیست؟

کسی که به زیارت کعبه می‌رود، اگر در ماه ذی الحجّه در مکه باشد، مراسم حجّ را به جا می‌آورد (طواف کعبه انجام می‌دهد و به سرزمین عرفات و منا می‌رود)، اما اگر کسی در وقت دیگری (غیر از ماه ذی الحجّه) به مکه برود، طواف کعبه انجام می‌دهد و دیگر لازم نیست به سرزمین عرفات برود. به این اعمال او عُمره می‌گویند.

در شهر مدینه شور و شوقی برپا بود، پیامبر دستور داده بود که مسلمانان غیر از شمشیر، هیچ اسلحه دیگری با خود برندارند، هیچ کس حقّ نداشت تیر و کمان و نیزه همراه خود بیاورد، معمولاً هر مسافری در آن زمان با خود شمشیر داشت تا بتواند از خود دفاع کند، زیرا ممکن بود در مسیر رفت و برگشت، غارتگران به آنان حمله کنند.

کاروان مسلمانان آماده حرکت شد، در مدینه گروهی پیر یا مریض بودند که نمی‌توانستند به این سفر بیایند، آنان نزد پیامبر آمدند و پیامبر از آنان خواست که در مدینه بمانند، اما عده‌ای هم بودند که جوان و نیرومند بودند اما پیامبر را همراهی نمی‌کردند، آنان همان منافقان بودند که از مرگ می‌ترسیدند و به وعده‌هایی که قرآن به مسلمانان داده بود، باور نداشتند.

آن منافقان با خود گفتند: «این مردم می‌خواهند بدون هیچ اسلحه‌ای به مکه بروند، گویا آنان فراموش کرده‌اند که اهل مکه دشمن آنان هستند و سه جنگ بدر، احد و خندق بین آنان واقع شده است. به خدا قسم این مردم به سوی مرگ می‌روند و هیچ کدامشان زنده بر نمی‌گردند».

منافقان در مدینه ماندند و پیامبر را همراهی نکردند، پیامبر با ۱۲۰۰ نفر به سوی مکه حرکت کردند، آنان لباس سفید احرام بر تن کردند و بعضی از آنان، همراه خود قربانی هم آوردند، پیامبر ۶۶ شتر برای قربانی مشخص کرد. (۱۱۶)

خبر به بُت پرستان مکه رسید، آنان به بُت‌های خود قسم یاد کردند که نگذارند محمد ﷺ و یارانش به مکه بیایند، آنان سپاهی را آماده کرده و به بیرون شهر مکه فرستادند تا راه را بر مسلمانان ببندند و اگر لازم شد با آنان جنگ کنند.

پیامبر به سرزمینی به نام «حُدیبیه» رسید، آنجا روستایی کوچک بود که تا مکه فقط بیست کیلومتر فاصله داشت. پیامبر دستور داد تا همه در آنجا متوقف شوند، بعد از آن پیامبر تصمیم گرفت یکی از یارانش را که با ابوسفیان (رئیس شهر مکه) فامیل بود به مکه بفرستد. پیامبر «عثمان» را برای این کار انتخاب کرد و از او خواست تا به مکه برود و این پیام را به بُت پرستان برساند که مسلمانان برای زیارت خانه خدا آمده‌اند و قصد جنگ ندارند.

عثمان به سوی مکه حرکت کرد، مدتی گذشت، بازگشت عثمان طول کشید، مسلمانان فکر کردند که بُت پرستان او را کشته‌اند، آنان بسیار عصبانی شدند و آماده جنگ با بُت پرستان شدند. اینجا بود که همه با پیامبر بار دیگر بیعت کردند که تا آخرین قطره خون خود، مقاومت کنند و پیامبر را یاری کنند. این بیعت مهم زیر درختی شکل گرفت. در زبان عربی به درخت، «شجره» می‌گویند، برای همین این بیعت مهم به نام «بیعت شجره» معروف شد. لحظاتی گذشت، عثمان به سلامت نزد مسلمانان بازگشت و معلوم شد که خبر کشته شدن او شایعه‌ای بیشتر نبوده است.

* * *

بُت پرستان یک نفر از بزرگان خود را که «سُهیل» نام داشت نزد پیامبر فرستادند، سهیل به پیامبر گفت:

— ای محمّد! مردم مکه قسم خورده‌اند که مانع ورود تو به مکه شوند، چرا می‌خواهی خود و پیروانت را به کشتن دهی؟

— ای سُهیل! من همراه با پیروان خود به اینجا آمده‌ام تا خانه خدا را زیارت کنیم و طواف به جا آوریم و قربانی‌های خود را در راه خدا قربانی کنیم. ما قصد جنگ نداریم.

سهیل وقتی این سخن را شنید به مکه بازگشت تا این سخن پیامبر را به بزرگان مکه برساند، مدّتی گذشت، سهیل از مکه بازگشت و دوباره نزد پیامبر آمد و به پیامبر گفت:

— ای محمّد! مردم مکه می‌گویند اگر ما امسال مسلمانان را به شهر خود راه دهیم، نزد همه خوار می‌شویم و همه فکر می‌کنند که ما از روی ضعف و ترس از سخن خود برگشته‌ایم! اکنون من پیشنهادی دارم.

— چه پیشنهادی؟

— ای محمّد! از همین جا به مدینه بازگرد و سال دیگر با پیروانت به مکه بیا و سه روز در مکه بمان و طواف کعبه به جای آور! — این سخن تو را می‌پذیرم.

* * *

پس از این سخنان قرار شد پیمان صلحی بین مسلمانان و بُت پرستان نوشته شود. در این پیمان نامه این موارد ذکر شده بود:

۱ - مسلمانان امسال به مدینه باز می‌گردند، آن‌ها می‌توانند سال بعد برای

زیارت کعبه به مکه بیایند و سه روز در مکه بمانند.

۲- به مدت ده سال بین مسلمانان و بُت پرستان، آتش بس برقرار می شود.

۳- مسلمانانی که در مکه زندگی می کنند در آزادی کامل هستند و بُت پرستان حق ندارند آنان را اذیت کنند.

۴- عده ای از بردگانی که در مکه زندگی می کنند، مسلمان شده اند، آن بردگان حق ندارند بدون اجازه ارباب خود به مدینه هجرت کنند، اگر یکی از آنان به مدینه هجرت کرد، باید به مکه بازگردانده شود. (۱۱۷)

۵- مسلمانان می توانند آزادانه در همه جا رفت و آمد کنند و جان و مال آنان در امن و امان است.

۶- بُت پرستان حق ندارند به کسانی که با مسلمانان هم پیمان هستند، حمله کنند و با آنان جنگ نمایند.

پیمان نامه صلح در دو نسخه نوشته شد و به تأیید دو طرف رسید. بعد از آن سهیل به مکه بازگشت تا این پیمان نامه را به بزرگان مکه تحویل دهد، یک نسخه از این پیمان نامه نزد پیامبر به عنوان سندی مهم باقی ماند.

زیارت کعبه قوانین خاصی دارد، هر کس می خواهد کعبه را زیارت کند، باید لباس احرام به تن کند و ذکر «لَبَّيْكَ» بگوید.

تو می دانی انسان ها از مرگ می ترسند، برای همین فرمان داده ای تا آنها لباس احرام که همان کفن است به تن نمایند، از همه دنیا دل بکنند.

وقتی کسی لباس احرام بر تن کرد و لبیک گفت، باید از لذت های دنیایی چشم پوشد، او نباید عطر بزند، نباید با همسر خود رابطه ای داشته باشد، نباید مو و ناخن خود را کوتاه کند... همه این ها بر او حرام می شود. وقتی او به

مکّه رفت و طواف کعبه و بقیّه اعمال را به جا آورد، این ها بر او حلال می شود. مسلمانانی که همراه پیامبر به حدیبیّه آمده بودند، همگی لباس احرام پوشیده بودند، آنان نتوانستند به مکّه بروند، آیا باید تا سال بعد در حالت احرام می ماندند؟ آیا باید یک سال تمام، موی سر خود را کوتاه نکنند، ناخن نگیرند؟

اینجا بود که تو به پیامبر فرمان جدیدی دادی.

پیامبر یاران خود را جمع کرد و به آنان دستور داد تا در همان سرزمین حدیبیّه، قربانی های خود را قربان کنند، (شترها و گوسفندهایی را به عنوان قربانی بکشند و گوشت آن را در راه خدا به دیگران بدهند و موی سر خود را بتراشند یا مقداری از آن را کوتاه کنند و لباس احرام را از تن بیرون آورند و بعد از آن به سوی مدینه حرکت کنند.

آری، هر کس که لباس احرام به تن کرد و به عشق زیارت کعبه حرکت کرد، اگر به هر دلیل نتوانست به شهر مکّه برود، باید در همان جا، گوسفندی را قربانی کند و سر خود را بتراشد یا این که مقداری از موی سرش را کوتاه کند و از لباس احرام بیرون بیاید، وقتی او این کار را کرد همه چیزهایی که بر او حرام شده بود بر او حلال می شود. این قانون توسل و برای همه زمانها می باشد.

مسلمانان به سوی مدینه حرکت کردند، روحیّه آنان ضعیف شده بود، خستگی سفری بدون نتیجه! از مدینه ده روز راه آمده بودند و به بیست کیلومتری مکّه رسیده بودند، اما مجبور شدند که بدون دیدن کعبه باز گردند، بعضی از آنان با خود گفتند: «مگر پیامبر خواب ندیده بود که ما طواف خانه

خدا به جا می آوریم؟ پس چرا چنین شد؟».
 مسلمانان در غصه و اندوه بودند، پیامبر هم خسته راه، ناگهان جبرئیل آمد و
 این سوره را بر پیامبر نازل کرد و برای او چنین خواند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ
 الرَّحِيمِ. ای محمد! من به تو پیروزی درخشانی عطا کردم...».

پیامبر بسیار خوشحال شد و رو به یارانش کرد و فرمود: «خدا سوره ای را بر
 من نازل کرده است که من آن را از تمام دنیا بیشتر دوست دارم».
 مسلمانان همه مشتاق شدند تا این سوره را بشنوند، پیامبر این سوره را برای
 همه خواند، اینجا بود که مسلمانان فهمیدند که این صلح، لطفی از طرف تو
 بوده است و یک پیروزی بزرگ است.

سؤالی ذهن مرا مشغول کرده است. آیا کسی پاسخ مرا می دهد؟
 مسلمانان بدون این که به زیارت کعبه بروند به مدینه بازگشتند، این چه
 پیروزی است؟
 مگر صلح حدیبیه چه پیامدهایی برای مسلمانان داشت که قرآن آن را
 پیروزی بزرگ نامید؟
 باید بیشتر مطالعه کنم...
 وقتی این موضوع را بررسی می کنم به پنج نکته می رسم:

* نکته اول

در سال ششم تعداد لشکریان اسلام ۱۲۰۰ نفر بود، محمد ﷺ در مدت ۱۹
 سال فقط توانسته بود این تعداد نیرو داشته باشد (حاصل سیزده سال تلاش
 در مکه و شش سال تلاش در مدینه، ۱۲۰۰ نفر بود. به طور متوسط سالی ۶۳

نفر.

ولی از سال ششم تا سال هشتم تعداد نیروهای اسلام به ده هزار نفر رسید (پیامبر در سال هشتم با لشکری ده هزار نفری به سوی مکه رفت).

از سال ششم تا سال هشتم، هشت هزار و هشتصد نفر به آمار لشکر اسلام اضافه شد، یعنی سالی چهار هزار و چهارصد نفر.

آمار رشد اسلام از سالی ۶۳ نفر به سالی چهار هزار و چهارصد نفر رسید و رشد اسلام نزدیک به هفتاد برابر شد.

این‌ها نتیجه صلح حدیبیه بود.

آیا این پیروزی بزرگ نیست؟

هدف محمد ﷺ که کشورگشایی نبود، هدف او هدایت انسان‌های گمراه بود.

رشد ایمان آوردن گمراهان از یک به هفتاد رسید، این همان پیروزی بزرگ است.

* نکته دوم

پیامبر با صلح به مردم مکه و دیگران نشان داد که قصد کشتار و خونریزی ندارد و به کعبه احترام می‌گذارد، این مسأله سبب شد تا دل‌های آنان به اسلام علاقه‌مند شود. همه فهمیدند که محمد ﷺ با پیروانش برای زیارت کعبه آمد و دین او، ادامه دین ابراهیم ﷺ است، مردم آن روزگار، کعبه را یادگار ابراهیم ﷺ می‌دانستند هر چند به بُت پرستی مبتلا شده بودند.

* نکته سوم

بزرگان مکه با امضای پیمان‌نامه صلح، ثابت کردند که اسلام و مسلمانان را به رسمیت می‌شناسند و این هم نکته‌ای مهم برای مسلمانان بود.

* نکته چهارم

پس از امضای پیمان نامه، مسلمانان می توانستند آزادانه به همه جا رفت و آمد کنند و جان و مالشان در امان بود. مسلمانان از این فرصت استفاده کردند و به تبلیغ اسلام پرداختند و مردم زیادی را با این دین آسمانی آشنا نمودند.

* نکته پنجم

یکی از دشمنان سرسخت مسلمانان، یهودیانی بودند که در سرزمین خیبر زندگی می کردند، آنان بارها با مسلمانان دشمنی کرده بودند، مسلمانان بعد از این که با اهل مکه پیمان صلح را امضاء کردند، می توانستند از فرصت استفاده کنند و آن یهودیان را تسلیم خود کنند.

بعد از این که پیامبر به مدینه رسید، خدا به او فرمان داد تا او به سوی خیبر حرکت کند و پیروزی دیگری نصیب مسلمانان شد و آن سرزمین فتح شد.

فتح: آیه ۳-۲

لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُنِصِّرَكَ اللَّهُ نَصْرًا

عَزِيزًا ﴿۳﴾ وَيُنْصِرَكَ اللَّهُ نَصْرًا

عَزِيزًا ﴿۳﴾

در آیه اول از پیروزی بزرگی که به محمد ﷺ عطا نمودی، سخن گفتم، اکنون سخن خود را این گونه کامل می کنی: «ای محمد! من به تو پیروزی درخشانی عطا کردم تا به برکت این پیروزی، گناهان گذشته و آینده تو را ببخشم و نعمت خود را بر تو تمام کنم و تو را بر راه راست ثابت قدم گردانم و به تو پیروزی شکست ناپذیری عطا نمایم».

تو در اینجا از پیروزی دیگری در آینده سخن می گویی، تو به محمد ﷺ وعده فتح مکه را می دهی.

* * *

این سوره از دو پیروزی سخن می‌گوید:

* پیروزی آشکار (آیه اول)

وقتی پیامبر از حدیبیه به سوی مدینه باز می‌گشت، این سوره نازل شد، پیروزی آشکار همان، صلح حدیبیه است. صلح حدیبیه در سال ششم هجری روی داد.

* پیروزی شکست‌ناپذیر (آیه سوم)

خدا به محمد ﷺ وعده‌ای می‌دهد و آن پیش‌بینی فتح مکه بود. به برکت صلح حدیبیه، محمد ﷺ خواهد توانست در سال هشتم، شهر مکه را فتح کند و همه بت‌ها را نابود کند.

* * *

من آیه ۲ را بار دیگر می‌خوانم و به فکر فرو می‌روم، خدا به پیامبر می‌گوید: من این پیروزی را به تو دادم تا گناهان گذشته و آینده‌ت را ببخشم.

مگر پیامبر، گناهی انجام داده بود؟

باور من این است که همه پیامبران، معصوم بودند و از گناهان به دور بوده‌اند، پیامبران الگوی انسان‌ها بوده‌اند و خدا آنان را از همه زشتی‌ها پاک گردانیده است. من همواره شنیده بودم که محمد ﷺ بهترین پیامبران است و هرگز گناهی نداشته است، پس چرا این آیه می‌گوید: «محمد ﷺ گناه داشته است»؟

چه کسی پاسخ این سؤال مرا می‌دهد؟

من برای فهمیدن این آیه، نیاز به کمک دارم... (۱۱۸)

* * *

به مطالعه و بررسی می‌پردازم، به سخنی از امام رضا ﷺ می‌رسم، این سخن را

می خوانم، خدا را شکر می کنم، زیرا گمشده خود را پیدا کرده ام، به راستی که قرآن را باید با توجه به سخنان اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرد، کسانی که از اهل بیت علیهم السلام فاصله گرفتند، هم خود گمراه شدند و هم دیگران را گمراه کردند. امام رضا علیه السلام درباره این آیه چنین فرمود: «نزد بُت پرستان مکه، هیچ کس به اندازه پیامبر گناهکار نبود، زیرا پیامبر آنان را به یکتاپرستی فرا خواند و از عبادت بُت ها نهی کرد، آنان خیال می کردند که پیامبر گمراه است و با سرزنی که از بُت ها می کند، گناهکار است، وقتی که پیامبر بر بُت پرستان پیروز شد، آن ها فهمیدند که راه پیامبر، راه درست بوده است».

* * *

مناسب می بینم خاطره ای را در اینجا بنویسم: من تصمیم گرفته بودم که ماشین خود را بفروشم، باید به اداره راهنمایی و رانندگی می رفتم و برگه خلافی ماشین را دریافت می کردم. وقتی برگه خلافی را گرفتم، تعجب کردم، دیدم که در آن برگه مبلغ ۲۰۰ هزار تومان جریمه ثبت شده است، جالب این بود آدرس خلافی مرا چنین نوشته بود: «شیراز، بلوار دانشجو».

تعجب کردم من هرگز به شهر شیراز نرفته ام، ماشین را هم به کسی نداده بودم که به شیراز برود. نزد افسر مربوطه رفتم، اتفاقاً او از دوستان دوران مدرسه من بود، من به او گفتم: «آخر من در عمرم هرگز شیراز را ندیده ام، چطور این جریمه برای من ثبت شده است؟». او آن برگه را از من گرفت و به من قول داد موضوع را پیگیری کند. پس از سه روز، پیامکی از طرف او برای من آمد که نوشته بود: «جریمه شما که از شیراز بود، پاک شد».

منظور او روشن بود، سخن از آن جریمه ای بود که به صورت اشتباهی در سابقه ماشین من ثبت شده بود، یعنی آن جریمه پاک شده است.

آیا منظور آن افسر این بود: «تو خلافی در شیراز داشتی و برای همین جریمه شدی ولی جریمه پاک شد»؟

نه.

منظور او این بود که آن جریمه‌ای که به من نسبت داده بودند، پاک شد. قرآن می‌خواهد بگوید: «ای محمد! گناهان تو پاک شد».

آیا منظور قرآن این است که محمد ﷺ گناه انجام داده است؟

نه.

منظور قرآن این است: «ای محمد! گناهانی که به تو نسبت داده بودند، پاک شد».

مردم مکه بُت‌ها را دختران خدا می‌دانستند، آنان پرستش بُت‌ها را از پدران خود به ارث برده بودند و بُت‌ها را بسیار مقدّس می‌دانستند تا آنجا که بعضی از آنان، فرزندان خود را برای بُت‌ها قربانی می‌کردند و تصوّر می‌کردند که با این کار به خدا نزدیک می‌شوند.

در چنین جامعه‌ای، محمد ﷺ ظهور کرد، او به مردم می‌گفت که دست از بُت‌پرستی بردارند، محمد ﷺ به آنان گفت: «همه بُت‌ها و بُت‌پرستان در روز قیامت در آتش جهنّم خواهند سوخت»، این سخن برای آنان بسیار سخت بود و خیال می‌کردند که محمد ﷺ گمراه شده است و به دختران خدا اهانت می‌کند، آنان هر روز منتظر بودند که محمد ﷺ به خشم بُت‌ها گرفتار شود و به یکدیگر می‌گفتند: «به زودی بُت‌ها بر محمد خشم می‌گیرند و او کشته خواهد شد». آنان منتظر بودند تا این اتفاق بیفتد تا فریاد برآورند: «نگفتیم که به بُت‌ها اهانت نکنید، بترسید از این که به خشم دختران خدا مبتلا شوید،

محمد سزای کارهایش را دید و نابود شد». آنان در انتظار چنین روزی بودند. ولی تو محمد ﷺ را یاری کردی و روز به روز، آوازه او زیاد و زیادتر شد، به فرمان تو او به مدینه رفت و در آنجا حکومت تشکیل داد، بُت پرستان سه بار به جنگ او رفتند (جنگ بدر، أُحد، خندق)، اما تو او را یاری کردی و بُت پرستان نتوانستند مدینه را تصرف کنند، در سال ششم هجری او با ۱۲۰۰ نیروی خود تا نزدیکی مکه آمد و پیمان نامه صلح را امضاء نمود، همه این‌ها به لطف یاری تو بود. پس از صلح حدیبیه بُت پرستان مکه به فکر فرو رفتند، اگر راه محمد ﷺ اشتباه است پس چرا او روز به روز به سوی موفقیّت پیش می‌رود؟ پس خشم بُت‌ها چه شد؟

بعد از صلح حدیبیه، رشد اسلام هفتاد برابر شد، در سال هشتم هجری، لشکر اسلام به ده هزار نفر رسید و تو به محمد ﷺ فرمان دادی تا به مکه بروی و آن شهر را از بُت‌ها پاک کند، محمد ﷺ به شهر مکه آمد و بدون هیچ خونریزی آن شهر را فتح نمود و همه بُت‌هایی که در آنجا بود را شکست و نابود کرد، آن روز بود که گروه زیادی از بُت پرستان به محمد ﷺ ایمان آوردند، آنان گروه گروه مسلمان شدند.

مسلمان شدن آنان چه معنایی داشت؟

آنان اعتراف کردند که محمد ﷺ پیامبر خدا و بنده برگزیده اوست، آن روز بود که فکرهای باطلی که قبلاً درباره محمد ﷺ داشتند از ذهن آنان پاک شد و حقیقت را فهمیدند. پیروزی محمد ﷺ سبب شد تا آن تصوّرات غلط از بین برود.

خدا محمد ﷺ را یاری کرد، همه پیروزی‌های بعدی به برکت صلح حدیبیه بود، صلح حدیبیه سبب شد که فرصتی عالی برای رشد اسلام فراهم شود.

این خدا بود که این فرصت را برای محمد ﷺ فراهم کرد و با رشد اسلام و پیروزی‌های بعدی، بُت پرستان فهمیدند که محمد ﷺ گمراه نیست. اکنون وقت آن است که آیه ۲ را بار دیگر بخوانم. معنای این آیه چنین است: «ای محمد! من این پیروزی را به تو دادم تا گناهان گذشته و آینده‌ای که بُت پرستان به تو نسبت می‌دادند، ببخشم و حقایق تو را ثابت کنم».

* * *

در این آیه از دو نوع گناه سخن به میان آمده است:

* گناه گذشته

بُت پرستانی که به محمد ﷺ ایمان آوردند، قبلاً پیامبر را گمراه می‌دانستند، آنان فهمیدند که اشتباه کرده‌اند و از سخنان خود توبه کردند و مسلمان شدند. منظور از «گناهان گذشته»، همین تصوّرات اشتباهی است که قبلاً آنان نسبت به پیامبر داشتند.

* گناه آینده

عده‌ای از بُت پرستان حاضر نشدند مسلمان شوند، وقتی محمد ﷺ مکه را فتح کرد، آنان اسیر خرافات عجیبی شده بودند و به این راحتی نمی‌توانستند دست از آن خرافات بردارند، آنان یک عمر بُت پرستیده بودند و حتی فرزندان خود را برای این بُت‌ها قربانی کرده بودند، وقتی محمد ﷺ همه آن بت‌ها را شکست، آنان بسیار ناراحت شدند.

پیامبر از آنان خواست تا مکه را ترک کنند زیرا مکه دیگر جای بُت پرستان نیست. آنان هنوز هم خیال می‌کردند که بُت‌ها قداست دارند و فکر می‌کردند به زودی محمد ﷺ و پیروانش به خشم بُت‌ها گرفتار خواهند شد. آنان هنوز هم محمد ﷺ را گمراه می‌دانستند و خود را بر راه حق می‌دانستند، آری،

شیطان بُت پرستی را برای آنان زیبا جلوه داده بود، تصوّرات باطلی که آنان از پیامبر داشتند، همان «گناهان آینده» بود. خدا به پیامبر وعده داد کاری کند که این تصوّرات باطل هم از بین برود و آنان هم حقیقت را بفهمند. مدّتی گذشت، گروه زیادی از آن بُت پرستان فرصت پیدا کردند و به فکر فرو رفتند، هیجان‌های آنان فروکش کرد، وقتی آنان پیروزی‌های پی‌درپی محمّد ﷺ را دیدند، فهمیدند که او پیامبر خداست و از تصوّرات باطل خود توبه کردند.

آری، این وعده خدا بود، امروز تاریخ، محمّد ﷺ را با عظمت و بزرگی یاد می‌کند، هر انسانی که اهل فکر و اندیشه باشد، (اگر چه مسلمان هم نباشد) می‌داند که محمّد ﷺ با خرافات و جهالت‌ها مبارزه کرد پس به محمّد ﷺ احترام می‌گذارد.

فتح: آیه ۴

هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيُزَادُوا
إِيمَانًا مَعَ إِيمَانِهِمْ وَلِلَّهِ جُنُودُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا
حَكِيمًا ﴿٤﴾

اکنون از آرامشی که بر دل‌های مؤمنان نازل کردی، سخن می‌گویی، مسلمانان به امید زیارت کعبه این همه راه را آمده بودند و در سرزمین حدیبیه منزل کرده بودند، آنان منتظر بودند تا همراه پیامبر به شهر مکه بروند و طواف کعبه را به جا آورند، اما وقتی پیامبر تصمیم گرفت به مدینه بازگردد، آنان سخنش را پذیرفتند، این‌گونه بود که تو آرامش را بر قلب آنان نازل کردی و بر ایمان آنان افزوده شد.

همه لشکریان آسمان‌ها و زمین از آن توست، همه فرشتگان آسمان‌ها و زمین گوش به فرمان تو هستند، تو به آنان فرمان دادی و آنان آرامش را بر دل‌های مؤمنان نازل کردند. آری، تو به حال بندگان خود آگاه هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

فَتْح: آیه ۵

لِيُدْخِلَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا
الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَيُكَفِّرُ عَنْهُمْ سَيِّئَاتِهِمْ وَكَانَ ذَلِكَ عِنْدَ اللَّهِ فَوْزًا
عَظِيمًا ﴿٥﴾

تو آرامش را به قلب مؤمنان نازل کردی و ایمان آنان افزون گشت، تو چنین اراده کردی تا زنان و مردان مؤمن را پاداشی بزرگ دهی، به آنان توفیق ایمان بیشتر دادی تا در روز قیامت آنان را به باغ‌های بهشتی وارد کنی، باغ‌هایی که نهرهای آب از زیر درختان آن جاری است، آنان در بهشت جاودان خواهند ماند.

آری، تو از گناهان مؤمنان چشم می‌پوشی و آنان را مهمان نعمت‌های زیبای خود می‌نمایی. در روز قیامت که همه انسان‌ها در پیشگاه تو حاضر می‌شوند، وارد شدن به بهشت، رستگاری بزرگی است.

فَتْح: آیه ۶ - ۷

وَيُعَذِّبُ الْمُنَافِقِينَ وَالْمُنَافِقَاتِ وَالْمُشْرِكِينَ
وَالْمُشْرِكَاتِ الظَّالِمِينَ بِاللَّهِ ظَنَّ السَّوْءِ عَلَيْهِمْ ذَائِرَةُ السَّوْءِ وَغَضِبَ
اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَلَعَنَهُمْ وَأَعَدَّ لَهُمْ جَهَنَّمَ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٦﴾ وَلِلَّهِ جُنُودٌ

السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿٧﴾

وقتی محمد ﷺ می خواست از مدینه به سوی مکه حرکت کند، دستور داد تا مسلمانان غیر از شمشیر، هیچ اسلحه دیگری با خود برندارند، هیچ کس حق نداشت تیر و کمان و نیزه همراه خود بیاورد. عده‌ای از منافقان که از مرگ می ترسیدند با خود گفتند: «این مردم می خواهند بدون هیچ اسلحه‌ای به مکه بروند، گویا آنان فراموش کرده‌اند که اهل مکه دشمن آنان هستند و سه جنگ بدر، احد و خندق بین آنان واقع شده است. به خدا قسم این مردم به سوی مرگ می روند و هیچ کدامشان زنده بر نمی گردند».

منافقان در مدینه ماندند و پیامبر را همراهی نکردند، آنان به وعده‌های تو باور نداشتند و به تو گمان بد بردند و فکر کردند که تو مسلمانان را به سوی قتلگاه می فرستی!

همین طور بُت پرستان وقتی خبر آمدن مسلمانان را شنیدند خوشحال شدند و با خود گفتند: «این بهترین فرصت است، آنان با خود تیر و کمان و نیزه ندارند، به آنان حمله می کنیم و همه را می کشیم»، آنان هم خیال کردند که تو مؤمنان را تنها می گذاری. آن بُت پرستان هم به تو گمان بد بردند.

تو منافقان و کافران را عذاب خواهی کرد، همان کافرانی که به تو گمان بد بردند. روزگار مصیبت باری در انتظار آنان است، تو بر آنان خشم گرفته‌ای و آنان را از رحمت خود دور کرده‌ای، روز جهنم برای آنان روز بسیار سختی خواهد بود، تو جهنم را که مکان بسیار بدی است برای مجازات آنان آماده کرده‌ای، تو قدرت و توانایی عذاب آنان را داری زیرا لشکریان آسمان‌ها و زمین از آن توست، همه فرشتگان آسمان‌ها و زمین گوش به فرمان تو هستند،

تو توانا هستی و همه کارهای تو از روی حکمت است.

فتح: آیه ۹ - ۸

إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۸﴾ لِيُؤْمِنُوا
بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَنُعَزِّرُوهُ وَنُقِرُّوهُ وَتُسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ﴿۹﴾

تو محمد ﷺ را فرستادی و او اعمال مردم را می بیند و در روز قیامت به آن اعمال گواهی می دهد، محمد ﷺ را فرستادی و از او خواستی تا همگان را به بهشت بشارت دهد و از عذاب جهنم بترساند، تو از همه می خواهی تا به یگانگی تو و پیامبری محمد ﷺ ایمان آورند و از او پیروی کنند و او را یاری نمایند و هر صبح و شام تو را تسبیح گویند و تو را از همه بدی ها و نقص ها پاک بدانند و همه خوبی ها را از تو بدانند.

خدا در روز قیامت برای هر امتی، گواه و شاهدهی از خود آنان می آورد و محمد ﷺ را گواه بر مسلمانان قرار می دهد. به راستی چه کسی در روز قیامت می تواند بر اعمال دیگران گواهی و شهادت دهد؟ کسی که از آن اعمال باخبر باشد، این نشان می دهد که تو علمی به محمد ﷺ داده ای که او می تواند از همه اعمال مسلمانان باخبر باشد.

فتح: آیه ۱۰

إِنَّ الَّذِينَ يُبَايِعُونَكَ إِنَّمَا يُبَايِعُونَ اللَّهَ يَدُ اللَّهِ فَوْقَ
أَيْدِيهِمْ فَمَنْ نَكَثَ فَإِنَّمَا يَنْكُثُ عَلَىٰ نَفْسِهِ وَمَنْ أَوْفَىٰ بِمَا عَاهَدَ
عَلَيْهِ اللَّهُ فَسَيُؤْتِيهِ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿۱۰﴾

اکنون از «بیعت شجره» یاد می‌کنی، وقتی مسلمانان در سرزمین حدیبیه بودند، خبری به گوش آنان رسید که بُت پرستان، فرستاده پیامبر را کشته‌اند، مسلمانان با شنیدن این خبر، بسیار عصبانی شدند و آماده جنگ با بُت پرستان شدند.

آنان با پیامبر بار دیگر بیعت کردند که تا آخرین قطره خون خود، مقاومت کنند و پیامبر را یاری کنند. این بیعت مهم زیر درختی شکل گرفت و به نام «بیعت شجره» معروف شد، البته بعد از ساعاتی معلوم شد که فرستاده پیامبر، کشته نشده است.

کسانی که با محمد ﷺ بیعت کردند در حقیقت با تو بیعت نمودند، چون

محمد ﷺ پیامبر توست و بیعت با او، بیعت با توست. دست تو بالای دست مؤمنان است، هر کس که پیمانش را بعد از این بیعت بشکند، به زیان خود عمل کرده است و کسی که به عهده‌ی که با تو بسته است، وفا کند، تو به او پاداش بزرگی خواهی داد.

یک بار دیگر این جمله را در آیه ۱۰ می‌خوانم: «دست خدا، بالای دست مؤمنان است».

من می‌دانم که خدا، جسم نیست و از صفات و ویژگی‌های مخلوقات خود به دور است، او دست ندارد، پس چرا در این آیه، «دست خدا» ذکر شده است؟ منظور از این سخن چیست؟

من باید به بررسی روزگاری که این آیه نازل شده، بپردازم: در آن روزگار، در بین عرب‌ها رسم بود که با رئیس قبیله خود بیعت می‌کردند، هر بار که رئیس قبلی از دنیا می‌رفت و رئیس جدید انتخاب می‌شد، این بیعت انجام می‌شد.

آنان برای بیعت کردن دو روش داشتند:

روش اول برای وقتی بود که جمعیت قبیله کم بود، در این صورت، همه آن‌ها نزد رئیس قبیله می‌رفتند و با او دست می‌دادند و بیعت می‌کردند. روش دوم برای وقتی بود که جمعیت آنان زیاد بود و نمی‌شد همه با رئیس جدید، دست بدهند. در این صورت رئیس قبیله در جای بلندی می‌ایستاد، او دست راستش را بالا می‌آورد، پشت دست او به سوی خودش بود و کف دست او به سمت جمعیت بود. مردم هم دست راست خود را بالا می‌آوردند به صورتی که کف دست آنان به سوی رئیس قبیله بود.

نکته مهم این بود که دست رئیس قبیله از همه دست‌ها بالاتر بود و همه می‌توانستند او و دست او را ببینند، مردم نیز دستشان را به نشانه بیعت تکان می‌دادند و رئیس قبیله دست خود را به نشانه قبول بیعت آنان تکان می‌داد. وقتی مسلمانان در حدیبیه تصمیم گرفتند با پیامبر بیعت کنند، از روش دوم استفاده کردند، زیرا جمعیت آنان ۱۲۰۰ نفر بود و فرصت زیادی هم نداشتند، هر لحظه ممکن بود که جنگ آغاز شود.

اگر من در آن لحظه بیعت بودم می‌دیدم که ۱۲۰۰ نفر دست خود را بالا گرفته بودند، اما دست پیامبر بالای همه دست‌ها بود، زیرا پیامبر بر بالای بلندی ایستاده بود (بلندی که برای پیامبر با چند جهاز شتر درست کرده بودند). آری، دست پیامبر بالاتر از همه بود.

اکنون خدا این لحظه را حکایت می‌کند و می‌گوید: «دست خدا بالای همه دست‌های مؤمنان است».

خدا دست ندارد، اما دستی که آن روز بالای همه دست‌ها بود، دست پیامبر خدا بود، آن بیعت، فقط بیعت با پیامبر نبود، بلکه بیعت با خدا بود، اراده پیامبر، اراده خداست، او از خودش سخن نمی‌گوید، سخن او، سخنی است که خدا به او گفته است، او خودش دستش را بالا نیاورد، این خدا بود که به او فرمان داد و دستش را بالا آورد تا مؤمنان با او بیعت کنند، این خدا بود که دست او را حرکت می‌داد. بیعت با او، بیعت با خداست. (۱۱۹)

فتح: آیه ۱۲ - ۱۱

سَيَقُولُ لَكَ الْمُخَلَّفُونَ مِنَ الْأَعْرَابِ شَغَلَتْنَا

أَمْوَالَنَا وَأَهْلُونَا فَاسْتَغْفِرْ لَنَا يَقُولُونَ بِالسَّيْتِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ

قُلْ فَمَنْ يَمْلِكُ لَكُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا إِنْ أَرَادَ بِكُمْ ضَرًّا أَوْ أَرَادَ بِكُمْ نَفْعًا
 بَلْ كَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ خَبِيرًا ﴿۱۱﴾ بَلْ ظَنَنْتُمْ أَنْ لَنْ يَنْقَلِبَ
 الرَّسُولُ وَالْمُؤْمِنُونَ إِلَىٰ أَهْلِيهِمْ أَبَدًا وَرُؤْيَيْنَ ذَلِكَ فِي قُلُوبِكُمْ وَظَنَنْتُمْ
 ظَنَّ السَّوْءِ وَكُنْتُمْ قَوْمًا بُورًا ﴿۱۲﴾

وقتی محمّد ﷺ می خواست از مدینه به سوی مکه حرکت کند، عده‌ای از منافقان که از مرگ می ترسیدند او را همراهی نکردند و گفتند: «به خدا قسم این مردم به سوی مرگ می روند و هیچ کدامشان زنده بر نمی گردند».
 اکنون محمّد ﷺ در راه بازگشت به سوی مدینه است، تو به او پیروزی بزرگی دادی، صلح حدیبیه، زمینه رشد اسلام را فراهم می کند، مسلمانان همگی به سلامت به مدینه بازگشتند و اکنون روزگار بالندگی اسلام فرا می رسد.

تو می دانی وقتی محمّد ﷺ به مدینه برسد، آن منافقان نزد محمّد ﷺ می آیند و از او عذرخواهی می کنند، تو این آیات را زودتر از این که او به مدینه برسد بر او نازل می کنی و حقیقت را آشکار می نمایی.
 این سخن تو با محمّد ﷺ است:

ای محمّد! به زودی منافقانی که از آمدن با تو سر باز زدند نزد تو خواهند آمد و چنین خواهند گفت: «ای پیامبر! ما گرفتار مال و زن و بچه شدیم و نتوانستیم همراه تو بیاییم، اکنون عذر ما را بپذیر و برای ما از خدا طلب بخشش کن».

ای محمّد! بدان که آنان در این سخن خود هم دروغ می گویند، زبان و دل

آنان یکی نیست، آنان از کار خود پشیمان نیستند.
 تو به آنان چنین بگو: «اگر خدا بخواهد به شما ضرر یا نفعی برساند، هیچ کس نمی تواند مانع اراده او شود، بدانید که خدا بر همه کارهای شما آگاه است. شما خیال کردید که من و مسلمانان هرگز به مدینه باز نمی گردیم، این خیال در دل شما به خطا جلوه کرد و شما به خدا گمان بد بردید و سرانجام در دام شیطان افتادید و خود را از سعادت محروم کردید و شایسته هلاکت شدید».

فتح: آیه ۱۴ - ۱۳

وَمَنْ لَمْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ فَإِنَّا أَعْتَدْنَا
 لِلْكَافِرِينَ سَعِيرًا ﴿۱۳﴾ وَلِلَّهِ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَعْفِرُ لِمَنْ
 يَشَاءُ وَيُعَذِّبُ مَنْ يَشَاءُ وَكَانَ اللَّهُ عَفُورًا رَحِيمًا ﴿۱۴﴾

هر کس که به یگانگی تو و پیامبری محمد ﷺ ایمان نیاورد، کافر است و تو برای کافران آتش جهنم را آماده نمودی.
 فرمانروایی زمین و آسمان از آن توست، هر که را بخواهی می بخشی و هر که را بخواهی کیفر می کنی. تو خدای بخشنده و مهربان هستی.

فتح: آیه ۱۵

سَيَقُولُ الْمُخَلَّفُونَ إِذَا انطَلَقْتُمْ إِلَى مَعَانِمِ لَتَأْخُذُوهَا
 ذُرُونَا تَتَّبِعُكُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُبَدِّلُوا كَلَامَ اللَّهِ قُلْ لَنْ تَتَّبِعُونَا كَذَلِكُمْ قَالَ
 اللَّهُ مِنْ قَبْلُ فَسَيَقُولُونَ بَلْ تَحْسُدُونَنَا بَلْ كَانُوا لَا يَفْقَهُونَ إِلَّا
 قَلِيلًا ﴿۱۵﴾

محمد ﷺ همراه با مسلمانان به سوی مدینه به پیش می‌رود، وقتی او به مدینه برسد، بعد از مدتی به او فرمان می‌دهی تا به سوی سرزمین خیبر حرکت کند، در خیبر، یهودیان زندگی می‌کردند و آنجا سرزمین آبادی بود و مردم آنجا بسیار ثروتمند بودند.

وقتی پیامبر بخواهد به خیبر برود تو به او فرمان خواهی داد که فقط کسانی را همراه خود ببرد که در ماجرای حدیبیه شرکت داشته‌اند.

تو از آینده خبر داشتی. می‌دانستی که وقتی پیامبر به سوی خیبر حرکت کند، منافقان دوست خواهند داشت به خیبر بیایند، آنان به حدیبیه نیامدند اما چون می‌دانند در خیبر غنیمت‌های زیادی وجود دارد به فکر دست‌یابی به غنیمت‌ها می‌افتند و تقاضا می‌کنند همراه پیامبر به خیبر بیایند.

هنوز پیامبر در راه مدینه است و به آن شهر نرسیده است، هنوز زمان حرکت به سمت خیبر فرا نرسیده است، اما تو از ماجرای که در آینده روی می‌دهد، سخن می‌گویی.

آری، تو از محمد ﷺ می‌خواهی تا به منافقانی که می‌خواهند همراه او به خیبر بیایند، چنین بگویی: «هرگز شما نباید همراه ما بیایید، خدا قبلاً به من دستور داده است که شما را همراه خود نبرم».

وقتی منافقان این سخن پیامبر را می‌شنوند می‌گویند: «شما نسبت به ما بخل و حسد می‌ورزید و نمی‌خواهید ما از غنیمت‌های خیبر بهره‌مند شویم»، آنان این سخن را از روی نادانی می‌گویند و جز اندکی فهم ندارند.

فتح: آیه ۱۷ - ۱۶

قُلْ لِلْمُخَلَّفِينَ مِنَ الْأَعْرَابِ سُدْعُونَ إِلَى قَوْمِ

أُولِي بَأْسٍ شَدِيدٍ تُقَاتِلُونَهُمْ أَوْ يُسْلِمُونَ فَإِنْ تُطِيعُوا يُؤْتِكُمُ اللَّهُ
 أَجْرًا حَسَنًا وَإِنْ تَوَلَّوْا كَمَا تَوَلَّيْتُمْ مِنْ قَبْلُ يُعَذِّبْكُمْ عَذَابًا
 أَلِيمًا ﴿١٦﴾ لَيْسَ عَلَى الْأَعْمَى حَرْجٌ وَلَا عَلَى الْأَعْرَجِ حَرْجٌ وَلَا
 عَلَى الْمَرِيضِ حَرْجٌ وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي
 مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَمَنْ يَتَوَلَّ يُعَذِّبْهُ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٧﴾

هنوز پیامبر به مدینه نرسیده است تو می دانی وقتی پیامبر به مدینه برسد، منافقان به او خواهند گفت که ما می خواهیم دین خدا را یاری کنیم، برای همین از پیامبر می خواهی تا به آنان بگویی: «اگر راست می گوید و می خواهید دین خدا را یاری کنید قدری صبر کنید. خدا از من خواسته است شما را همراه خود به جنگ خیبر ببرم، اما ناراحت نباشید، پس از جنگ خیبر، برای فتح مکه به سوی این شهر خواهیم رفت، در آن جنگ ما با مردمی جنگجو روبرو خواهیم شد که باید با آنان بجنگیم تا مسلمان شوند، اگر شما در آن جنگ شرکت کنید، خدا به شما پاداشی نیکو خواهد داد، اما اگر نافرمانی کنید همان گونه که قبلاً نافرمانی کردید، خدا شما را به عذاب سختی گرفتار خواهد نمود».

از طرف دیگر تو می دانی عده ای از مؤمنان که بیمار و ناتوان بودند در مدینه ماندند و همراه پیامبر به حدیبیه رفتند، آنان در این مدتی که پیامبر در مدینه نبود، بارها خود را سرزنش کرده اند که چرا نتوانسته اند پیامبر را یاری کنند، برای همین تو چنین می گویی: «اگر نابینا یا لنگ یا مریض به جهاد نیاید بر او هیچ گناهی نیست، هر کس که از من و پیامبر من اطاعت کند، من او را به

باغ‌های بهشتی وارد می‌کنم که در زیر درختان آن، نهرهای آب جاری است. هر کس هم از فرمان من و فرمان پیامبر من، سرپیچی کند به عذاب دردناکی مبتلا می‌شود».

در آیه ۱۶ دَقَّتْ می‌کنم، می‌بینم که این آیه از دو جنگ سخن می‌گوید، جنگی که منافقان حَقَّ ندارند در آن شرکت کنند و آن جنگ خیبر است، اما جنگ دوم، جنگی است که منافقان می‌توانند در آن شرکت کنند و در آن جنگ مسلمانان با جنگجویانی دلاور روبرو خواهند شد، آن جنگ، جنگ «حنین» است.

اکنون مناسب است درباره این دو جنگ، توضیح کوتاهی بدهم:

* جنگ اوّل: جنگ خیبر

پیامبر از حدیبیه به مدینه آمد، نزدیک به دو ماه گذشت، سال هفتم هجری فرا رسید. در سال هفتم یهودیان قلعه خیبر تصمیم گرفتند تا به مدینه حمله کنند، اما پیامبر از تصمیم آن‌ها باخبر شد و خدا به او فرمان داد تا با سپاه بزرگی به سوی خیبر حرکت کند. قلعه خیبر به محاصره نیروهای اسلام در آمد.

سپاه اسلام به سوی قلعه نزدیک شد، اما برق شمشیر «مَرَحَب»، پهلوان یهود، همه را فراری داد. سپاه اسلام مجبور به عقب نشینی شد و سرانجام پیامبر تصمیم گرفت تا علی علیه السلام را به جنگ پهلوان یهود بفرستد. (۱۲۰)
صدای علی علیه السلام در فضای میدان طنین افکند: «من آن کسی هستم که مادرم مرا

حیدر نام نهاد». (۱۲۱)

و جنگ سختی میان این دو پهلوان در گرفت و سرانجام «مَرَحَب» به قتل رسید. علی علیه السلام به قلعه حمله کرد و آن را فتح کرد. خبیر منطقه آبادی بود، نخل‌های خرما و زمین‌های سرسبزی داشت و پیامبر همه غنیمت‌های این سرزمین را در میان رزمندگان اسلام تقسیم کرد. (۱۲۲)

* جنگ دوم: جنگ حنین

در سال هشتم خدا به پیامبر دستور داد تا برای فتح مکه حرکت کند، منافقان هم اجازه داشتند در فتح مکه شرکت کنند، فتح مکه بدون خونریزی انجام شد و پیامبر همه بُت‌های مکه را نابود نمود.

پانزده روز از فتح مکه گذشت، پیامبر هنوز در شهر مکه بود که به او خبر رسید تعداد زیادی از بُت‌پرستانی که در «طائف» زندگی می‌کنند، تصمیم دارند به مسلمانان حمله کنند. پیامبر با دوازده هزار نفر به سوی حنین حرکت کرد، آن روز مسلمانان مغرور شدند، به جای آن که به تو توکل کنند، به جمعیت زیاد خود اعتماد کردند، آنان تصوّر می‌کردند که دیگر هیچ کس نمی‌تواند شکستشان بدهد.

دشمن از حرکت سپاه اسلام باخبر شد و در منطقه‌ای به نام «حنین» برای آنان کمین گذاشت. حنین، درّه‌ای بود که سپاه اسلام باید از آن عبور می‌کرد و تقریباً سی کیلومتر با مکه فاصله داشت، وقتی مسلمانان به درّه «حنین» رسیدند، ناگهان بُت‌پرستان از بالای کوه هجوم آوردند و مسلمانان را با حمله

ناگهانی خود غافلگیر کردند، اینجا بود که منافقان فرار کردند و پیامبر را تنها گذاشتند، این امتحانی بزرگ برای آنان بود.

آری، عدّه زیادی از مسلمانان فرار کردند و نظم سپاه اسلام به هم ریخت، آنان بی پناه به هر سو فرار می کردند و هیچ پناهگاهی برای خود نمی یافتند.

در این میان افرادی همچون علی علیه السلام مقاومت نمودند، عباس عموی پیامبر بر سر مسلمانان فریاد زد و آنان را به پایداری و استقامت فرا خواند. پیامبر دست به دعا برداشت و از خدا طلب یاری کرد، اینجا بود که خدا آرامش را بر دل پیامبر و مؤمنان نازل کرد و فرشتگان را به یاری آنان فرستاد و مسلمانان پیروز شدند.

فَتْح: آیه ۲۱ - ۱۸

لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ
تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَابَهُمْ
فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾ وَمَعَانِمَ كَثِيرَةً يَأْخُذُونَهَا وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا
حَكِيمًا ﴿١٩﴾ وَعَدَّكُمْ اللَّهُ مَعَانِمَ كَثِيرَةً تَأْخُذُونَهَا فَعَجَّلَ لَكُمْ هَذِهِ
وَكَفَّ أَيْدِيَ النَّاسِ عَنْكُمْ وَلِتَكُونَ آيَةً لِلْمُؤْمِنِينَ وَيَهْدِيَكُمْ صِرَاطًا
مُسْتَقِيمًا ﴿٢٠﴾ وَأُخْرَى لَمْ تَقْدِرُوا عَلَيْهَا قَدْ أَحَاطَ اللَّهُ بِهَا وَكَانَ
اللَّهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرًا ﴿٢١﴾

بار دیگر از «بیعت شجره» یاد می‌کنی، پیمانی که مسلمانان در سرزمین
حدیبه در زیر درخت با پیامبر بستند.
تو در آن روز از مؤمنانی که با پیامبر زیر آن درخت بیعت کردند، راضی و
خشنود شدی، تو از ایمان و صداقتی که در دل‌های آنان نهفته بود باخبر
بودی، پس آرامش را بر دل‌هایشان نازل کردی و اراده کردی که پیروزی

نزدیکی را به عنوان پاداش نصیب آنان کنی.

این پیروزی، همان جنگ خیبر است، مسلمانان در راه بازگشت به مدینه‌اند، آنان از حدیبیه می‌آیند، وقتی به مدینه برسند و مدتی بگذرد تو به پیامبر فرمان می‌دهی تا با پیروانش به خیبر بروند و آنجا را فتح نمایند، در این جنگ، آنان به غنیمت‌های فراوانی دست پیدا می‌کنند. این وعده توست، تو خدای توانا هستی و کارهای تو از روی حکمت است.

آری، تو به مسلمانان وعده دادی که اگر بر سختی‌ها صبر کنند، پیروزی از آنان است و به غنیمت‌های فراوانی می‌رسند، تو در جنگ خیبر یکی از آن غنیمت‌ها را زودتر برای مسلمانان فراهم ساختی. تو آنان را یاری کردی و دست تجاوز دشمنان را از آنان دور ساختی. در ماجرای حدیبیه، مسلمانان بدون تیر و کمان و نیزه به سوی مکه رفتند، تعداد آنان کمتر از کافران بود، اما تو آنان را حفظ نمودی و شرّ دشمنان را از آنان کوتاه کردی. این ماجرا نشانه‌ای از رحمت تو برای مؤمنان بود. این قانون توست: هر کس در راه تو قدم بردارد، تو او را در راه راست پایدار می‌سازی.

غیر از جنگ خیبر و پیروزی آن، پیروزی‌های دیگر در راه است، پیروزی‌هایی که مسلمانان توانایی آن را ندارند، اما قدرت تو بر آن چیرگی دارد، به راستی که تو بر هر کاری توانا هستی، تو به زودی شهر مکه را به دست مسلمانان آزاد می‌کنی، آن شهر از بُت‌ها پاک می‌گردد، روزی که گروهی از مسلمانان مجبور شدند از شهر مکه هجرت کنند، باور نمی‌کردند که روزی بیاید که بتوانند این شهر را آزاد کنند، اما تو چنین اراده کرده‌ای و تو بر هر کاری توانا هستی، ایران، روم و مصر هم فتح خواهد شد، ندای اسلام به همه جای جهان خواهد رسید.

فتح: آیه ۲۴ - ۲۲

وَلَوْ قَاتَلَكُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلُوا الْأَذْبَارَ ثُمَّ لَا
يَجِدُونَ وِلِيًّا وَلَا نَصِيرًا ﴿٢٢﴾ سُنَّةَ اللَّهِ الَّتِي قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلُ وَلَنْ
تَجِدَ لِسُنَّةِ اللَّهِ تَبْدِيلًا ﴿٢٣﴾ وَهُوَ الَّذِي كَفَّ أَيْدِيَهُمْ عَنْكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ
عَنْهُم بِبَطْنِ مَكَّةَ مِنْ بَعْدِ أَنْ أَظْفَرَكُمْ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرًا ﴿٢٤﴾

مسلمانان از حدیبیه برگشته‌اند و به سوی مدینه می‌روند، بعضی از آنان پیش خود چنین گفتند: «چقدر خوب شد که جنگ نشد، اگر جنگ می‌شد، ما چه می‌کردیم؟ ما که نه تیر و کمان داشتیم و نه نیزه. تعداد ما هم که خیلی کمتر از کافران بود، اگر جنگی پیش می‌آمد، حتماً شکست می‌خوردیم.»
تو جواب این سخن آنان را می‌دهی: «فکر نکنید اگر کافران با شما جنگ می‌کردند، شما شکست می‌خوردید. نه. این کافران بودند که شکست می‌خوردند و از میدان جنگ فرار می‌کردند و هیچ یار و یاورى نمی‌یافتند.»
آری، این قانون و سنت توست و همیشه چنین بوده است و هرگز قانون تو تغییر نمی‌کند: اگر مؤمنان با قلبی پاک به جهاد در راه تو برخیزند و در این جهاد با دشمنان سستی نکنند، تو آنان را یاری می‌کنی.
تو چنین اراده کردی که در مکه، جنگی میان کافران و مسلمانان نباشد، تو خواستی که صلح برقرار گردد، در زمانی که کافران آماده جنگ می‌شدند و با خود فکر می‌کردند بهترین فرصت برای انتقام از مسلمانان فراهم شده است، تو زمینه صلح را فراهم کردی، چیزی که کافران فکر آن را نکرده بودند.
در جنگ‌های قبلی (مثل جنگ بدر) مسلمانان را بر کافران پیروز کردی، اما

در این سفر اراده کردی که صلح برقرار شود، این صلح، پیروزی بزرگی برای مسلمانان در پی خواهد داشت. تو همه رفتارهای بندگان خود را می بینی و از آن آگاه هستی و بر صلاح و مصلحت آنان آگاهی داری، این بار اراده کردی که با صلح حدیبیه، مسلمانان را یاری کنی و به پیروزی بزرگی برسانی.

فَتْح: آیه ۲۵

هُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوكُمْ عَنِ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَالْهَدْيِ
مَعْكُوفًا أَنْ يَبْلُغَ مَجَلَّهُ وَلَوْلَا رِجَالُ الْمُؤْمِنِينَ وَنِسَاءُ الْمُؤْمِنَاتِ لَمْ
تَعْلَمُوهُمْ أَنْ تَطَّوَّهُمْ فَنُصِيبَكُمْ مِنْهُمْ مَعَرَّةٌ بِغَيْرِ عِلْمٍ لِيُدْخِلَ اللَّهُ فِي
رَحْمَتِهِ مَنْ يَشَاءُ لَوْ تَزَيَّلُوا لَعَذَّبْنَا الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْهُمْ عَذَابًا
أَلِيمًا ﴿۲۵﴾

این سخن تو بود: «اگر جنگ آغاز می شد، این کافران بودند که شکست می خوردند و نابود می شدند».

عده ای از مسلمانان با خود فکر کردند: «اگر ما پیروز می شدیم، پس چرا صلح کردیم؟ اگر شکست کافران حتمی بود، پس چرا خدا با صلح، مانع این جنگ شد؟ چقدر خوب بود که جنگ می شد و ما همه کافران را به سزای اعمالشان می رساندیم؟ آیا خدا خواسته بود به کافران رحم کند؟ خدا که با کافران دشمن است، پس چرا آنان را از مرگ حتمی نجات داد؟».

تو اکنون می خواهی به این سؤال آنان پاسخ دهی: «تو دشمن کافران هستی و هرگز به آنان رحم نمی کنی، آنان کسانی هستند که حق را شناختند و آن را انکار کردند و راه کفر را پیمودند. آنان مانع شدند تا بندگان تو به زیارت کعبه

بیایند و مراسم «عمره» را انجام دهند و طواف کعبه را به جا آورند و قربانی‌های خود را در مکه قربان کنند».

آری، تو با کافران دشمن هستی، تو مانع جنگ نشدی تا کافران را از مرگ نجات دهی، بلکه تو مانع جنگ شدی تا جانِ مؤمنان را نجات دهی.

کدام مؤمنان؟

در صلح حدیبیه پیامبر با کافران پیمان بست و در آن پیمان‌نامه چنین ذکر شد: «مسلمانانی که در مکه زندگی می‌کنند می‌توانند آزادانه مراسم دینی خود را برگزار کنند، هیچ کس حق ندارد آنان را اذیت و آزار کند».

آری، قبل از صلح حدیبیه، شرایط مسلمانان مکه بسیار سخت بود. کافران وقتی می‌فهمیدند کسی مسلمان شده است، او را اذیت می‌کردند و خانه‌اش را به آتش می‌کشیدند، برای همین عده‌ای از مردم مکه، مخفیانه مسلمان شده بودند، اما هیچ کس از راز دل آنان باخبر نبود، آنان وقتی در خانه خود بودند، نماز می‌خواندند، ولی وقتی به میان مردم می‌آمدند، مانند آنان رفتار می‌کردند و همه مردم، آن‌ها را بُت پرست می‌دانستند.

اگر در این سفر جنگی درمی‌گرفت، کافران با شدت عمل وارد میدان می‌شدند، در این میان آن کسانی که مخفیانه مسلمان شده بودند، نیز کشته می‌شدند، چون هیچ راهی برای شناسایی آنان وجود نداشت، آنان در میان کافران بودند و مانند آنان زندگی می‌کردند.

اگر جنگ واقع می‌شد و تعدادی از آن افراد کشته می‌شدند، گناه و ننگ کشته

شدن آنان با چه کسی بود؟

لشکر اسلام.

تو نمی خواهستی لشکر اسلام، هیچ مسلمانی را بکشد هر چند آن مسلمانان مخفیانه اسلام آورده باشند، برای همین بود که صلح را پیش آوردی تا مسلمانان مکه را با رحمت خود حفظ کنی و جانشان را نجات دهی. تو با این صلح به کافران رحم نکردی، بلکه رحمت خویش را بر مسلمانان مکه نازل کردی و جانشان را نجات دادی.

فضای مکه به گونه ای بود که مسلمانان نمی توانستند آزادانه اسلام خود را اعلام کنند. پس آن روز، معلوم نبود که چه کسی مسلمان است و چه کسی کافر، برای همین تو صلح را پیش آوردی، اگر مسلمان از کافر جدا شده بود، تو فرمان جنگ می دادی و همه کافران را نابود می کردی زیرا آنان راه زیارت کعبه را بر مؤمنان بسته بودند و این گناه بزرگی بود.

صلح حدیبیه در سال ششم هجری واقع شد، بعد از این صلح، مسلمانان مکه آزادی عمل پیدا کردند، دیگر لازم نبود کسی اسلام خود را مخفی کند، آنان آزادانه کنار کعبه می آمدند و نماز می خواندند. هر کس مسلمان بود همه او را می شناختند. دو سال گذشت، سال هشتم هجری فرا رسید، پیامبر با ده هزار نفر به سوی مکه حرکت کرد تا آن شهر را فتح کند، درست است که در فتح مکه، هیچ خونی ریخته نشد و بُت پرستان تسلیم شدند، اما اگر بر فرض، درگیری آغاز می شد، همه مسلمانان مکه قبلاً شناخته شده بودند، آنان مجبور نبودند در سپاه کافران شرکت کنند، چون طبق پیمان نامه حدیبیه آنان آزادی

عمل داشتند.

فتح: آیه ۲۶

إِذْ جَعَلَ الَّذِينَ كَفَرُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْحَمِيَّةَ حَمِيَّةَ
الْجَاهِلِيَّةِ فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ وَالزَّمَمَهُمْ
كَلِمَةَ التَّقْوَى وَكَانُوا أَحَقَّ بِهَا وَأَهْلَهَا وَكَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ
عَلِيمًا ﴿۲۶﴾

اکنون می‌خواهی از لطفی که در حق مسلمانان نمودی، سخن بگویی، به راستی چگونه شد که در این سفر، پیمان صلح بین مسلمانان و کافران بسته شد؟

کافران با دل‌هایی سرشار از تعصب جاهلیت با مسلمانان روبرو شدند و نگذاشتند که مسلمانان خانه‌ی تو را زیارت کنند، کافران به بت‌های خود سوگند یاد کردند که مانع ورود مسلمانان به مکه شوند.

گروهی از مسلمانان با خود گفتند: «مگر ما از آنان چه می‌خواهیم؟ ما می‌خواهیم خانه‌ی خدا را زیارت کنیم و برگردیم؟ چرا آنان این‌گونه با ما رفتار می‌کنند؟».

اینجا بود که تو آرامش و خویشن‌داری را بر پیامبر و مؤمنان نازل کردی و روحیه‌ی تقوا را که شایسته‌ی آن بودند، همراه آنان قرار دادی تا در آن لحظات سخت، گرفتار خشم و عصبانیت نشوند، به راستی که آنان بیش از هر کس سزاوار و شایسته‌ی تقوا بودند.

اگر در آن لحظات حساس و مهم، مسلمانان نیز خشمناک می‌شدند، جنگی

سخت در می‌گرفت و گروهی از مسلمانانی که مخفیانه ایمان آورده بودند و کسی آن‌ها را نمی‌شناخت، کشته می‌شدند. تو آرامش را بر قلب یاران پیامبر نازل کردی و این‌گونه بود که پیمان صلح میان کافران و مسلمانان امضا شد و این مقدمه‌ای برای یک پیروزی بزرگ‌تر شد، تو خدایی هستی که به همه چیز آگاه هستی و آینده را می‌دانی، تو می‌دانستی که این پیمان صلح چه برکت‌های زیادی برای مسلمانان دارد. آنان در آن لحظات حساس، صبر کردند و به پیروزی بزرگ، دست یافتند.

فتح: آیه ۲۷

لَقَدْ صَدَقَ اللَّهُ رَسُولَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ
الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُءُوسَكُمْ وَمُقَصِّرِينَ لَا تَخَافُونَ
فَعَلِمَ مَا لَمْ تَعْلَمُوا فَجَعَلَ مِنْ دُونِ ذَلِكَ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿۲۷﴾

قبل از این که مسلمانان از مدینه به سوی مکه حرکت کنند، پیامبر در خواب دید که او همراه با مسلمانان وارد شهر مکه شدند و طواف خانه خدا را به جا آوردند.

پیامبر خواب خود را برای مسلمانان تعریف کرد و به آنان گفت: «به زودی ما موفق به زیارت خانه خدا خواهیم شد».

بعد از آن که پیمان صلح حدیبیه امضاء شد، مسلمانان از حدیبیه به مدینه باز گشتند، آنان نتوانستند کعبه را زیارت کنند و دور آن طواف کنند. اکنون در مسیر بازگشت به مدینه هستند، بعضی از آنان با خود می گویند: «پس خواب پیامبر چه شد؟ آیا خواب پیامبر دروغ بود؟».

در این آیه جواب آنان را می‌دهی، آنچه را تو در خواب نشان پیامبر خود داده‌ای راست است.

به خواست تو، آنان با امنیّت کامل وارد مسجدالحرام می‌شوند. ان‌شاءالله در آینده‌ای نزدیک، آنان دور کعبه طواف می‌کنند و سپس سر خود را می‌تراشند و ناخن‌های خود را کوتاه می‌کنند در حالی که از هیچ دشمنی، ترسی به دل ندارند. تو بر چیزهایی آگاهی داری که مسلمانان نمی‌دانند، این که امسال آنان کعبه را زیارت نکردند، مصلحتی بزرگ داشت، این صلح حدیبیه برای آنان پیروزی‌های بزرگی به همراه دارد، البته تو برای آنان یک پیروزی در آینده بسیار نزدیک قرار می‌دهی، چند ماه بعد، آنان به سوی خیبر (سرزمین یهودیان) می‌روند و در جنگ با آنان پیروز می‌شوند و به غنیمت‌های زیادی می‌رسند.

در اینجا مناسب است سه نکته بنویسم:

* نکته اول

پیامبر در سال ششم هجری برای انجام «عمره» همراه با یاران خود به سوی مکه رفت، کافران مانع ورود آنها به مکه شدند و ماجرای صلح حدیبیه پیش آمد. در پیمان‌نامه چنین نوشته شد که مسلمانان به مدینه بازگردند و در سال بعد (سال هفتم) به مکه بیایند و سه روز آزادانه اعمال خود را انجام دهند. وقتی سال هفتم فرا رسید، در ماه ذی القعدة پیامبر با یارانش به سوی مکه رفتند و سه روز در مکه ماندند و اعمال عمره انجام دادند.

به این عمره، «عمره قضا» می‌گویند، یعنی مسلمانان در سال ششم نتوانستند عمره انجام دهند، ولی در سال هفتم، قضای آن را به جا آوردند و آن را جبران

کردند.

انجام این عمره، فرصت بسیار بزرگی برای مسلمانان بود، مردم مکه با چشم خود دیدند که مسلمانان به کعبه احترام می‌گذارند و آن را یادگار ابراهیم علیه السلام می‌دانند. درست است که در سال هشتم پیامبر برای فتح مکه بازگشت، اما بذر فتح مکه در زمان انجام این عمره کاشته شد، این عمره، هم عبادت بود و هم نمایش قدرت و رشادت مسلمانان.

* نکته دوم

کسی که به زیارت کعبه می‌رود، اگر در ماه ذی الحجّه در مکه باشد، مراسم حج را به جا می‌آورد (طواف کعبه انجام می‌دهد و به سرزمین عرفات و منا می‌رود)، اما اگر کسی در وقت دیگری (غیر از ماه ذی الحجّه) به مکه برود، طواف کعبه انجام می‌دهد و دیگر لازم نیست به سرزمین عرفات برود. به این اعمال او عمره می‌گویند.

کسی که می‌خواهد عمره به جا آورد، در خارج از مکه، لباس احرام به تن می‌کند و ذکر «لَبَّيْكَ» را می‌گوید، با این کار، چند کار بر او حرام می‌شود، او باید از لذت‌های دنیایی چشم‌پوشد: او نباید عطر بزند، نباید با همسر خود رابطه جنسی داشته باشد، نباید مو و ناخن خود را کوتاه کند... همه این‌ها بر او حرام می‌شود.

وقتی او به مکه رفت، باید هفت بار دور خانه خدا طواف کند، بعد باید نماز طواف را بخواند و سپس «سعی» انجام دهد. سعی یعنی هفت بار بین کوه «صفا» و کوه «مروه» را بپیماید. این دو کوه نزدیک کعبه می‌باشند. بعد از آن، او باید موی سر خود را کوتاه کند یا آن را تیغ بزند. بهتر است او ناخن خود را هم کوتاه کند. (به این عمل، تقصیر می‌گویند).

وقتی او این کار را انجام داد باید یک بار دیگر طواف انجام دهد، هفت بار دور خانه خدا بچرخد، به این کار، «طواف نساء» می‌گویند که آخرین مرحله از اعمال عمره است. وقتی او این اعمال را انجام داد دیگر چیزهایی که بر او حرام شده بود بر او حلال می‌شود (می‌تواند عطر بزند، با همسر خود رابطه جنسی داشته باشد و...).

این آیه از لحظه‌ای که مسلمانان در سال هفتم سرهای خود را تراشیده‌اند و ناخن‌های خود را کوتاه کرده‌اند، سخن می‌گوید.

* نکته سوم

وقتی پیامبر در سال ششم (قبل از حرکت به سوی حدیبیه) آن خواب را دید، آن را برای مسلمانان تعریف کرد و به آنان گفت: «خواب دیده‌ام که همه ما خانه خدا را زیارت می‌کنیم و دور آن طواف می‌نماییم». پیامبر به آنان نگفت که این خواب کی تعبیر می‌شود، این مسلمانان بودند که خیال کردند این خواب در سال ششم تعبیر می‌شود. آنان چنین خیال کردند، اما خدا اراده کرده بود که این خواب در سال هفتم تعبیر شود و همین اتفاق هم افتاد. مسلمانان با کمال امنیتی به مکه وارد شدند و سه روز در آنجا ماندند و اعمال عمره خود را انجام دادند.

در تاریخ می‌خوانیم که در سال هشتم هجری، پیامبر با لشکری که ده هزار نفر جنگجو داشت به سوی مکه حرکت کرد تا آنجا را فتح کند، از طرف دیگر در پیمان‌نامه حدیبیه ذکر شده بود که بین مسلمانان و بت پرستان به مدت ده سال، آتش بس خواهد بود.

طبق این پیمان‌نامه، پیامبر باید تا سال ۱۶ هجری به مکه حمله نمی‌کرد، او

باید ده سال صبر می‌کرد، پس چرا فقط دو سال صبر کرد؟ چرا به سوی بُت پرستان لشکرکشی کرد؟

این سؤالی است که ذهن مرا مشغول کرده بود، وقتی بیشتر مطالعه کردم به این نتیجه رسیدم که این بُت پرستان بودند که این پیمان‌نامه را زیر پا نهادند. زمانی یک پیمان‌نامه ارزش دارد که دو طرف به آن عمل کنند، اما اگر بُت پرستان بر خلاف آن عمل کردند، چه لزومی دارد که پیامبر یک طرفه به آن پای بند باشد؟ تا زمانی که بُت پرستان به پیمان صلح پای بند بودند، پیامبر هم به آن عمل کرد.

در پیمان صلح حدیبیه ذکر شده بود: «بُت پرستان حق ندارند به کسانی که با مسلمانان هم پیمان هستند، حمله کنند و با آنان جنگ نمایند».

قبیله «خزاعه» با پیامبر هم پیمان بودند و به دین اسلام پیوسته بودند، آنان در اطراف مکه زندگی می‌کردند، در سال هشتم، بُت پرستان به این قبیله حمله کردند و تعدادی از آنان را مظلومانه به خاک و خون کشیدند.

اینجا بود که قبیله خزاعه گروهی را به مدینه فرستادند و ماجرا را برای پیامبر تعریف کردند، پیامبر با قبیله خزاعه پیمان بسته بود که در مقابل دشمنان آنها را یاری کند.

بُت پرستان مکه خودشان پیمان‌نامه حدیبیه را زیر پا نهادند. وقتی آنان مسلمانانی که هم پیمان پیامبر بودند را به خاک و خون کشیدند، پیامبر تصمیم گرفت لشکر اسلام را به سوی مکه حرکت بدهد.

پیامبر پیامی را برای مردم مکه فرستاد: «هر کس به کعبه پناه ببرد، در امان است، هر کس به خانه خود برود و در خانه‌اش را ببندد، در امان است».

لشکر پیامبر به سوی مکه پیش رفت، یکی از یاران پیامبر پرچمی را در

دست گرفت و سوار بر اسب به سوی شهر رفت و فریاد برآورد: «امروز، روز انتقام است».

پیامبر از این ماجرا باخبر شد، او از علی علیه السلام خواست تا زود خود را به مکه برساند و پرچم را از او بگیرد و در شهر فریاد بزند: «امروز روز مهربانی است».

درست است که مردم این شهر به پیامبر بارها سنگ زدند، او را جادوگر و دیوانه خواندند و بر سرش خاکستر ریختند و یارانش را شکنجه کردند، اما او پیامبر مهربانی است، اگر آنان پشیمان شوند و از دشمنی با حق دست بردارند، او همه را می بخشد.

این گونه بود که مکه بدون خونریزی، فتح شد و این شهر از همه بُت‌ها پاک شد.

فتح: آیه ۲۸

هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ

عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ﴿٢٨﴾

تو محمد صلی الله علیه و آله را با قرآن که کتاب هدایت است و دین اسلام که دین حق است، فرستادی و به او وعده دادی که دین او را بر همه ادیان برتری دهی. تو به وعده خود عمل می کنی و نیاز به هیچ شاهد و گواهی نیست، زیرا تو خود گواه و شاهد بر این سخن هستی و روزی فرا می رسد که در همه جهان، ندای اسلام، طنین انداز می شود.

به راستی آن روز چه روزی است؟

آن روز، روزگار ظهور مهدی علیه السلام است.

مهدی علیه السلام، امام دوازدهم و حجت تو روی زمین است و اکنون از دیده‌ها نهان است، او سرانجام ظهور می‌کند و در سر تا سر جهان، حکومت عدل را برقرار می‌سازد، آن روز، روز پیروزی اسلام بر همه ادیان می‌باشد.

آن روزگار همه با دین حق آشنا می‌شوند و در مسیر توحید، نبوت و امامت می‌باشند، آنان پیرو امام زمان خویش هستند. آن روزگار، روزگار ولایت اهل بیت علیهم السلام است. (۱۲۳)

آری، روزگار ظهور، شکوه زیبایی‌ها و روز نعمت‌ها می‌باشد، اکنون تو را سپاس می‌گویم که مرا مشتاق آن روزگار کرده‌ای، من چشم به راه آمدن مهدی علیه السلام هستم تا او را یاری کنم.

فتح: آیه ۲۹

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ أَشِدَّاءُ عَلَى الْكُفَّارِ
رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا
سِيمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ
وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى
عَلَى سَوْقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَعَدَّ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا
وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ مِنْهُمْ مَغْفِرَةً وَأَجْرًا عَظِيمًا ﴿٢٩﴾

اکنون می خواهی دربارهٔ محمد ﷺ و پیروان او سخن بگویی: محمد ﷺ پیامبر توست و پیروان او در برابر کافران سخت می گیرند اما با یکدیگر مهربانند، آنان کانونی از محبت و عاطفه نسبت به مؤمنان هستند و همچون آتشی سخت و سوزان در برابر کافران می باشند. آنان به نماز می ایستند و رکوع می روند و در مقابل عظمت تو به سجده می افتند و همواره فضل و خشنودی تو را می طلبند. آنان از مردم انتظار پاداش ندارند، بلکه در انتظار فضل و رحمت تو هستند، هر کس به چهرهٔ آنان نگاه کند، می فهمد که آنان پاسی از شب را بیدار بوده اند، رنگ چهرهٔ آنان، زرد است، زیرا شب ها به نماز می ایستند و با تورا و نیاز می کنند.

آنچه ذکر شد، نشانه های پیروان محمد ﷺ است که در کتاب تورات ذکر شده است. تو در کتاب موسی ﷺ از آنان این گونه یاد کردی.

همچنین تو در کتاب انجیل از آنان یاد کردی. تو انجیل را بر عیسی ﷺ نازل کردی و در آن از یاران محمد ﷺ سخن گفتی.

انجیل آنان را همانند دانه ای می داند که سر از خاک بیرون می آورد و در آغاز، شاخه ای نازک و بسیار ضعیف است، اما کم کم رشد می کند و نیرو می گیرد تا قوی می شود و بر ساق خود محکم می ایستد و کشاورزان را به شگفتی وادار می دارد.

آری، این مثالی برای پیروان محمد ﷺ است که در انجیل ذکر شده است،

محمد ﷺ و یاران او روز به روز قوی تر می شوند تا آنجا که کافران را از قدرت و نیروی خود به خشم می آورند. مسلمان واقعی هرگز از پا نمی افتد، بلکه همیشه رو به جلو حرکت می کند، او همواره رشد می کند و پرورش می یابد و بارور می شود.

آری، تو کسانی را که ایمان آوردند و عمل نیک انجام دادند و عده می دهی که گناهان آنان را ببخشی و به آنان پاداشی بس بزرگ عطا کنی، این وعده توست و تو به وعدهات عمل می کنی، آری در روز قیامت جایگاه مؤمنان، بهشت جاویدان است، بهشتی که نه‌های آب در میان باغ‌های آن جاری است.

در این آیه قرآن یکی از نشانه‌های مسلمانان را «اثر سجده» می داند، به راستی منظور از «اثر سجده» چیست؟

در یکی از ترجمه‌های قرآن چنین خواندم: «نشانه مسلمانان، جای مُهر نماز بر پیشانی آنان می باشد». (۱۲۴)

وقتی تاریخ را می خوانیم می بینیم که در زمان پیامبر، مُهر نماز به شکل امروزی مرسوم نبوده است، مسلمانان برای سجده، پیشانی خود را بیشتر بر روی خاک می گذاشتند.

ممکن است یک نفر، تمام عمر خود بر روی خاک سجده کند، در این صورت، هیچ اثری بر پیشانی او نمی ماند.

به راستی معنای «اثر سجده» در این آیه چیست؟
 اکنون وقت آن است که سخن امام صادق علیه السلام را بنویسم. آن حضرت درباره
 این آیه چنین فرمودند: «مؤمنان شب‌ها به نماز می‌ایستند و آثار این بیداری
 شب در چهره آنان آشکار است».

آری، امام صادق علیه السلام «اثر سجود» را زردی چهره می‌داند که بر اثر عبادت در
 شب ایجاد می‌شود. امام صادق علیه السلام در سخن خود به «جای مهر در پیشانی»
 اشاره نمی‌کند و این مطلب مهمی می‌باشد.

وقتی پانزده سال داشتم، روزی استادم به من گفت: «به مهری که برای سجده
 انتخاب می‌کنی، دقت کن، سطح آن، صاف باشد». من اکنون معنای سخن او را
 فهمیدم. ممکن است کسی بیش از همه نماز بخواند، اما هرگز در پیشانی او،
 علامت سجده نباشد، زیرا او بر روی خاک نرم یا بر روی مهر صاف سجده
 می‌کند. نشانه مؤمنان واقعی این است که شب‌ها به نماز می‌ایستند و در
 خلوت خود با خدا راز و نیاز می‌کنند، اما ممکن است در پیشانی آن‌ها، هیچ
 اثری از جای مهر نباشد. (۱۲۵)

پیوست‌های تحقیقی

۱. در این آیه دو نشانه برای مشرکان ذکر شده است: پرداخت نکردن زکات و انکار قیامت. باید دقت کرد که این سوره در مکه نازل شده است، سال‌ها بعد، زمانی که پیامبر در مدینه بود، حکم واجب بودن زکات نازل شد، برای همین این آیه درباره زکات واجب سخن نمی‌گوید. هر انسانی وظیفه دارد وقتی فقیری را می‌بیند به اندازه توان خود به او کمک کند، بزرگان بُت پرستان از ثروتمندان بودند، آنان هرگز به نیازمندان کمک نمی‌کردند. آنان اسلام را قبول نمی‌کردند زیرا می‌دانستند که اسلام از مسلمانان می‌خواهد تا به نیازمندان کمک کنند، آنان وابستگی شدیدی به ثروت خود داشتند و برای همین حاضر نبودند چنین کاری را انجام بدهند.
۲. در ابتدای آیه ۱۱ واژه تُم ذکر شده است. این واژه معمولاً برای تأخیر در زمان می‌آید، اما در اینجا به معنای تأخیر در بیان است.
- در سوره نازعات آیات ۳۳-۲۷ می‌خوانیم که خدا ابتدا آسمان‌ها را خلق نمود و سپس زمین را آفرید، با توجه به این مطلب، ثم در آیه ۱۱ سوره فصلت به معنای این است که خدا در اینجا ابتدا از آفرینش زمین سخن گفته است و سپس از آفرینش آسمان‌ها سخن می‌گوید. این تأخیر در بیان است نه در تأخیر در زمان.
۳. در واقع در آیه ۱۰ کلمه «تَمَّة» به قرینه، حذف شده است: (قدر فیها اقواتها فی تَمَّة اربعة ایام).

۴. در آیه ۱۶ این عبارت آمده است: ایام نحسات. بعضی آن را به این صورت معنا کرده‌اند: روزهای شوم، در حالی که در زبان عربی این واژه به معنای سرما هم استفاده می‌شود: (قال الضحاک: أي شديدة البرد حتى كأن البرد عذاب لهم، وأنشد الأصمعي في النحس بمعنى البرد: كأن سلافه مزجت بنحس: روح المعانی ج ۱۲ ص ۳۶۵).
- خلاصه آن که همه روزها، روزهایی هستند که خدا آن‌ها را آفریده است، هیچ روزی شوم نیست، پس بهتر است عبارت ایام نحسات را به معنای روزهای سرد معنا کنیم.
۵. این وعده خداست که بندگان خوب خود را یاری می‌کند و آنان را از عذابی که نشانه خشم اوست، نجات می‌دهد. گاهی زلزله، حادثه‌ای طبیعی است، عده‌ای از مؤمنان ممکن است در آن زلزله از دنیا بروند، اما خدا هرگز آنان را به جهنم نمی‌برد بلکه آنان را در بهشت مهمان رحمت خود می‌کند، پس این زلزله، عذاب نیست، حادثه‌ای طبیعی است. خدا مؤمنان را از عذاب نجات می‌دهد، قرآن نمی‌گوید مؤمنان را از حادثه طبیعی نجات می‌دهد، اگر خدا بر مردم شهر غضب کند و بخواهد عذاب را بر آنان نازل کند، قطعاً مؤمنان را نجات می‌دهد.
۶. قيل: الجلود هي الجوراج كني بها عنها: روح المعانی ج ۱۲ ص ۳۶۷.
۷. فرقان: آیه ۱۴-۱۳
۸. و كان المشركون عند قراءته عليه الصلاة والسلام يأتون بالمكاء والصفير والصباح وإنشاد الشعر والأراجيز: روح المعانی ج ۱۲ ص ۳۷۱.
۹. متى تنزل عليهم الملائكة بان لا تخافوا ولا تحزنوا... فقال: عند الموت ويوم القيامة: بحار الأنوار ج ۲۴ ص ۲۶، البرهان ج ۴ ص ۷۸۸.
۱۰. إذا رضي الله عن عبدٍ قال: يا ملك الموت، اذهب إلى فلان فأتني بروحه، حسبي من عمله، قد بلوته فوجدته حيث أحب...: بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۶۱، معارج اليقين في أصول الدين ص ۴۸۸.
۱۱. ...يدخلان جميعاً على المؤمن فيجلس رسول الله عند رأسه، وعلي عند رجله، فيكب عليه رسول الله فيقول: يا ولي الله أبشر، أنا رسول الله...: المحاسن ج ۱۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۸، الكافي ج ۳ ص ۱۲۹.
۱۲. لأننا أبرّ بك وأشفق عليك من والد رحيم لو حضرك، افتح عينيك فانظر، قال: ويمثل له رسول الله...: الكافي ج ۳ ص ۱۷۸، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۶، أما ما كنت ترجو فقد أعطيت، وأما كنت تخافه فقد أمنت منه، ويفتح له باب إلى منزله من الجنة، ويقال له: انظر إلى مسكنك في الجنة...: دعائم الإسلام ج ۷۱، بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۷۷، التفسير الصافي ج ۲ ص ۴۱۰.
۱۳. نزل القرآن بآياك اعني واسمعي يا جاره: الكافي ج ۲ ص ۶۳۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۰، مجمع البيان ج ۷

ص ۴۶۵.

۱۴. چرا قرآن به زبان عربی است؟ در پاسخ به این سؤال باید چند نکته را بنویسیم:

خدا قدرت داشت که قرآن را به زبان‌های مختلف نازل کند، اما مصلحت او بر این بود که قرآن به یک زبان نازل شود و محمد همانند انسان‌های عادی جلوه کند.

از طرف دیگر، زبان عربی، قابلیت زیادی برای انتقال معنا دارد و زیبایی خاصی در واژگان و ترکیب جملات آن وجود دارد که کسانی در زمینه زبان‌شناسی تخصص دارند به این نکته اعتراف می‌کنند.

زبان عربی تنها زبانی است که در این چهارده قرن که از نازل شدن قرآن می‌گذرد، تغییر نکرده است. این پدیده‌ای عجیب است. همه زبان‌ها در گذر تاریخ، تغییر می‌کنند، اما زبان عربی هرگز با گذر زمان تغییر نمی‌کند و این اتفاق بعد از نزول قرآن روی داد.

کسی که امروز زبان عربی را یاد بگیرد، به راحتی می‌تواند متن‌هایی که صدها سال قبل نوشته شده است را به راحتی بخواند، اما یک فارسی‌زبان، به سختی می‌تواند با یک متن فارسی که هزار سال پیش نوشته شده است، ارتباط برقرار کند.

وقتی من این مطلب را بهتر درک می‌کنم که مقداری از کتاب تاریخ بیهقی را بخوانم که حدود هزار سال به فارسی نوشته شده است. در اینجا چند سطر از آن کتاب را نقل می‌کنم:

الف. بوسهل بر خشم خود طاقت نداشت و بلند شد نه تمام و بر خویش می‌ژکید. خواجه احمد او را گفت: در همه کارها ناتمامی. وی نیک از جای بشد: تاریخ بیهقی، ص ۲۸.

ب. دیگر روز، بدرگاه آمدی و با خلعت نبود، که بر عادت روزگار گذشته، قبایی ساخته کرد... مردمان چنان دانستندی که یک قباست و گفتندی: سبحان الله! این قبا از حال بنگردد؟: تاریخ بیهقی ص ۱۹۱.

این دو متنی که در اینجا ذکر کرده‌ام، امروز دیگر برای فارسی‌زبانان، زیبایی و جذابیت ندارد، زیرا زبان فارسی در طول این هزار سال، تغییر زیادی کرده است. خدا قرآن را به زبانی نازل کرد که می‌دانست این زبان، این استعداد را دارد که در طول زمان، دچار تغییر نشود.

فهم قرآنی که چهارده قرن پیش نازل شده است برای انسان‌های امروز و آینده (که با زبان عربی آشنا هستند)، آسان است.

این پدیده‌ای عجیب است: ساختار جمله و معانی واژه‌های عربی در مدت چهارده قرن گذشته، تغییری نکرده است و در آینده هم تغییر نمی‌کند.

اگر من قدری زحمت بکشم و با زبان عربی آشنا بشوم، همان زیبایی را از قرآن درک می‌کنم که مردم هزار و چهارصد سال پیش درک می‌کردند.

- آرى، زيبايى اعجازآميز قرآن هرگز از بين نمى رود، همواره بشر از اين زيبايى قرآن بهره خواهد برد و اين ويژگى خاصّ زبان عربى است.
١٥. گرمارودى، كاويانپور، فولادوند، روان جاويد، تفسير آسان، آيتى، ارفع، اشرفى، الهى قمشه‌اى، انصاريان، بروجردى، پاينده، تفسير آسان، حليبي، رضايى، رهنما، روشن، سراج، شعرانى، ظاهري، گلى از بوستان هدايت...
١٦. ترجمه الميزان.
١٧. اولئك يُنادُونَ مِنْ مَّكَانٍ يُعِيدُ: لقلة أفهامهم. يقال للرجل الذي لا يفهم: أنت تنادي من مكان بعيد: غريب القرآن لابن قتيبه ج ١ ص ٣٣٦.
١٨. اسراء آيه ١٠٠.
١٩. أن الآيات قد تضمنت ضربين من طغيان جنس الإنسان فالأول في بيان شدة حرصه على الجمع و شدة جزعه على الفقد... والثاني في بيان طيشه المتولد عنه إعجابه واستكباره عند وجود النعمة...: روح المعاني ج ١٣ ص ٧.
٢٠. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٧ ص ٧٢، التفسير الأصفى ج ٢ ص ١١٢٠، التفسير الصافي ج ٤ ص ٣٦٤، جامع البيان ج ٢٥ ص ٧، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٢٢٢، تفسير الثعلبي ج ٨ ص ٢٩٦، تفسير السمعاني ج ٥ ص ٦٠، معالم التنزيل ج ٤ ص ١١٨، زاد المسير ج ٧ ص ٦٧، تفسير الفيضاي ج ٥ ص ١١٩، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٤٦١، فتح القدير ج ٤ ص ٥٢٣، روح المعاني ج ١٤ ص ٢٥٦.
٢١. يَنْفَطِرُنَّ: يتشققن من جلال الله تعالى و عظمته: غريب القرآن لابن قتيبه ج ١ ص ٣٣٨.
٢٢. بقره: آيه ٤١-٤٣.
٢٣. حج: آيه ٤٧.
٢٤. رعد آيه ٥.
٢٥. انما نزلت فينا خاصة، فى على وفاطمه والحسن والحسين، اصحاب الكساء: الكافي ج ٨ ص ٩٣، تفسير الصافي ج ٤ ص ٣٧٢، البرهان ج ٤ ص ٨١٥.
٢٦. (من يقترف حسنة نزل له فيها حسنا)، قال: الاقتراف: التسليم لنا والصدق علينا...: الكافي ج ١ ص ٣٩١، بحار الأنوار ج ٢ ص ١٦٠، مرآة العقول ج ٤ ص ٢٨١.
٢٧. ما حمل رسول الله على ترك ما عرضنا عليه الا ليحثنا على قرابته، ان هو الا شىء افتراه فى مجلسه...: الامالى للصدوق ص ٦٢١، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢٨، تفسير الصافي ج ٤ ص ٣٧٥، البرهان ج ٤ ص ٨١٩.

۲۸. جاء شيخ فدننا من نساء الحسين عليه السلام وعياله وهم في ذلك الموضع وقال: الحمد لله الذي قتلكم وأهلككم وأراح البلاد من رجالكم، وأمكن أمير المؤمنين منكم... بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹، وراجع: جامع البيان ج ۹ ص ۷۲ و ج ۱۳ ص ۲۵.
۲۹. فلما انقضى كلامه، قال له علي بن الحسين عليه السلام: إني قد أنصت لك حتى فرغت من منطقتك، وأظهرت ما في نفسك من العداوة والبغضاء، فانصت لي كما أنصت لك... الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۷۲، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶۶، ح ۹، تفسير فرات، ص ۱۵۳، ح ۱۹۱.
۳۰. يا شيخ، هل قرأت القرآن؟ فقال: نعم قد قرأته، قال: فعرفت هذه الآية: (قُلْ لَأَسْأَلَنَّكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى)؟ قال الشيخ: قد قرأت ذلك، قال علي بن الحسين عليه السلام: فنحن القربى يا شيخ: الفتوح، ج ۵، ص ۱۲۹، مقتل الحسين عليه السلام، للخوارزمي، ج ۲، ص ۶۱.
۳۱. احزاب: ۲۳.
۳۲. قال الشيخ: قد قرأت ذلك، فقال عليه السلام: نحن أهل البيت الذين خصنا الله بأية الطهارة يا شيخ: بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۲۹.
۳۳. فرغ الشامي يده إلى السماء، ثم قال: اللهم إني أتوب إليك - ثلاث مرات - اللهم إني أبرأ إليك من عدو آل محمد، ومن قتلة أهل بيت محمد...: الأمالي، للصدوق، ص ۲۳۰، ح ۲۴۲، روضة الواعظين، ص ۲۱۰.
۳۴. ولقد قرأت القرآن منذ دهر فما شعرت بهذا قبل اليوم: الاحتجاج، ج ۲، ص ۱۲۰، ح ۱۷۲، بحار الأنوار، ج ۴۵، ص ۱۶۶، ح ۹.
۳۵. فقال له: نعم، إن تبت تاب الله عليك وأنت معنا، فقال: أنا تائب. فبلغ يزيد بن معاوية حديث الشيخ، فأمر به فقتل: اللهورف، ص ۱۰۳.
۳۶. سورة ص، آية ۳۰.
۳۷. وفسر الدابة بالناس والملائكة: روح المعاني ح ۱۳ ص ۳۹.
- لازم به ذکر است که این روایت از امام صادق (ع) از امیرالمؤمنین (ع) نقل شده است: (هذه النجوم التي في السماء مدائن مثل المدائن التي في الارض: تفسير القمي ج ۲ ص ۲۱۹، البرهان ج ۴ ص ۵۹۱)، در ادامه روایت چنین می خوانیم: (مربوطة كل مدينة الى عمود من نور)، به نظر می رسد که این روایت در بیان امری ملکوتی است و چه بسا منظور از آن کثرت جمعیت فرشتگان است.
۳۸. آیه ۳۰ سوره نبا اشاره به این نکته دارد: یا لیتنی كنت تراباً.
۳۹. سوره نمل آیه ۱۸ و ۲۱.
۴۰. ان الله قضی قضاء حتماً لا ینعم علی عبد بنعمه فیسلبها اياه...: الکافی ج ۲ ص ۲۷۳، وسائل الشیعة ج ۱۵ ص

- ٣٠٣، بحار الأنوار ج ٦ ص ٥٦، جامع احاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٤١، البرهان ج ٣ ص ٢٣٧.
٤١. اذا فشا الزنا ظهرت الزلزلة و اذا فشا الجور في الحكم احتبس القطر...: الكافي ج ٢ ص ٤٤٨، وسائل الشيعة ج ١٦ ص ٢٧٥، جامع احاديث الشيعة ج ١٣ ص ٣٧٨، البرهان ج ٤ ص ٣٥٢.
٤٢. أكبر الكبائر الإشراف بالله يقول الله مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ...: الكافي ج ٢ ص ٢٨٥، علل الشرايع ج ٢ ص ٣٩١، عيون اخبار الرضا ج ١ ص ٢٥٧، من لا يحضره الفقيه ج ٣ ص ٥٦٣، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٣١٨، بحار الأنوار ج ٧٦ ص ٦، جامع احاديث الشيعة ج ٤ ص ٧٥.
٤٣. ما شقى عبد قط بمشوره و لا سعد باستغناء راي: مسند شهاب ج ٢ ص ٦، كشف الخفاة ج ١ ص ٤٢٢، تفسير السمرقندي ج ١ ص ٢٨٥، تفسير التعلبي ج ٣ ص ١٩١.
٤٤. أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُرَّانًا وَإِنَانًا، أي يجعل بعضهم بنين، و بعضهم بنات. تقول العرب: زوجت إبلي، إذا قرنت بعضها ببعض. و زوجت الصغار بالكبار: إذا قرنت كبيراً بصغير: غريب القرآن ج ١ ص ٣٤٠.
٤٥. قالت قريش: ألا تكلم الله تعالى و تنظر إليه إن كنت نبيا صادقا كما كلم جل و علا موسى و نظر إليه تعالى...: روح المعاني ج ١٣ ص ٥٦.
٤٦. لقد قرن الله به صلى الله عليه وآله من لدن ان كان فطيماً، اعظم ملك من ملائكته يسلك به طريق المكارم...: نهج البلاغة ج ٢ ص ١٥٧، مناقب آل ابي طالب ج ٢ ص ٢٨، بحار الأنوار ج ١٤ ص ٢٧٥.
٤٧. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٧ ص ١١٤، التفسير الصافي ج ٤ ص ٣٨٢، البرهان ج ٤ ص ٨٣٥، تفسير نور الثقلين ج ٤ ص ٥٨٩، جامع البيان ج ٢٥ ص ٥٩، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٢٣٧، تفسير التعلبي ج ٨ ص ٣٢٥، تفسير السمعاني ج ٥ ص ٨٨، زاد المسير ج ٧ ص ٨٧، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ١٣٧، تفسير البحر المحيط ج ٧ ص ٤٨٥، روح المعاني ج ١٨ ص ١٧٠.
٤٨. فوالله ما علمتكم الا بالله عليما وفي ام الكتاب علياً حكيماً وان الله في صدرك عظيم...: الغارات ج ٢ ص ٨٩٤، الاختصاص ص ٧٩، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١١، البرهان ج ٤ ص ٨٤٦.
٤٩. يكي از ياران امام صادق از آن حضرت درباره اين آيه سؤال كرد، او مي خواست معنای ديگر اين آيه را بداند، امام به او پاسخ داد: منظور از علي در اين آيه، اميرالمؤمنين مي باشد. آن روز بود كه او با حقيقت بزرگي آشنا شد: ساله سائل عن قول الله عزوجل (وانه في ام الكتاب لدينا لعلي حكيم) قال: هو امير المومنين: بحار الأنوار ج ٢٣ ص ٢١٠، البرهان ج ٤ ص ٨٤٧.
٥٠. ثم اتخذوا العزى، وسمي بها عبد العزى بن كعب، وكان الذي اتخذها ظالم بن أسعد: خزنة الأدب ج ٤ ص ١١٦ و ص ٢٠٩، كانت العزى أحدث من اللات، وكان الذي اتخذها ظالم بن سعد بوادي نخلة...: فتح الباري ج ٨ ص ٤٧١، تفسير القرطبي ج ١٧ ص ٩٩، وراجع: تاج العروس ج ٨ ص ١٠١.

۵۱. ثم اتَّخَذُوا اللَّاتَ بِالطَّائِفِ، وَكَانَتْ صَخْرَةً مَرْتَبَعَةً، وَكَانَ يَهُودِي يَلْتِ عِنْدَهَا السُّوَيْقَ، وَكَانَتْ سَدَنَتُهَا مِنْ تَقْيِيفِ بَنُو عَتَابِ بْنِ مَالِكٍ، وَكَانُوا بَنُوا عَلَيْهَا بَنَاءً...: كتاب المحبر ص ۳۱۵، وراجع: فتح الباري ج ۸ ص ۴۷۱، تفسير القرطبي ج ۱۷ ص ۹۹.
۵۲. فكان أقدامها مناة، وسميت العرب عبد مناة وزيد مناة. وكان منصوباً على ساحل البحر: خزنة الأدب ج ۷ ص ۲۰۸.
۵۳. وكانت أعظم الأصنام عند قريش، وكانت تطوف بالكعبة وتقول: واللآت والغزى ومناة الثالثة الأخرى...: خزنة الأدب ج ۷ ص ۲۰۹، وراجع: معجم البلدان ج ۴ ص ۱۱۶، جامع البيان للطبري ج ۲۷ ص ۷۷، تفسير القرطبي ج ۱۷ ص ۱۰۰، بحار الأنوار ج ۹ ص ۱۵۷، فتح الباري ج ۸ ص ۱۹۳.
۵۴. الحمد لله الذي لم يلد فيورث، ولم يولد فيشارك: التوحيد للصدوق ص ۴۸، الفصول المهمة للحر العاملي ج ۱ ص ۲۴۲، بحار الأنوار ج ۳ ص ۲۵۶، تفسير نور الثقلين ج ۳ ص ۲۳۷.
۵۵. وأما ما ذكر في القرآن من إبراهيم وأبيه أذر وكونه ضالاً مشركاً فلا يقدر في مذهبنا، لأن أذر كان عم إبراهيم: بحار الأنوار ج ۳۵ ص ۱۵۶، كما أنه ذكر نسب إبراهيم كذا: إبراهيم بن تارخ راجع: مناقب آل أبي طالب ج ۱ ص ۱۳۵، بحار الأنوار ج ۱۵ ص ۱۰۶، روض الجنان ج ۱۳ ص ۸۸، تفسير المحيط ج ۱ ص ۵۳۶، تاريخ الطبري ج ۱ ص ۱۶۲، الكامل في التاريخ لابن الأثير ج ۱ ص ۹۴، قصص الأنبياء لابن كثير ج ۱ ص ۱۶۷.
۵۶. هم الائمة الاثنا عشر الذين ذكرهم الله في قوله تعالى: (وجعلها كلمة باقية في عقبه): كفاية الاثر ص ۸۷، بحار الأنوار ج ۳۶ ص ۳۱۵، البرهان ج ۴ ص ۸۵۶.
۵۷. إن الإمامة هي منزلة الأنبياء، وارث الأوصياء، إن الإمامة خلافة الله وخلافة الرسول، ومقام أمير المؤمنين...: الكافي ج ۱ ص ۲۰۰، الأمالي للصدوق ص ۷۷۵، عيون أخبار الرضا ج ۲ ص ۱۹۷، معاني الأخبار ص ۹۸، تحف العقول ص ۴۳۹، بحار الأنوار ج ۲۵ ص ۱۲۳.
۵۸. من مات ولم يعرف امام زمانه، مات ميتة جاهلية: وسائل الشيعة ج ۱۶ ص ۲۴۶، مستدرک الوسائل ج ۱۸ ص ۱۸۷، اقبال الاعمال ج ۲ ص ۲۵۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۶۸، جامع احاديث الشيعة ج ۲۶ ص ۵۶، الغدير ج ۱ ص ۱۲۶.
۵۹. ان الدنيا لو عدلت عند الله جناح بعوضة ما سقى الكافر منها شربة من ماء: مكارم الاخلاق ص ۴۳۹، وراجع: بحار الأنوار ج ۷ ص ۱۲۴، ۷۴ ص ۵۴، جامع احاديث الشيعة ج ۱۴ ص ۳۸.
۶۰. فاذا واقعا دقت عليه و على الشيطان وجاذبه الشيطان بالسلسلة...: الاختصاص ص ۳۶۲، بحار الأنوار ج ۸ ص ۳۲۱، البرهان ج ۴ ص ۸۶۳.
۶۱. مشرقين در اينجا به معنای شرق و غرب است، همانگونه كه شمسین به معنای ماه و خورشید و والدين به

معنای پدر و مادر است.

٦٢. در این آیه تفسیر دیگری هم وجود دارد که به آن بطن قرآن می‌گوییم. طبق این تفسیر، معنای آیه چنین می‌شود: این قرآن، ذکر است برای پیامبر و قوم پیامبر، منظور از قوم پیامبر، دوازده امام می‌باشند و این دوازده امام معصوم، مورد سؤال واقع می‌شوند. مردم وظیفه دارند سوالات خود را از دوازده امام بپرسند. در واقع این آیه به آیه ٧ سوره انبیا اشاره دارد: فأسالوا اهل الذکر ان کتتم لا تعلمون اشاره دارد: (قال: نحن اهل الذکر: الکافی ج ١ ص ٢١٠، دعائم الاسلام ج ١ ص ٢٨، تفسیر الصافی ج ٤ ص ٣٠١، البرهان ج ٣ ص ٤٢٣. حضر الرضا علیه السلام مجلس المأمون بمرو... انما عنی بذلك اليهود و النصارى... الامالی للصدوق ص ٦٢٤، تحف العقول ص ٤٣٥، وسائل الشیعة ج ٢٧ ص ٧٣، بحار الأنوار ج ٢٣ ص ١٧٣، بحار الأنوار ج ٢٥ ص ٢٢٢، تفسیر نور الثقلین ج ٥ ص ٣٦٣، بشارة المصطفی ص ٣٥٨).

٦٣. حشر الله عزوجل ذکره الاولین والآخرین من النبیین والمرسلین ثم امر جبرئیل فاذن شفعا... تفسیر القمی ج ١ ص ٢٣٣، تفسیر الصافی ج ٤ ص ٣٩٢، البرهان ج ٤ ص ٨٧٠، نور الثقلین ج ٣ ص ١٣٢، بحار الأنوار ج ١٧ ص ٨٤.

٦٤. فوافی أربعة آلاف وأربعمئة نبی وأربعة عشر نبیاً... بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣١٧، فجمع ما شاء الله من أنبیائه ببيت المقدس: الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤.

٦٥. فاستقبل شیخاً فقال: هذا أبوك إبراهيم... الخرائج والجرائح ج ١ ص ٨٤، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٧٨.

٦٦. فإذا ابتداء من فوقي: تقدّم یا محمّد...: یقین للسیّد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.

٦٧. فقدّمني جبرئیل فصلیت بهم...: یقین للسیّد ابن طاووس ص ٢٨٨، بحار الأنوار ج ١٨ ص ٣٩١.

٦٨. لمّا أسري بي في ليلة المعراج... فأوحى الله تعالى إلي: سلهم یا محمّد ماذا بُعثتم، فقالوا: بُعثنا على شهادة أن لا إله إلا الله، وعلى الإقرار بنبوّتك، والولاية لعليّ بن أبي طالب: ینابيع المودّة ج ٢ ص ٢٤٦، شواهد التنزیل ج ٢ ص، غاية المرام ج ٣ ص ٥٥، بحار الأنوار ج ٣٦ ص ١٥٥.

٦٩. قدوة للكفار الذین بعدهم یقتدون بهم في استیجاب مثل عقابهم و نزوله بهم، و الكلام على الاستعارة لأن الخلف یقتدي بالسلف فلما اقتدوا بهم في الكفر جعلوا كأنهم اقتدوا: روح المعانی ج ١٣ ص ٩١.

٧٠. من زعم أنّ الله عزّ وجلّ زال من شيء إلى شيء فقد وصفه صفة مخلوق، إنّ الله عزّ وجلّ لا یستفرّزه شيء ولا یغیّره: الکافی ج ١ ص ١١٠، التوحید للصدوق ص ١٦٨، معانی الأخبار ص ١٩، بحار الأنوار ج ٤ ص ٦٥، تفسیر نور الثقلین ج ٣ ص ٣٨٦، إنّ الله تبارک و تعالی لا یأسف كأسفنا، ولكنّه خلق اولیاءاً لنفسه یأسفون ویرضون: الکافی ج ١ ص ١٤٥، التوحید للصدوق ص ١٦٩، معانی الأخبار ص ٢٠، بحار الأنوار ج ٤ ص ٦٦، التفسیر الصافی ج ٤ ص ٣٩٦، تفسیر نور الثقلین ج ٤ ص ٦٠٨.

۷۱. مریم: آیه ۶۳
۷۲. فانظر فیرفع حجب الهاویه فیراها بما فیها من بلایا... بحار الأنوار ج ۶ ص ۱۹۰، البرهان ج ۱ ص ۵۸۰.
۷۳. للاطلاع أكثر لتفسیر هذه الآیات راجع: روض الجنان وروح الجنان، ج ۱۷ ص ۱۸۳، التفسیر الأصفی ج ۲ ص ۱۱۴۹، التفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۰۲، البرهان ج ۴ ص ۸۸۸، تفسیر نور الثقلین ج ۴ ص ۶۱۹، تفسیر السمرقندی ج ۳ ص ۲۵۳، تفسیر الثعلبی ج ۸ ص ۳۴۵، تفسیر السمعی ج ۵ ص ۱۲۰، معالم التنزیل ج ۴ ص ۱۴۸، زاد المسیر ج ۷ ص ۱۰۸، تفسیر البیضاوی ج ۵ ص ۱۵۶، تفسیر البحر المحیط ج ۸ ص ۳۰، الدر المنثور ج ۶ ص ۲۴، روح المعانی ج ۲۵ ص ۱۰۹.
۷۴. أربعة لا ینظر الله إلیهم یوم القیامة: عائ، ومنان، ومکذّب بالقدر... الخصال ص ۲۰۳، بحار الأنوار ج ۸ ص ۸۷ ووسائل الشیعة ج ۲۵ ص ۳۳۵.
۷۵. به این مثال توجه کنید: وقتی در جاده رانندگی می‌کنی، پلیس راه می‌تواند جلو تو را بگیرد و بگوید: چرا با سرعت زیاد رانندگی کردی؟ اما حق ندارد سؤال کند چرا مثلاً ماشین تو، خارجی نیست، پلیس راه فقط حق دارد از چگونگی رانندگی تو سؤال کند نه از نوع ماشین تو که آیا گران قیمت است یا ارزان قیمت. سؤال در مورد چگونگی رانندگی، سؤال از عمل و رفتار توست و پلیس راه می‌تواند از آن سؤال کند.
۷۶. ما استطعت أن تلوم العبد علیه فهو منه، وما لم تستطع أن تلوم العبد علیه فهو من فعل الله... بحار الأنوار ج ۵ ص ۵۹، فإذا کان یوم القیامة وجمع الله الخلائق سألهم عمّا عهد إلیهم ولم یسألهم عمّا قضی علیهم: الإرشاد ج ۲ ص ۲۰۴، کنز الفوائد ص ۱۷۱، تفسیر نور الثقلین ج ۳ ص ۴۲۰، بحار الأنوار ج ۵ ص ۶۰.
۷۷. رعد: آیه ۵
۷۸. فاما المومن فیصیبه زکمة واما الکافر فیصیر مثل السكران یدخل فی منخریه واذنیه... معجم احادیث الامام المهدی ج ۱ ص ۳۶۱.
۷۹. یونس: آیه ۹۲-۹۰
۸۰. نحل: آیه ۴
۸۱. در اینجا از قوم «تبع» سخن به میان آمده است، آن مردم به عذاب گرفتار شدند، اما «تبع» واژه‌ای است که به پادشاهان آنان گفته می‌شده است. برای مثال به پادشاهان ایران، کسری گفته می‌شود، برای همین می‌توان ایرانیان را قوم کسری نامید.
- قوم تبع یعنی کسانی که پادشاه آنان تبع بود، آن مردم به عذاب گرفتار شدند. پس قوم تبع با تبع فرق می‌کند، قوم تبع به عذاب گرفتار شدند. شواهد نشان می‌دهد یکی از پادشاهان آنان انسانی حق جو بوده است که در بعضی از روایات از او مدح و تعریف شده است. این جمله از یکی از آن پادشاهان نقل شده است که وقتی

- شنید که در آئنده محمد (ص) ظهور خواهد کرد، چنین گفت: اگر من زمان او را درک می‌کردم، کمر به خدمت او می‌بستم: (ان تبعا قال لاوس و الخرزج:... اما انا لو ادرکنه لخدمته: کمال الدین ص ۱۷۰، بحار الأنوار ج ۱۴ ص ۵۱۳).
۸۲. نحن والله الذي يرحم، نحن والله الذي استثنى الله... مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۵۰۴، بحار الأنوار ج ۴۷ ص ۵۵، تفسیر الصافی ج ۴ ص ۴۰۹، البرهان ج ۵ ص ۱۹.
۸۳. إن آسية بنت مزاحم ومريم بنت عمران وخديجة يمشين أمام فاطمة كالحجاب لها في الجنة: مناقب آل أبي طالب ج ۳ ص ۱۰۵، بحار الأنوار ج ۴۳ ص ۳۷.
۸۴. لفاطمة عليه السلام وقفة على باب جهنم، فإذا كان يوم القيامة كتب بين عيني كل رجل مؤمن أو كافر...: كشف الغمّة ج ۲ ص ۹۱، الجواهر السنّية ص ۲۴۷، بحار الأنوار ج ۸ ص ۵۱ و ج ۴۳ ص ۱۴.
۸۵. السّلامُ عَلَيْكَ يَا أَبَا عَبْدِ اللَّهِ، السّلامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ رَسُولِ اللَّهِ، السّلامُ عَلَيْكَ يَا خَيْرَةَ اللَّهِ...: مصباح المتهجّد ص ۷۷۸ و ۷۷۹، وراجع: كامل الزيارات ص ۳۲۶، وسائل الشيعة ج ۱۴ ص ۵۰۹، مستدرک الوسائل ج ۱۰ ص ۳۱۶، المصباح للكفعمي ص ۴۸۲، بحار الأنوار ج ۹۸ ص ۲۹۰، جامع أحاديث الشيعة ج ۱۲ ص ۴۱۴.
۸۶. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۷ ص ۱۹۸، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۱۱۵۷، التفسير الصافي ج ۴ ص ۴۱۱، البرهان ج ۵ ص ۲۲، جامع البيان ج ۲۵ ص ۱۸۰، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۲۶۱، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۳۵۵، تفسير السمعاني ج ۵ ص ۱۳۳، معالم التنزيل ج ۴ ص ۱۵۶، زاد المسير ج ۷ ص ۱۱۹، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۱۱۶، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۳۲، فتح القدير ج ۴ ص ۵۸۰، روح المعاني ج ۲۵ ص ۱۳۷.
۸۷. رعد: آیه ۵
۸۸. به عبارت «من ورائهم» توجه کنید، بعضی‌ها این را به معنای پشت سر گرفته‌اند، اما در زبان عربی «وراء» به معنای جلو و پشت استفاده می‌شود: (معناه قدامهم و من بين أيديهم كقوله وَ كَانَ وَرَاءَهُمْ مَلِكٌ و وراء اسم يقع على القدام و الخلف فيما توارى عنك فهو وراؤك خلفك كان أو أمامك: مجمع البيان ج ۹ ص ۱۱۱).
۸۹. ایام الله عز و جل ثلاثة: يوم يقوم القائم، يوم الكرة و يوم القيامة: الخصال ص ۱۰۸، معانی الاخبار ص ۳۶۶، روضة الواعظین ص ۳۹۲، مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸، بحار الأنوار ج ۷ ص ۶۱، جامع احاديث الشيعة ج ۹ ص ۴۹۴.
۹۰. لا يجد الرجل منكم يومئذٍ موضعاً لصدقته ولا لبرّه، لشمول الغنى جميع المؤمنين: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۴، بحار الأنوار ج ۲ ص ۳۸۴، يطلب الرجل منكم من يصله... فلا يجد أحداً يقبل منه: الإرشاد ج ۲ ص ۳۸۱، بحار الأنوار ج ۵۲ ص ۳۳۷.

۹۱. لیرفع عن الملل والأديان الاختلاف، ويكون الدين كله واحداً...: مختصر بصائر الدرجات ص ۱۸۰، بحار الأنوار ج ۵۳ ص ۴.
۹۲. سوره انعام آیه ۲۰.
۹۳. نزل القرآن بایاک اعنی واسمعی یا جاره: الکافی ج ۲ ص ۶۳۱، بحار الأنوار ج ۷ ص ۲۸۰، مجمع البیان ج ۷ ص ۴۶۵.
۹۴. سجده: آیه ۵
۹۵. نحل: آیه ۴
۹۶. نستنسخ: ای نکتب: غریب القرآن ج ۱ ص ۳۴۸.
۹۷. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ۱۷ ص ۲۳۴، التفسير الأصفي ج ۲ ص ۱۱۶۳، التفسير الصافي ج ۵ ص ۱۰، البرهان ج ۵ ص ۳۲، تفسير نور الثقلين ج ۵ ص ۷، جامع البیان ج ۲۵ ص ۲۰۶، تفسير السمرقندي ج ۳ ص ۲۶۹، تفسير الثعلبي ج ۸ ص ۳۶۱، تفسير السمعاني ج ۵ ص ۱۴۶، معالم التنزيل ج ۴ ص ۱۶۲، زاد المسير ج ۷ ص ۱۲۹، تفسير البيضاوي ج ۵ ص ۱۷۴، تفسير البحر المحيط ج ۸ ص ۴۲، روح المعاني ج ۲۶ ص ۲.
۹۸. یونس: آیه ۲۹-۲۸
۹۹. سوره فصلت، آیه ۲۱ و ۲۲.
۱۰۰. فرقان: آیه ۱۹-۱۷
۱۰۱. و تحقیقه أنه نزل ما سيكون منزلة الواقع ولهذا عطف شهيداً وما بعده على قوله تعالى: كَانَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ... فلو لم يؤمن لم يكن عالماً بما في التوراة وهذا يصلح جواباً مستقلاً من غير نظر إلى الأول فافهم: روح المعاني ج ۱۳ ص ۱۷۰.
۱۰۲. در آیه ۲۳۳ سوره بقره به این نکته اشاره شده است که دوران شیرخوارگی ۲۴ ماه است، در اینجا دوران حمل و دوران شیرخوارگی با هم به مدت ۳۰ ماه ذکر شده است، این نشان می‌دهد که کمترین زمان برای حاملگی انسان، شش ماه می‌باشد.
۱۰۳. بعضی‌ها نوشته‌اند که این آیه درباره عبدالرحمن بن ابی‌بکر نازل شده است، اما این مطلب صحیح به نظر نمی‌رسد، گویا وقتی عبدالرحمن بن ابی‌بکر با خلافت معاویه مخالفت کرد، این مطلب را برای او ساخته‌اند.
۱۰۴. تعبیر «غیر الحق» در این اینجا برای تأکید است.
۱۰۵. ولقد اقبل اليه احد وسبعون الفاً منهم، فبايعوه على الصوم والصلاة والزكاة والحج...: الاحتجاج ج ۳ ص ۲۳۰، بحار الأنوار ج ۱۰ ص ۴۴، البرهان ج ۵ ص ۴۹، نور الثقلين ج ۵ ص ۲۰.

١٠٦. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٧ ص ٢٥٩، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١١٧٠، التفسير الصافي ج ٥ ص ١٨، البرهان ج ٥ ص ٤٩، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٢٢، تفسير السمعي ج ٥ ص ١٦٤، معالم التنزيل ج ٤ ص ١٧٦، زاد المسير ج ٧ ص ١٣١، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ١٨٦، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٥٤، الدر المنثور ج ٥ ص ٢٨٨، فتح القدير ج ٥ ص ٢٧، روح المعاني ج ٢٦ ص ٣٤.
١٠٧. وقال ابن عباس: هم أي الذين كفروا وصدوا على الوجه الثاني في (صَدُّوا)، المطعون يوم بدر الكبرى: روح المعاني ج ١٣ ص ١٩٤.
١٠٨. المعنى أبطل جَلَّ وعلما عملوه من الكيد لرسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كالإتفاق الذي أنفقوه في سفرهم إلى محاربتة عليه الصلاة والسلام وغيره بنصر رسوله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وإظهار دينه على الدين كله، ولعله أوفق بما بعده: روح المعاني ج ١٣ ص ١٩٥.
١٠٩. إني رأيت في المنام أنني قلت لك: إن القتال مع غير الإمام المفروض طاعته حرام مثل الميتة والدم ولحم الخنزير... الكافي ج ٥ ص ٢٣، تهذيب الأحكام ج ٦ ص ١٣٤، وسائل الشيعة ج ١٥ ص ٤٥، بحار الأنوار ج ٥٨ ص ٢٣٩، جامع أحاديث الشيعة ج ١٣ ص ٤٨، تذكرة الفقهاء ج ٩ ص ١٩، منتهى المطلب ج ٢ ص ٩٠٠، الوافي ج ١٥ ص ٧٨، جواهر الكلام ج ٢١ ص ١١.
١١٠. المراد يعلم جميع أحوالكم فلا يخفى عليه سبحانه شيء منها: روح المعاني ج ١٣ ص ٢٢١.
١١١. انى لاستغفر الله فى اليوم مائة مرة: نور الثقلين ج ٥ ص ٣٨، مسند احمد ج ٥ ص ٢٩٧، كنز العمال ج ١ ص ٤٨٣، مجمع البيان ج ٩ ص ١٧١.
١١٢. فانظر فيرفع حجب الهاويه فيراها بما فيها من بلايا... بحار الأنوار ج ٦ ص ١٩٠، البرهان ج ١ ص ٥٨٠.
١١٣. فهل تدري ما لحن القول؟ قلت: لا والله، قال: بغض على بن ابي طالب... المحاسن ج ١ ص ١٦٨، بحار الأنوار ج ٢٧ ص ٢٣٧.
١١٤. وقيل: أناس نافقوا بعد أن آمنوا: روح المعاني ج ١٣ ص ٢٣٣.
١١٥. فضرب رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ على منكب سلمان ثم قال: هذا و قومه و الذي نفسي بيده لو كان الإيمان منوطا بالثريا لتناوله رجال من فارس... الاختصاص ص ١٤٣، بحار الأنوار ج ١ ص ١٩٥، سنن الترمذى ج ٥ ص ٦٠، مجمع البيان ج ٩ ص ١٨٠.
- للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٧ ص ٣٠٨، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١١٧٨، التفسير الصافي ج ٥ ص ٣١، البرهان ج ٥ ص ٧٣، جامع البيان ج ٢٦ ص ٨٤، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٢٩٢، تفسير الثعلبي ج ٩ ص ٣٦، تفسير السمعي ج ٥ ص ١٨٧، معالم التنزيل ج ٤ ص ١٨٧، زاد المسير ج ٧ ص ١٥٦، تفسير البيضاوي ج ٥ ص ١٩٧، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٧٠، فتح القدير ج ٥ ص

۴۲. روح المعانی ج ۲۶ ص ۸۲.
۱۱۶. وساق البدن وساق رسول الله ستا وستین بدنة واشعرها عند احرامه...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۱۰، البرهان ج ۵ ص ۷۹.
۱۱۷. من اتی من قریش الی اصحاب محمد بغیر ولیّه یردّه الیه...: تفسیر القمی ج ۲ ص ۳۱۳، البرهان ج ۵ ص ۸۱ بحار الأنوار ج ۲۰ ص ۳۵۲.
۱۱۸. در روایتی از امام صادق (ع) نقل شده است که منظور از گناه پیامبر، گناه شیعیان او می‌باشد. خدا گناه شیعیان و پیروان پیامبر را ابتدا به پیامبر منتقل می‌کند و سپس همه آن گناهان را می‌بخشد. این تفسیر در واقع بیان بطن قرآن می‌باشد: (ما ان له ذنب ولا هم بذنب، ولكن الله حمّله ذنوب شیعتہ ثم غفر...: نور الثقلین ج ۵ ص ۵۴).
۱۱۹. بعضی‌ها واژه «ید» را در اینجا به معنای «قدرت» گرفته‌اند. با توجه به مطالبی که بیان شد چندان صحیح به نظر نمی‌رسد. مسلمانان با پیامبر بیعت کردند، در هنگام بیعت، دست پیامبر از دست مسلمانان بالاتر بود. در ماجرای مأمون (خلیفه عباسی) و حضرت رضا (ع) نقل کرده اند که وقتی مردم آمدند با حضرت رضا (ع) برای ولایت عهدی بیعت کنند آنها به سبک مخصوص خودشان بیعت می‌کردند. حضرت فرمود: «من آنچه‌ای از شما بیعت می‌گیرم که جدم پیغمبر بیعت کرد». آنگاه حضرت دستشان را به گونه‌ای گرفتند که پشت دست به طرف خودشان بود و روی آن به طرف جمعیت، و دست حضرت بالا قرار می‌گرفت و دست آنها پایین.
۱۲۰. فقال رسول الله صلى الله عليه وآله: لأعطين الراية غداً رجلاً ليس بفزار، يحبه الله ورسوله...: الخصال ص ۵۵۵، شرح الأخبار ج ۲ ص ۱۹۲، الإرشاد ج ۱ ص ۶۴، الاحتجاج ج ۲ ص ۶۴، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۳، الغدير ج ۳ ص ۲۲، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲، صحيح البخاري ج ۴ ص ۲۰۷، صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵، فضائل الصحابة للنسائي ص ۱۶، فتح الباري ج ۶ ص ۹۰، عمدة القاري ج ۱۴ ص ۲۱۳، المعجم الكبير ج ۷ ص ۳۶، كنز العمال ج ۱۰ ص ۴۶۷، التاريخ الكبير للبخاري ج ۲ ص ۱۱۵، تاريخ بغداد ج ۸ ص ۵، السيرة النبوية لابن كثير ج ۳ ص ۳۵۳.
۱۲۱. أنا الذي سمّنتي أمي حيدرة... وضرب رأس مرحب فقتله...: نيل الأوطار ج ۸ ص ۸۷، روضة الواعظين ص ۱۳۰، مقاتل الطالبين ص ۱۴، شرح الأخبار للقاضي النعمان ص ۱۴۹، الإرشاد ج ۱ ص ۱۲۷، الأمالي للطوسي ص ۴، الخرائج والجرائح ج ۱ ص ۲۱۸، مناقب آل أبي طالب ج ۲ ص ۳۰۵، بحار الأنوار ج ۲۱ ص ۴ و ۹ و ۱۵ و ۱۸، مسند أحمد ج ۴ ص ۵۲، صحيح مسلم ج ۵ ص ۱۹۵، المستدرک للحاکم ج ۳ ص ۳۹، فتح الباري ج ۷ ص ۳۷۶، صحيح ابن حبان ج ۱۵ ص ۳۸۲، المعجم الكبير ج ۷ ص ۱۸، الاستيعاب ج ۲ ص

٧٨٧، شرح نهج البلاغة ج ١٩ ص ١٢٧، كنز العمال ج ١٠ ص ٤٦٧، تفسير الثعلبي ج ٩ ص ٥٠، تفسير البغوي ج ٤ ص ١٩٥، روح المعاني ج ١ ص ٣١٢، الطبقات الكبرى ج ٢ ص ١١٢، تاريخ دمشق ج ٤٢ ص ١٦، تاريخ الطبري ج ٢ ص ٣٠١، الكامل في التاريخ ج ٢ ص ٢٢٠، تاريخ الإسلام للذهبي ج ٢ ص ٤٠٩، البداية والنهاية ج ٤ ص ٢١٣، المناقب للخوارزمي ص ٣٧، كشف الغمّة ج ١ ص ٢١٤، ينابيع المودة ج ١ ص ١٥٥. ١٢٢. إن النبي صلى الله عليه وآله أسهم يوم خيبر للفارس ثلاثة أسهم، وللفرس سهمان، وللراجل سهم: سنن ابن ماجة ج ٢ ص ٩٥٢، وراجع: تاريخ الطبري ج ٢ ص ٣٠٦، البداية والنهاية ج ٤ ص ٢٣٠، السيرة النبوية لابن هشام ج ٣ ص ٨١٠، عيون الأثر ج ٢ ص ١٤٤.

١٢٣. (ليظهره على الدين كله) قال: يظهره على جميع الاديان عند قيام القائم...: الكافي ج ١ ص ٤٣٢، بحار الأنوار ج ٢٤ ص ٣٣٦، البرهان ج ٥ ص ٩٥.

١٢٤. ترجمه صفار زاده.

١٢٥. للاطلاع أكثر لتفسير هذه الآيات راجع: روض الجنان وروح الجنان ج ١٧ ص ٣٤٨، التفسير الأصفي ج ٢ ص ١١٨٩، البرهان ج ٥ ص ٩٥، تفسير نور الثقلين ج ٥ ص ٧٨، جامع البيان ج ٢٦ ص ١٤١، تفسير السمرقندي ج ٣ ص ٣٠٥، تفسير الثعلبي ج ٩ ص ٦٤، تفسير السمعاني ج ٥ ص ٢٠٩، زاد المسير ج ٧ ص ١٧٣، تفسير البحر المحيط ج ٨ ص ٨٨، الدر المنثور ج ٦ ص ٨٣، روح المعاني ج ٢٦ ص ١٢٣.